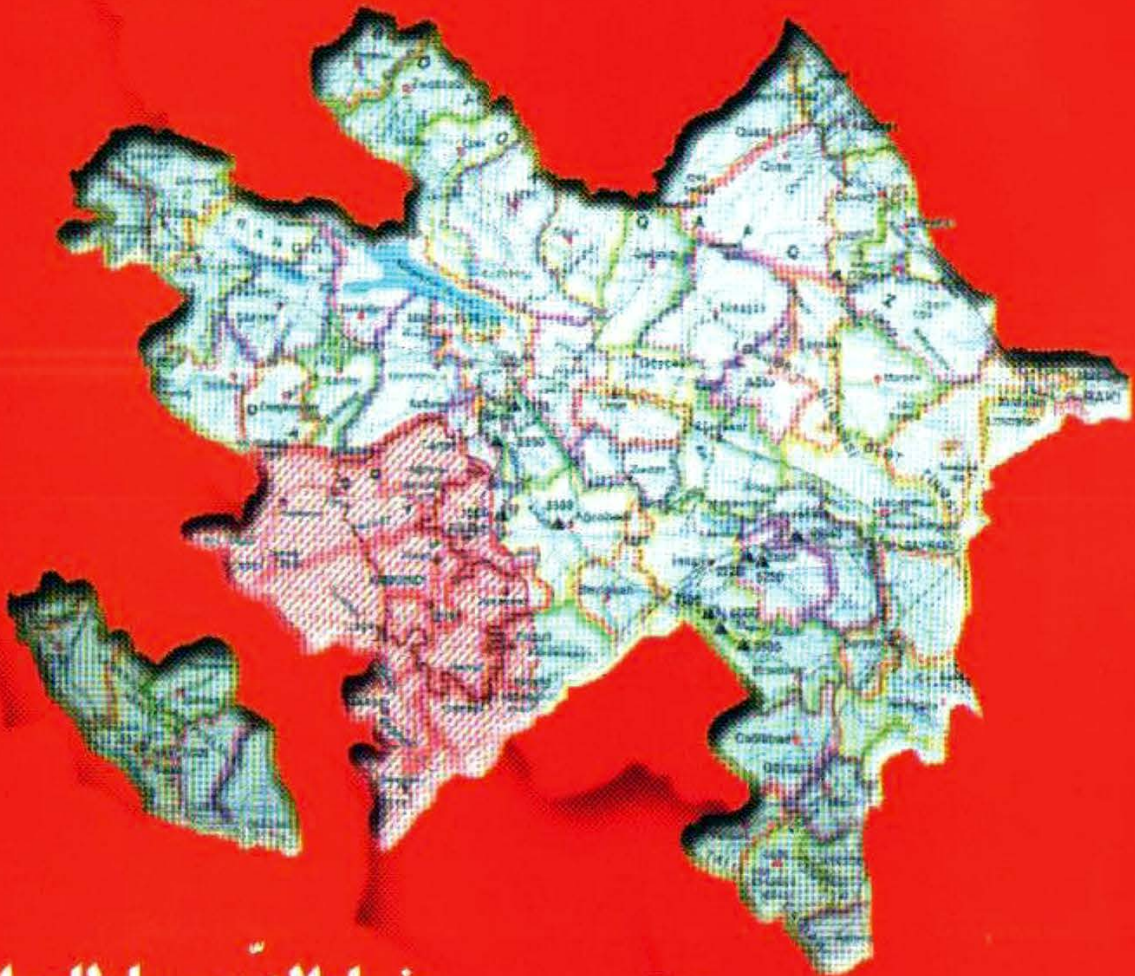


# جنگ

# قره باغ



ضیاءالدین سلطان اوف

ترجمه:

صمد سرداری نیا

# جنگ قره باغ

ضیاءالدین سلطانوف

ترجمه: صمد سرداری نیا

## **جنگ قره باغ**

ضیاء الدین سلطانوف

ترجمه: صمد سرداری‌نیا

ناشر: هاشمی سوومند یا همکاری نشر اختر / نیراز: ۱۰۰۰ جلد

۱۵۲ صفحه رقعی / چاپ اول ۱۳۸۴

شابک: ۹۶۴-۸۴۰۲۰۱۰۰۸

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

---

E-mail: akhtar\_pub@yahoo.com

مرکز بحس: نیریز، اول خیابان طالقانی، انتشارات اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ وب: ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳



## فهرست

۷	..... اشاره مترجم.....
۹	..... مقدمه.....
۱۱	..... ۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸.....
۱۷	..... روسری.....
۲۳	..... توپخانه اثری تاریخی.....
۲۴	..... تکیه گاه روز سختی.....
۲۷	..... امید.....
۳۰	..... راه مردم را نمی بندند.....
۳۳	..... خواست‌های بحق.....
۳۵	..... کولاکی که از «موروو» وزید.....
۳۹	..... در جنگل..... اسلحه.....
۴۱	..... چرا نقطه پایان گذاشته نمی شود؟.....
۴۳	..... ما تنها نیستیم.....
۴۶	..... قصبه جدیدی در آغوش کوه‌ها.....
۴۹	..... تشکر و قدردانی.....
۵۱	..... وضعیت نمی تواند این گونه ادامه پیدا کند.....
۵۶	..... راهمان به کجاست؟.....
۶۰	..... انتظار.....

۶۴	راهی که از «یثلی گدیگ» می‌گذرد
۶۷	زندگی ادامه می‌یابد
۷۱	سرماکوه‌ها را فرا می‌گیرد
۷۷	لاچین: در پیچ‌های تند
۸۰	اتحاد و غیرت
۸۵	درگیری رخ نداد
۸۸	پیخ‌های خصومت، هنوز هم ذوب نمی‌شود
۹۳	با ایمانی عمیق به فردا
۹۷	روزهای پرمیجان در مرز
۱۰۱	خوجالی شهر امید است
۱۰۵	راه‌های ییلاق، از قره‌باغ کوهستانی می‌گذرد
۱۰۷	روزی در «مانیکلی»
۱۱۱	موقعیت هیجان‌آمیز در کوه‌ها
۱۱۳	حادثه در «ساری یثر»
۱۱۴	وحشیگری
۱۱۵	راهزنی
۱۱۶	پژواک
۱۱۸	شب طولانی
۱۲۱	اگر به خاک مادر می‌گوییم...
۱۲۵	مه، بیا برو از این کوه‌ها...
۱۲۹	گلوله ناگهانی
۱۳۱	راه‌ها در امتداد تریتر است...
۱۳۵	تا آب از سد نگذشته...
۱۳۶	نور می‌تابد
۱۳۹	برای پاسداری از روستایم می‌روم
۱۴۳	ابر در پشت سر مانند...
۱۴۷	در حسرت روشنایی ...

۵ ■ جنگ قره باغ

ДАГЪЫГ ГАРАБАГ МУХТАР ВІЛАЈӘТИ. ФИЗИКИ КӘРՏԵ

نقشه فیزیکی ولایت خودمختار قره باغ علیا



ارمنستان

1:500 000  
 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

## اشاره مترجم

کتابی که پیش‌روی خواننده محترم قرار دارد، تحت عنوان «قره‌باغ گونده‌لیگی» در سال ۱۹۹۱ میلادی در باکو منتشر شده و مربوط به جنگ‌های خونین «قره‌باغ کوهستانی» است که از سال ۱۹۸۸ ما بین ارمنه و مسلمانان آذری در آن سرزمین آغاز شد و منجر به اشغال بیش از ۲۰ درصد از قلمرو جمهوری آذربایجان توسط جمهوری ارمنستان گردید. این رخداد‌های دلگداز در ۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸ میلادی با تظاهرات ارمنیان «خان‌کندی» با این ادعا شروع گردید که «قره‌باغ کوهستانی» از جمهوری آذربایجان جدا گردیده و به جمهوری ارمنستان ملحق گردد.

نحوه آغاز و چگونگی شکل‌گیری این حوادث دلخراش، به قلم یکی از خبرنگاران چیره‌دست و پرتوان روزنامه کمونیست سابق و خلق بعدی در «خان‌کندی»، به نام «ضیاء‌الدین سلطانوف»، به رشته تحریر درآمده است. صاحب قلم که خود، زاده روستای «کولانی» قره‌باغ و بزرگ‌شده این دیار است با بررسی علل و منشاء این ادعاها که منجر به درگیری‌های دردناک و خانمانسوز گردیده، عقیده دارد: درست است که این مناقشات خونبار و فاجعه‌آمیز، روز شنبه ۱۳ فوریه ۱۹۸۸ آغاز گردیده، لکن از سال‌ها قبل، با نقشه‌های حساب شده رهبران ارمنی که در نظام کمونیستی شوروی سابق، عقاید داشناکی خود را حفظ کرده بودند زمینه‌چینی گردیده بود، به طوری که آن‌ها با پیش کشیدن «مشکلات اقتصاد سوسیالیستی» نظر‌ها را از مسئله اساسی که با استادی، طرح‌های توسعه‌طلبانه خود را که ده‌ها سال روی آن‌ها کار کرده و نگه داشته بودند، دور می‌کردند.

در این کتاب، نه تنها علل و چند و چون زد و خورد‌های فاجعه‌بار سال‌های اخیر «قره‌باغ» بررسی گردیده، بلکه موقعیت طبیعی، سیاسی و اجتماعی سرزمین «قره‌باغ» نیز با قلمی شیرین

## ۸ ■ جنگ قره‌باغ

دلنشین، تشریح شده و حتی ویژگی‌های هر یک از مناطق این ولایت کوهستانی و نیز نقاط تاریخی و کانون‌های فرهنگ و تمدن «قره‌باغ» به تصویر کشیده شده است. لذا برای خواننده بسیار جالب توجه خواهد بود، چرا که اطلاعات دست اول و بکری در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد و آنان را با بحران بغرنجی که منطقه‌ای از آسیا و خاور نزدیک را تحت تأثیر قرار داده آشنا می‌کند.

صمد سرداری‌نیا

تبریز - شهریورماه ۱۳۸۴



## مقدمه

خواننده عزیز! سرنوشت چنین خواسته بود که من به عنوان خبرنگار روزنامه «کمونیست»<sup>(۱)</sup> از آغاز حوادث تاکنون، در «قره‌باغ» باشم و شاهد رویدادهای «قره‌باغ کوهستانی» گردم که بر اثر ایجاد نارضایتی، هجوم و تهدید آرامنه افراطی رخ داده است.

من ناظر وضعیت فوق‌العاده ناشی از ساختار ویژه اداری که برای نخستین بار در دنیا، در کشورمان ایجاد شده، از جمله کمیته تشکیلاتی بوده‌ام. آخر این‌ها تاریخ مردم ماست. این رخدادها باید ثبت و همراه با فیلم‌های سینمایی و تصاویر عکاسی ماندگار گردد. بیهوده نیست که گفته‌اند، تاریخ فردا امروز نوشته می‌شود. دست کم به خاطر عدالت و به خاطر آینده مردم، این تاریخ، باید نوشته شود و با مراقبت هر چه تمام‌تر، نگهداری گردد. هر کس به قدر امکان، نثرنویس با داستان و ژمانش، شاعر با شعر و چکامه‌اش، دانشمند با تحقیق علمیش و آهنگساز با تصنیف‌هایش... از دست من هم، این نوشته‌ها برمی‌آید.

البته می‌توانستم بر روی یادداشت‌ها، بیشتر کار کرده و آن‌ها را گسترده‌تر و پربارترشان کنم. لیکن اعتراف می‌کنم که برای ممارست بیشتر بر روی این نوشته‌ها، رغبتی در خود ندیدم. به نظر می‌رسد، تنها به خاطر آن که، در اکثر آن شرایط که با حوادث وخیم و خطرناک روبرو می‌شدم، در آن لحظات پرخطر، احساس، هیجان و دلشوره‌هایی که داشتم، آن‌ها را چگونه حس و درک کرده بودم، می‌خواهم همان‌گونه، آن‌ها را زنده نگهدارم. چرا که آن‌ها نخستین تصوّر و نخستین احساس و درکم بودند.

دیگر آن که برای من، به عنوان یک روزنامه‌نگار، بر روی این نوشته‌ها کار کردن، بیش از هر کار دیگری، با دشواری توأم بوده است. روزهایی را که با هلی‌کوپتر پرواز می‌نمودم، با تانک سفر می‌کردم و با مشایعت سربازان جنگ افزار به دست، راه می‌رفتم، فراموش کردنش برایم دشوار است. هر سطر این نوشته‌ها را با خشم خاموشی ناپذیر قلبم و با اعصاب متشنج شده‌ام

۱- این روزنامه، پس از تحولات یاد شده، به نام خلق در باکو منتشر می‌شد. (مترجم)

## ۱۰ ■ جنگ قره‌باغ

نوشته‌ام.

در این مدتی که نزدیک به سه سال ادامه پیدا کرد بر سر ملت ما چه‌ها که نیامد؟ امروز در زادگاه ما آذربایجان، کمتر خانواده‌ای یافت می‌شود که در آنجا حتی صحبت معمولی و زندگی روزمره، با «قره‌باغ کوهستانی»، بستگی نداشته باشد. بلی در عرض این سه سال، هر چه خورده‌ایم و نوشیده‌ایم بر ما حرام شده است. ادامه نارضایتی و خشمناکی، منجر به هجوم‌ها و مبارزه‌های مسلحانه گردیده است.

«هیچ روزی به پای روز گذشته نمی‌رسد...» روزی که از عمر من، شما، ایشان، همه و ملت‌مان سپری شده است... زنده نگاه داشتن آن روز، هر چند که سیاه و سفید و یا سرد و گرم باشد، وظیفه مقدّس من، شما و ایشان است...

مؤلف

## ۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸

۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸. به خاطر دقت، این را هم اضافه کنیم: روز شنبه.

مطرح شدن این پرسش طبیعی است: چه نیازی برای تأکید روی این تاریخ هست؟ مسئله در اینجا است. آنچه که بیش از سه سال است آوازه‌اش، نه تنها در جمهوری ما، حتی در اتحاد شوروی [سابق] و در جهان منعکس شده و نظر همه را جلب کرده و بر سر ملت ما هر چه مصیبت است آورده و همچو لگه سیاهی بر تاریخ آن نوشته شده، مشکل به نام «قره‌باغ کوهستانی» است که در همین سال و در همین روز، آغاز گردیده است.

... در «لاچین»، در مأموریت، به سر می‌بردم. در شب سیزدهم ماه، بدون هیچ علتی، خودم را ناراحت حس می‌کردم. مثل این که در انتظار شنیدن خبر ناراحت‌کننده‌ای بودم. در سیزدهم ماه، صبح زود، به منزل در «خان‌کندی» تلفن کردم. (در آن زمان، منطقه خبرنگاری و خانه‌ای که خبرنگار ویژه روزنامه «کمونیست» در آن زندگی می‌کرد، در خان‌کندی واقع بود) گوشی را دختر بزرگم برداشت. به محض شنیدن صدایم، قبل از احوال‌پرسی، مثل یک کودک خردسال، شروع به حرف زدن کرد:

پدر زود بیا و ما را به «آغدام» ببر. تا صبح نخوابیده‌ایم. می‌دانی، آرامنه می‌خواهند از ما جدا شوند. همسایه‌مان «خاله‌ایما» گفت...

از گوشی، صدای همسرم شنیده شد:

ناراحت نشو، چیز مهمی نیست. در هر حال، اگر زود بیایی بهتر است. امروز ارمنیان در «خان‌کندی» تظاهرات می‌کنند. الان، همه به سوی میدان مرکزی سرازیر شده‌اند و خواست‌شان هم این است که «قره‌باغ کوهستانی» به ارمنستان داده شود.

بدون توجه به گفته‌های دوستان لاجینی‌ام، با شتاب به راه افتادم. این خیال خام، از کجا به ذهن آنان راه یافته؟ مگر خاک را هم می‌شود خیرات کرد؟ در پربرکت‌ترین نقاط وطنمان زندگی می‌کنند، آخر سر هم، آن را از آن خود می‌دانند! آیا نامردی، بدتر از این هم می‌شود؟ به نظر

می‌رسد، آرامنه افراطی و هواداران آنها، باز هم سر بلند کرده‌اند. پس حقایق تاریخی، پس درس‌های عبرت؟ سران آرامنه، این‌ها را چه زود از یاد بردند؟ در طول راه، این سئوال‌ها قلبم را چنگ زده و آن را می‌دریدند.

قبلاً گفتیم که، مشکل ساختگی «قره‌باغ کوهستانی»، در ۱۳ فوریه ۱۹۸۸ شروع شده است. در معنای تاریخی محض، این البته درست است. لکن بیایید، در اینجا، قدری عمیق‌تر بیندیشیم. آیا به راستی، حوادث «قره‌باغ کوهستانی»، از ۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸ آغاز شد؟ یادم می‌آید که در ماه ژانویه همین سال، عده‌ای از جوانان آذربایجانی روستای سیرخاوند از توابع بخش «آغ‌دره» بدون هیچ علتی، در مرکز آن بخش، از دست آرامنه کتک خوردند. علتش را این‌گونه توضیح دادند: این بخش از آن آرامنه است. ما به ترک‌ها خدمت نمی‌کنیم.

سخنان یک پزشک جوان آذربایجانی که به منطقه خبرنگاران آمده بود از خاطر من محو نمی‌گردد. با حکم مأموریت به بخش عسگران آمده و شش سال است که در اینجا تلاش می‌کند. تصمیم گرفته بود که به عضویت حزب درآید. درخواست نوشته و برای گرفتن موافقت دبیر اول کمیته بخش، پیش او می‌رود. دبیر اول، پس از شنیدن سخنان دکتر چه بگوید بهتر است؟ برو در منطقه خود، آغدام کار کن و در آنجا هم به عضویت حزب در بیا. در غیر این صورت، دیر یا زود، مجبور به کوچیدن هستید. صلاح بر این است که آبرومندانه دست از ما بردارید.

چرا دور می‌رویم. کافی است که عاقبت کار خبرنگار ویژه روزنامه کمونیست را که قبل از من، در «قره‌باغ کوهستانی» بود به یاد بیاوریم. سرنوشت او در اصل با یک زنگ «و. گشوورکوف» دبیر اول کمیته حزب ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» تعیین شد. بلادرنگ محل کارش تغییر یافت. سرنوشت خبرنگار ویژه کمیته برنامه‌های رادیو تلویزیون جمهوری هم مثل او بود. بارها به شخص من هشدار داده بودند: تلاش کن که «واریس سرکیسویچ» از تو ناراضی نباشد... سرنوشت تو به یک زنگ او بسته است.

آیا امروز با اطمینان می‌توانیم بگوییم که حکومت و تشکیلات حزبی جمهوری، اداره و تشکیلات مرکزی، مسئولان جرایم، در یک کلام باکو، از رخداد های «قره‌باغ کوهستانی» و از خودسری‌های رهبران محلی و در رأس آنها «و. گشوورکوف»، از تحت فشار قرار دادن آذربایجانی‌ها و از بین رفتن روستاهای آنها بی‌خبر بود؟ قطعاً نه. همه وضعیت را مثل پنج انگشت‌شان حفظ بودند. لکن هر موقع که صحبت در این باره شروع می‌شد، چنین می‌گفتند: «به گونه‌ای کنار بیایید و اجازه ندهید که نارضایتی از ما شروع شود. اگر فلان موضوع را عنوان کنید، یا بن‌رسید، خواهند گفت که به مسئله ملی برمی‌خورید.»

۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸ ■ ۱۳

بدین ترتیب، همه‌مان در حالی که می‌دیدیم، می‌دانستیم و حس می‌کردیم، ولی لب فرو می‌بستیم. رهبران ارمنی که از عقاید دانشناکی خود، دست‌بردار نبودند، از این موقعیت، با مهارت استفاده کرده و با برداشتن گام دیگری، افکار ارتجاعی خود را هر چه بیشتر گسترش می‌دادند. یادم آمد صحبتی که در اوج وخامت اوضاع، با یک پیرمرد اهل روستای «مشه‌لی» از توابع «عسگران» داشتم، او با خونسردی، از سخنان پرهیجان من که درباره ادعاهای ارضی آرامنه صحبت می‌کردم استقبال کرده و با اطمینان چنین گفت: «ارمنی کیست که خاک ما را تصرف کند، آی زنده باشی تو جوان هستی. ما مردان کهن از این پیشامدها زیاد دیده‌ایم. هیچ ناراحت نشو، پس از آن که کمی شلتاق کردند، باز هم به ما پناه خواهند آورد.» به این سخنان پیرمرد اعتراضی نداریم. لکن بیایید به این هم اعتراف کنیم که اگر حوادث را به موقع ارزیابی می‌کردیم و در انتظار نمی‌نشستیم و صدایمان را بلند می‌کردیم، شاید با این فجایع روبرو نمی‌شدیم.

منزل سازمانیم، در «خان‌کندی»، در خیابان کارل مارکس، در یگانه ساختمان نه طبقه قرار داشت. عنوانش هم دقیقاً یادم هست: «خیابان کارل مارکس، پلاک ۲۱، منزل ۲۲.» در این ساختمان، تنها خانواده آذربایجانی ما بودیم. در سیزدهم ماه، هنگام عصر، با همسایه‌ها در حیاط صحبت می‌کردیم. سعی می‌کردم به آن‌ها بفهمانم که بیهوده خود را زحمت می‌دهند. آخر این غیرممکن است. هر کس نمی‌خواهد در «خان‌کندی» زندگی کند به ایروان کوچ کند، دیگر با خاک چه کار دارد. افرادی که در اطراف من، گرد آمده بودند، تا چه حد، سخنان مرا باور کردند یا نکردند نمی‌دانم. همگی سکوت کرده بودند. بحث با همسایه نزدیک‌مان «آزکادی» تا پاسی از شب، در منزل ما ادامه یافت. او با رنگ‌پریدگی، چرب‌زبانی می‌کرد:

«شگفتا، این بچه‌ها هم رفته و به آن‌ها پیوسته‌اند (یک پسر و یک دختر دارد)، آخر این حکومت شوراهاست، با آن نمی‌شود شوخی کرد. دنیا بر اساس خانخانی نمی‌چرخد که... می‌ترسم ساعتی از شب آمده و آن‌ها را گرفته و ببرند. لااقل کمک کن، ما همسایه هستیم و نان و نمک خورده‌ایم...»

صد در صد اطمینان دارم: همه کسانی که در میتینگ شرکت کرده بودند، در آن شب، این گونه فکر می‌کردند، و به سبب برپا کردن غیرقانونی میتینگ، تحریک حس ناسیونالیستی، ادعای بی‌جای ارضی و سایر علت‌ها، از ترس خواب‌شان نمی‌برد. لیکن شب هم گذشت و صبح شد. نه در کسی رازدند و نه به شخصی گفتند که بالای چشمت ابرو هست. بدین ترتیب، صبح، افرادی که به میدان مرکزی «خان‌کندی» جمع شدند، تعدادشان کمی هم بیشتر شد. با

سپری شدن روزها، تمام شهر و ایالت را فراگرفت...

مطبوعات و رادیوتلوویزیون جمهوری، مات و مبهوت مانده بودند. آیا نوشتن درباره حوادث رخ داده و تهیه برنامه درباره آن‌ها لازم هست؟ اگر ضروری است چگونه و در چه شکلی باید باشد؟ اعتراف می‌کنم که در اولین روزها در بعضی روزنامه‌نگاران و در خود من هم این امید بود، بلکه یکی دو روزی هم صبر کنیم، شاید به این حادثه غیرمترقبه، نقطه پایان گذاشته شود. درباره این اتفاقات تا مدت‌ها، کلمه‌ای به آگاهی افکار عمومی رسانده نشد. ما فقط بعد از خبرهای رسمی مطبوعات اتحاد شوروی، یواش‌یواش، به این موضوع پرداختیم. در اینجا سخنان «میرزاجلیل»<sup>(۱)</sup> به خاطر می‌آید: «شاید هم برگردانند. قبرت پر نور باد ای استاد بزرگ.»

روزهای فلاکت‌باری را به خاطر می‌آورم که نزدیک به دویست هزار آذربایجانی، از خانه و کاشانه خود، از ارمنستان رانده شدند. ما روزنامه‌نگاران جمهوری، در آن زمان، در گرماگرم حوادث، نمی‌دانم چرا این مصیبت‌ها را درست و حسابی ننوشتیم و صدایمان را به دنیا نرساندیم. آخر برای این کار، ما حق معنوی داریم. نوشته‌های پریه‌های روزنامه‌نگاران روس و ارمنی، درباره کوچ خانواده‌های ارمنی از باکو و برنامه‌های پرسر و صدایشان، بر همه ما روشن است.

من در «قره‌باغ»، در یک روستای کوهستانی به نام «کولانی» چشم به جهان گشوده‌ام. دوران کودکی، در این سرزمین، در آغوش کوه‌های پرآواز، با هزار و یک گل و شکوفه، بر روی چشمه‌های سرد گذشته است. از آن روزها آنچه در یادم مانده، این است که کمی بالاتر از ما، از روستاهای ارمنی‌نشین «قرخ»، «قازانچی»، «وئک» و «دوشانلی»، مردان ارمنی، الاغ‌ها را جلو انداخته و می‌آمدند و با خود زغال، از گیل و یا چوب جنگی آورده و می‌فروختند. در کاشتن و درو کردن، شرکت و همیاری می‌کردند. کارهای بنایی و نجاری را هم به وسیله آن‌ها انجام می‌دادیم. چشمم را باز کرده، اتحاد، نزدیکی و مردی دیده‌ام. به ذهن چه کسی خطور می‌کرد که در پشت این قرابت و مردی، خیانت و غداری نهفته باشد.

پس از آغاز رویدادهای «قره‌باغ کوهستانی»، در اسناد رسمی، گزارش‌ها، سخنرانی‌ها و مطبوعات، زود زود این سخنان شنیده می‌شد: «مشکلات اقتصاد سوسیالیستی». حتی بعدها، «آ. ولکسی» صدرکمیته ایجاد شده اداره خصوصی در یکی از سخنرانی‌هایش گفته بود که من در کشورمان، در هیچ جا این چنین منطقه ویران ندیده‌ام. آیا حقیقتاً چنین بود؟ متأسفانه نه.

۱- میرزاجلیل محمد قلی‌زاده مدیر روزنامه پرآوازه ملا نصرالدین (مترجم)

۱۳ فوریه سال ۱۹۸۸ □ ۱۵

رهبران ارمنی با مکرر گفتن مشکلات اقتصاد سوسیالیستی، نظرها را از مسئله اساسی که با استادی، نقشه‌های نامردانه‌ای را که ده‌ها سال روی آن‌ها کار کرده و نگهداری نموده بودند دور می‌کردند. در اینجا آوردن برخی ارقام مقایسه‌ای بجاست.

در عرض ۱۵ سال آخر، اقتصاد صنعتی، در این ایالت، بیش از سه برابر شده بود. صنایع محصولات غذایی، سبک و ماشین‌سازی، بیشتر تقویت شده بود. بیش از ۸۰ درصد تولیدات صنایع عمومی، در آن هنگام، سهم این نواحی می‌گردید. پیشرفت سریع اقتصاد ایالت، بر اثر تأمین ابزار لازم صورت گرفت. در عرض سه پنج‌ساله آخر، سرمایه‌گذاری در زمینه صنایع بنیادین، نسبت به سه پنج‌ساله اول سه برابر افزایش یافته بود. در اقتصاد روستایی و در زمینه‌های سوسیالیستی هم مثل آن. در سطح جمهوری، میانگین آمار سرانه، نشانگر ارائه خدمات بیشتر به «قره‌باغ کوهستانی» است. سهم هر ده هزار نفر از ساکنان این ایالت، در زمینه ارائه تخت بیمارستانی و مؤسسات اجتماعی و داشتن اختیارات برای تجارت خصوصی بیشتر است.

این ایالت توسط مؤسسات «تربیت کودکان تا مدرسه» احاطه شده و نمودار نشان‌دهنده آن است که تعداد آن‌ها از مؤسسات مناطق مرکزی جمهوری بیشتر است. در اینجا تعداد سینماها، کتابخانه‌ها و دیگر نهادهای فرهنگی باز هم بیشتر است.

نیازهای روزمره کارکنان ایالت خودمختار نیز با کالاهای فراوان تأمین می‌گردد. به طوری که در «قره‌باغ کوهستانی» مصرف ارزاق کاملاً عادی است. مثلاً برای هر نفر از ساکنان «خان‌کندی»، سالانه بیش از ۱۲ کیلوگرم روغن می‌رسد. بجاست که رقم‌های دیگری از مصرف روغن در دیگر شهرها هم ذکر کنیم. در «علی بایراملی» ۱۰ کیلوگرم، در «مینگه‌چئویر» ۱۱/۵ کیلوگرم، در «سومقائیت» ۱۰/۶ کیلوگرم، در «گنجه» ۱۰/۵ کیلوگرم. در مصرف سرانه شیر و گوشت، «خان‌کندی» بعد از پایتخت جمهوری قرار دارد. شرایط از این قرار بود.

پس از ۱۳ فوریه، موج هیجان پیشامدها، به «باکو» و از آنجا نیز به «مسکو» رسید. رهبران حزب و دولت با شتاب، به «خان‌کندی» آمدند. در ۲۲ فوریه، گردهمایی دست‌اندرکاران حزب ولایت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» برگزار شد. در بیست و سوم نیز پلنوم کمیته ولایتی حزب تشکیل گردید. «پلنوم» درباره تشکیلات مذاکره کرد. «وگئورکوف» به علت کوتاهی در انجام وظایفش، از دبیر اولی کمیته ایالتی حزب و از عضویت دفتر سیاسی برکنار گردید، و «ه پوقوسیان» که قبل از این، معاون اول صدر کمیته اجرایی و صدر مجتمع کشاورزی - صنعتی ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» بود، به عنوان دبیر اول کمیته ایالتی حزب ایالت خودمختار

## ۱۶ ■ جنگ قره‌باغ

«قره‌باغ کوهستانی» برگزیده شد. در پلنوم، «گ. رازیموفسکی»، نامزد عضویت در دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، «پ. دمیچوف»، نامزد عضویت در دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست و معاون اول صدر هیئت‌رئیس شورای عالی اتحاد شوروی و «کامران باقراوف»، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و دیگران شرکت داشتند. در ۲۶ همین ماه «میخائیل گورباچف»، دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی، به زحمت‌کشان و خلق‌های آذربایجان و ارمنستان پیام فرستاد. در ماه‌ها و سال‌های بعد، مشکل «قره‌باغ کوهستانی» در نشست‌ها و جلسات مشاوره که یکی بعد از دیگری در سطح بالا تشکیل می‌شد مورد گفتگو قرار گرفت، لکن رهبران ارمنی، با عقل و شعور سالم برخورد نکردند.

در این دنیا همان گونه که همه چیز، ابتدا و آغازی دارد، دارای پایانی هم هست. آغازش

معلوم است: ۱۳ فوریه ۱۹۸۸، روز شنبه.

پس پایانش؟...



## روسری

منشی با نومییدی دستش را به سوی گوشی دراز کرده و گفت:  
 «امروز مشکل بتوانید او را ببینید، دیگر دوستان هم در جستجویش هستند. در هر حال،  
 هنگام عصر سری بزنید، بلکه...»  
 هنگام ورود به حیاط، با «عموموسی» رودرو آمدیم. بیلی را که در دستش بود، در خاک فرو  
 برده و آهسته قدش را راست کرده و گفت:

«در چنین روزی، برای چه، در اینجا دنبال خواهرخرامان هستی، آی زنده باشی. چند روز  
 است که روی خانه و خانواده نمی بیند، به اداره هم اصلاً نمی آید. خانواده هایی که از روستاهای  
 بالایی کوچ می کنند... ببین، با آن‌ها مشغول است.»

مرد راست گفته بود. «خرامان عباس آوا» را در هنرستان «صنعتی شماره ۵۰» پیدا کردیم.  
 عده ای از خانواده هایی که مجبور به مهاجرت از روستاهای بخش «عسگران» شده اند، در اینجا  
 به سر می بردند. جا به جا کردن این افراد که از خانه و کاشانه خود دست کشیده و به اینجا  
 آمده اند، ضروری می نماید. در روزهای بعد، تعداد آنان از دو هزار نفر گذشته بود. در بین آن‌ها  
 طفل شیرخوار هم هست، سالمند هم هست، جوان هم هست. خوابگاه های درمانگاه ها و  
 هنرستان های صنعتی پر شده بود. تعداد کسانی هم که در منازل قوم و خویش خود اقامت کرده  
 بودند، کم نبودند.

لکن مشکل، تنها با این، تمام نمی شد. از عواطف زندگی گرفته، تا مشکل خوراک و پوشاک،  
 همه چیز باید با دقت، مورد توجه قرار گرفته و منظم و مرتب می گردید. می شود گفت که  
 رؤسای ادارات، مؤسسات و ارگان های حزبی، شورائی و اقتصادی بخش، با این کارها مشغول  
 بودند. سوق دادن این پراکندگی و احساسات جوشیده و متلاطم، به مجرای ساکت، یک حرکت  
 حساب شده را طلب می کرد.

در همچو موقعیتی، ریش سفید او بود. نصیحت گیس سفید به داد می‌رسید. برای نخستین بار، کمک‌های مادی، با همّت روشنفکران بخش، برای خانواده‌هایی که از روستاهای «قره‌باغ کوهستانی» کوچ کرده بودند، جمع‌آوری شد. در بانک بخش، حساب خصوصی باز شده و به زودی در حساب شماره ۷۰۰۴۳ پول زیادی واریز گردید. به خانواده‌هایی که از ده زادگاهشان و از خانه و کاشانه‌شان جدا افتاده بودند مساعدت شد.

البته، همه این‌ها خیلی خوب است. لکن وضعیت نمی‌تواند بدین منوال ادامه یابد. افراد دیر یا زود، باید به خانمان خود برگردند.

گویا روزهای آخر، نصایح خواهرخرامان و دیگر ریش‌سفیدان و گیس‌سفیدان، تأثیر خود را نشان داده است. در حال حاضر، خانواده‌های آذربایجانی که از روستاهای «قره‌باغ کوهستانی» آمده بودند، شروع به بازگشت به خانه و خانواده خویش کردند. لکن مراجعت برای افرادی که از «خان‌کندی» آمده‌اند ممکن نیست. برای این که خانه‌های تخریب و سوزانده شده‌شان، هنوز تعمیر و آماده نگردیده است، امیدواریم که سازمان‌های ذیربط در «خان‌کندی»، این مسئله را از نزدیک، مورد بررسی قرار بدهند.

در این روزهای حسّاس و شرایط حادّه، «خرامان عباس‌اوا»، شب و روز ندارد. هم آن‌هایی که به یاری می‌آیند و هم افراد محلی، نخستین بار روبه او آورده و از وی انتظار کمک و تدبیر دارند. جلب کردن اطمینان مردم، هنر بزرگی است، باور مردم، برازنده «خواهرخرامان» است که در روزهای تنگ و در دقایق دشوار به کمک آن‌ها می‌آید.

«خواهرخرامان» با تبسم گفت: کم مانده بود فراموش کنم، آخر امروز پنبه کارانمان گزارش می‌دهند. در اصل، می‌بایستی تولیدات ما، در بخشمان چند روز قبل، حدنصاب را پر می‌کرد. چون در مزارع محصول فراوان تولید کرده‌ایم. خلاصه چهره‌اش را اضطراب فرا گرفت. بی‌گمان مشکلات به وجود آمده از ساعات ممنوعه‌ای را به خاطر آورد که در «آق‌دام» به مورد اجرا گذاشته می‌شود. در گرماگرم این حوادث، کارهای تولیدی، نمی‌توانست مانع سرعت نگردد. شاید هم، او روزهای بیمناک فوریه را به خاطر می‌آورد. روسری مادرانه‌ای که ایجادکننده سدّ در برابر هجوم تهدیدآمیز جوانان جسور... و صدای پرهیجانی که گویا همه را از خواب بیدار می‌کند، صدای «خواهرخرامان»:

«عادات و رسوم پدران‌تان را به یاد بیاورید!»

همین حادثه که به افسانه می‌ماند فراموش‌نشدنی است. احساس‌ها هر چقدر هم بجوشد،

## روسی ■ ۱۹

پند بزرگان، نصحیت گیس سفیدان و رسوم عاقلانه یک ملت موقرتر از کوه، پیروز گردید.  
از آن هنگام، نامه‌ها و تلگرام‌های زیادی به نشانی «خرامان عباس‌اوا» ارسال شده است. روس،  
آذربایجانی، ارمنی، استون، روس سفید و قزاق، از این زن جسور و غیور قدردانی کرده‌اند:  
«جلوگیری به موقع از یک حادثه و نشان دادن مردانگی و خیرخواهی نتایج گرانبهایی خواهد  
داد.»

سطرهایی از چند نامه، از بین نزدیک به دو هزار نامه رسیده: «ما از روستای چارداخلی، از  
توابع بخش شامخور آذربایجان هستیم. شما قهرمان روزگار ما هستید. از هیئت‌رئیس  
شورای عالی اتحاد شوروی خواهش می‌کنیم که شما را با مدال قهرمان شرافتمند «دوستی  
ملت‌ها» مفتخر کند.»

«حرکات شما برای دوستی ملت‌ها بهترین نمونه است.»

«ت. گابریل اوا از شهر لنین‌گرا.»

«خوشبختم از این که با زن مردانه‌ای مثل شما در یک عصر زندگی می‌کنم. برای شما عمر  
پربرکت و سلامت کامل آرزو مند.»

«آ. موسائلیان از شهرستان جامبول، از جمهوری قزاقستان»

راننده یواش به عقب برگشت. عادتی بود که طی سال‌ها به وجود آمده بود. می‌خواست  
سمت را مشخص کند. «خواهر خرامان» با آرامی رو به ساختمان‌ها گفت:

«شهر جدید». این قسمت از روستای «قروند» را این چنین نیز می‌نامند. ساختمان‌های  
جدید، حیاط‌های پردرخت و خیابان‌های آسفالت شده و راحت که با سلیقه خاصی ساخته  
شده‌اند، از یک شهر تمیز و زیبا خبر می‌دهد. آنچه که بیشتر فرح‌بخش است، این است که همین  
خانه‌ها را «کالخوز»، با هزینه خود، احداث و برای استفاده، در اختیار مردم گذاشته است. در  
حال حاضر، تعداد این منازل، از چهل باب بیشتر است.

با شرقیه در همین جا آشنا شدیم. جوان است و از پنه‌کاران پیشگام کالخوز به حساب  
می‌آید. «خواهر خرامان» با مهربانی دست او را گرفت، کمی به طرف خود کشیده، با شوخی  
پرسید:

«چند روز به عروسی مانده. دختر خجالت کشیده و سرش را پایین انداخت.»

فهمیدیم که «شرقیه» و «زاییل» نامزد هستند. او هم در کالخوز کار می‌کند، مکانیک است. در  
این روزها عروسی خواهند کرد. یکی از خانه‌هایی که ساختمانش اخیراً به پایان رسیده، از

طرف هیئت‌مدیره «کالخور» برای آنان در نظر گرفته شده است.

از اینجا کاخ فرهنگ، خانه سعادت و استادیوم ورزشی به خوبی دیده می‌شود. «صدرکالخور» در حالی که دستش را تکان می‌داد، با علاقه صحبت می‌کرد:

«آن ساختمان را که می‌بینید، محل جدید سینما - تئاتر تابستانی است. به این زودی مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت. هم‌اکنون کارهای گرمخانه‌اش رو به پایان است. ما بعد از این، خواهیم توانست اعضای کالخور را در طول سال از نظر گوجه‌فرنگی و خیار ارزان، تأمین کنیم.» تازه به قسمت پنبه‌کاری رسیده بودیم که حال «خواهرخرامان» دگرگون شد. همه جا پر از دختر و عروس بود. جمع‌آوری محصول، اگر چه تازه شروع شده بود، لکن گونی‌های بزرگ پر، اطراف جا‌ده دیده می‌شد. در آن طرف هم، ماشین‌های پنبه جمع‌کن، آهسته کار می‌کردند. در نگاه اول، چیزی حس نکردیم. لکن کمی در سمت راست، دو ماشین پنبه جمع‌کن، خالی ایستاده بود. نگو که این را خواهرخرامان از دور می‌دید.

- ماشین‌ها چرا خالی ایستاده‌اند؟ این را گفته و به طرف سرگروه راه افتاد.

- پنبه کم شده، غوزه‌هایی هم که هستند باز نمی‌شوند. «نیفتعلی نیفتعلی اوف»، در حالی که خود را مقصّر احساس می‌کرد، سرش را پایین انداخت.

- همسایه، هیچ، به گروه‌ها می‌رسی؟ عصر پس از پایان کار، به اداره بیا.

راستش، زنی که قبلاً کمی ملایم، خنده‌رو و با احساس بود، الان نمی‌شد شناخت. البته صحبت درباره بد جمع‌آوری کردن محصولات، توسط گروه «ن. نیفتعلی اوف» نبود. «کالخورلین»، بدون او هم در بخش، جزو اولین‌ها بود که جمع‌آوری پنبه را داشت به پایان می‌برد. فعلاً علاوه بر مقدار در نظر گرفته شده در برنامه، نزدیک به چهارصد تن محصول تحویل داده شده بود. در دیگر زمینه‌های تولید نیز نتایج خوبی به دست آمده بود. گندم‌کاران در سال جاری، برداشت محصول از هر هکتار را به ۵۸/۱ سنتز رسانده بودند. در حال حاضر در اینجا هر رأس چهارپایی که به سواره‌ها داده می‌شود، وزن زنده‌اش ۵۰۰ کیلوگرم و شیری که از هر گاو دوشیده می‌شود ۴/۵ کیلوگرم است.

در کاری که سفارش شده بود، از نظم و حس مسئولیت حکایت می‌کرد. سرگروه، متخصص مجربی است. امکانات و شرایط نیز همان است. به قول معروف یا طلبکار کم شده، یا علت دیگری هست... روشن کردنی بود.

در رابطه با رویدادهای «قره‌باغ کوهستانی»، توجه تمام ارگان‌های اقتصادی، شورائی و

## روسی ۲۱ ■

حزبی و افکار عمومی بخش آق‌دام یک به پنج زیاد شده است. از یک طرف، اقتصاد سنتی، آبادی و سازندگی و عواطف اجتماعی، از طرف دیگر اقتصادیات آرامنه، همسایه‌های دیوار به دیوار، ارتباط متقابل با روستاهایشان، روابط روزمره و دشواری‌های بی‌حد و حساب به وجود آمده، در رابطه با کوچندگان.

شبانه‌روز را نمی‌شود طولانی‌تر کرد. گاه‌آشب و روز سر پا ماندن و خاموش کردن به موقع جرقه کوچکی که می‌تواند بزرگ شده و گسترش یابد، ضروری می‌نماید.

با «س. مرتضی اوف» دبیر اول کمیته حزب در بخش «آق‌دام» صحبت می‌کنیم. او می‌گوید: «در مشکل‌ترین و وخیم‌ترین لحظات نیز با امید زیادی به فردا نگاه کرده‌ایم. سخن زیبایی از نیاکانمان هست: هنگام نزاع به گونه‌ای برخورد کنید که زمان آشتی شرمنده نشوید. افراد عاقل و سالم ما و آرامنه نیز این گونه حرکت می‌کنند. من هنگامی که در این زمینه صحبت می‌کنم، روزهای جمع‌آوری غله را به خاطر می‌آورم. یک عده از مأموران اقتصادی ما، کمباین‌های خود را به کمک آرامنه همسایه فرستاده بودند.»

«سامبل ماموتس» نماینده هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی، تلگرام تبریکی، به مناسب پیروزی بزرگ در پیشرفت کار، به «خواهرخرامان» مخابره کرده بود:

«زندگی ادامه می‌یابد... هم پنبه کار، هم باغدار، هم گله‌دار و هم معلم، با احساس و عواطف خود زندگی می‌کنند. همیشه چگونه بوده، بعد از این هم به همان منوال خواهد بود. خیرخواهی، روشنفکری و خردمندی پیروز می‌گردد.»

«سال‌ها خواهد گذشت و سخنانی که دل را می‌رنجانند و خون را کثیف می‌کنند، از یادها فراموش خواهند شد. همان گونه که زیسته‌ایم، با همان روال نیز به حیات خود ادامه خواهیم داد. یک عده افراد بی‌مسئولیت و اخلاص را که جلوتر از نوک دماغ‌شان را نمی‌توانند ببینند، ملت خودش کیفر خواهد داد.» این است باور خواهرخرامان.

نماینده شورای عالی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان، قهرمان کار سوسیالیستی، «صدرکالخوز»، عضو دفتر کمیته حزب بخش، مسائل خانواده... همه این‌ها به دوش یک نفر می‌افتد و باری بر روی قلب و ادراک اوست.

همه او را «خواهرخرامان» صدا می‌زنند. همکاران و قوم و اقربا نیز. شاید هم، این سخنان به انسان، مادر و خواهر بودن «خواهرخرامان» اشاره دارد که از مقام و پست او خیلی بالاتر است. در هر حال این اسم را زندگی، خود برای او کسب کرده است.

## ۲۲ ■ جنگ قره‌باغ

اتومبیل با نور پر قدرتش، تاریکی‌های شب را شکافته و به جادهٔ عریض آسفالته رسید. یک روز کاری پراحساس، پشت سر ماند. هم اینک یادم آمد که فرزندان و نوه‌هایش، چشم‌انتظارش هستند. سرنوشت، هر یک از آنان را با یک عنوانی هم ببرد، زود زود به اینجا یعنی خان و مان نیاکان جمع می‌شوند.

نخست، او را، نوه‌اش «اسماعیل» دید. در حالی که می‌گفت آمد، آمد، خود را به آغوش مادرش انداخت... من گفتم خواهد آمد...

سپتامبر ۱۹۸۸

## توپخانه<sup>(۱)</sup> اثری تاریخی

چند روز است که دست‌های ناجوانمرد، به سوی توپخانه، به این زیبایی بی‌نظیر طبیعت دراز شده است. در اینجا شب و روز، تراکتورها و بولدوزرها، خاک را زیر و رو می‌کنند و گل‌های کمیاب، شکوفه‌ها و درخت‌ها را از بین می‌برند و مصالح ساختمانی، بی‌وقفه حمل می‌گردند. توپخانه به یک پرنده شکسته‌بال می‌ماند.

آن‌ها کیستند؟ چرا به طبیعت، آن‌هم به توپخانه سوء قصد می‌کنند. رهبران بخش «عسگران» عقیده دارند: «در اینجا برای یکی از کارخانه‌های آلومینیوم جمهوری ارمنستان، کارگاه و استراحتگاه ساخته خواهد شد.»

لحظه‌ای تصور کنید که در توپخانه کارگاه آلومینیوم کار می‌کند. در آن موقع، وضع توپخانه، میدان مسابقه<sup>(۲)</sup> و کلاً طبیعت و آب و هوای شوشا این شهر زیبای اتحاد شوروی [سابق] به چه وضعی در می‌آید. آخر توپخانه، به تنهایی جنگل نیست، طبیعت نیست. توپخانه در ارتباط با تاریخ، ادبیات و فرهنگ ملت‌مان، مکان مقدّسی است. توپخانه از نظر تاریخی، به عنوان رمز قهرمانی و زیبایی، همیشه توصیف شده است.

مردم شهر شوشا و روستاهای پیرامون و تمام «قره‌باغ» به پاخاسته و خواست‌شان این است: دست‌های خیانتکاری که به سوی توپخانه دراز شده باید قطع گردد و کسانی که به مادر طبیعت و زیبایی‌های آن سوء قصد کرده‌اند بایستی شدیداً به مجازات برسند.

نوامبر ۱۹۸۸

۱- توپخانه یک منطقه جنگلی در حومه شهر تاریخی شوشاست و چون اغلب رویدادهای تاریخی و قهرمانی‌های مردم این خطه در این نقطه به منصفه ظهور رسیده، لذا توپخانه از نظر آذربایجانی‌ها نه یک جنگل، بلکه یک مکان تاریخی گرانبها به شمار می‌رود. (مترجم)

۲- میدان مسابقه که در محل به «جیدیردوزو» معروف است نیز در حومه شهر شوشا قرار دارد و همان مکانی است که ملاپناه واقف، شاعر نامدار آذربایجان، در آنجا به دستور محمدبیگ جوانشیر اعدام شده است. (مترجم)

## تکیه گاه روز سختی

«عمواروج» کوه نشین است. عمرش را در پشت اسب، بر روی چشمه های سرد و در ییلاق ها گذرانده است. او دارای چهره ای آبله گون و خشن، گام های قیراق و نگاه تیزی می باشد. لکن این بار بدجوری شکسته بود. گویی برای حرف زدن، رمق نداشت، صدایش می لرزید. به آن طرف، به ماشین هایی که از گردنه های جنگلی، یواش یواش رو به پایین می آمدند، نگاه می کرد. این خودروها از ارمنستان می آمدند و آذربایجانی های دریدر شده را می آوردند.

ترک کردن زادگاه، سخت است، خیلی دشوار است...

در مقابل این سخنان سوزناک نیز، دلداری دادن مشکل است. جدایی از موطن، حقیقتاً درد بزرگی است، چرا که ارواح نیاکان مان، در آنجا می زیند و خودمان نیز در آنجا دیده به جهان گشوده و رشد کرده ایم و در هر وجبش، در هر چشمه و سنگش، هزار و یک خاطره زنده است. می بایستی زیاده تر مقاومت می کردیم. کمی بیشتر، شکیبایی به خرج داده و ایستادگی می نمودیم. آبادی هایمان را خالی نکرده و آنها را ترک نمی کردیم. این سخنان خاله فاطمه، همسر «اروج بایراموف» می باشد که همراه پسرانش «محمد»، «میرزا» و «ولایت» از روستای «گدیک ونگ» از توابع بخش «یشخنازور» آمده است. از آنان، در اینجا، در روستای «علی مددلی» از توابع بخش «آق دام» با مهربانی و احترام استقبال نموده اند. در اسرع وقت، منزلی در اختیار خانواده «بایراموف» قرار گرفته و شغل مناسب برایشان تأمین گردیده است. چه باید کرد که حتی برای این ها هم، دوری زادگاهشان قابل تحمل نیست...

میهن مان، روزهای پرهیجان و دشواری را می گذرانند، ده ها هزار نفر از آذربایجانی ها، از موطن و آبادی هایشان دریدر شده اند. در بین آنها کسانی هستند که فرصت نیافته اند سفره گسترده شان را جمع کنند. آنها اجاق شان را در حال اشتعال و گاو و گوسفندان شان را فریادکنان رها کرده و آمده اند.

کوچ کردن در روزهای سرد زمستانی، کار دشواری است. برخی با اتومبیل، بعضی با اسب و



## تکیه‌گاه روز سختی ■ ۲۵

الاغ و کسانی هم با پای پیاده... اضطراب‌های معنوی و حس شرمندگی... در چنین روزهای سختی با همّت روشنفکران بخش «آق‌دام»، صندوق تعاونی به وجود آمد. هدف، دلداری دادن، رفع نیازها و دادن همه نوع کمک مادی و معنوی به خانواده‌های آذربایجانی است که از «ارمنستان» و «قره‌باغ کوهستانی» کوچ کرده و آمده‌اند. صندوق تعاونی از نخستین روز تأسیس، به یک پشتیبان حقیقی برای آوارگان تبدیل گردید.

صندوق تعاونی، بیش از دو هزار نفر عضو دارد. رئیس صندوق، «خرامان‌عباس‌اوا» و معاونش صدر کمیته بخش، «زینال محمدآوف» می‌باشد. به این صندوق، تنها مؤسسه‌ها و اهالی «آق‌دام» کمک نمی‌کنند، بلکه از «باکو»، «گنجه»، «سومقائیت»، «علی‌بایراملی»، «شکی»، «فضولی» و دیگر شهرها و بخش‌ها نیز ده‌ها اداره، مؤسسه و تشکیلات، مساعدت می‌کنند. تاکنون توسط صندوق تعاونی، بیش از سیصد هزار منات، به آوارگان، کمک مادی شده است. علاوه بر این، اتحادیه کارگری، توسط کمیته بخش، لباس و پوشاک به ارزش ۱۱۰ هزار منات تهیه و در اختیار آوارگان قرار داده است. از طرف دولت، به صدها نفر وام درازمدت پرداخت گردیده است.

هنگام صحبت، «زینال محمدآوف» اظهار داشت:

«البته، تنها لباس، گوشت و روغن نیست، مسئله اساسی این است، افرادی که در اینجا هستند، حس می‌کنند که در خانه خودشان هستند، چرا که در هیچ زمینه‌ای احساس محدودیت نمی‌کنند. هیچ کس، به سرنوشت این انسان‌ها که به برادران و خواهران خود پناه آورده‌اند، بی تفاوت نمی‌ماند، هر کس، هر چه از دستش برمی‌آید کوتاهی نمی‌کند. ما از آذربایجانی‌های «خان‌کندی» که تعدادشان بیش از ۲۵۰۰ نفر هستند، حمایت می‌کنیم. هفته‌ای یک بار برای آنان، ارزاق و دیگر وسایل زندگی می‌فرستیم.

به سوی قصبه «اثرگی» راه می‌افتیم. گروه بزرگی از آوارگان شامل ۶۸ خانواده و ۳۷۷ نفر در اینجا اسکان داده شده است. در مدت اندکی، در اینجا مهدکودک، کلوپ و مدرسه‌گشایش یافته است. در حال حاضر مابین «قصبه اثرگی» و مرکز بخش، خط جدید اتوبوس کار می‌کند. روشن است که دانش‌آموزان آذری که از جمهوری ارمنستان آمده‌اند، از برنامه درسی‌شان عقب مانده‌اند. لذا برای جبران آن، به فراگیری دروس فوق‌العاده مشغول هستند و تعلیم خصوصی می‌بینند. در یک کلام، هیچ چیز فراموش نمی‌شود. «آقالار قربان‌آوف»، پدر هشت بچه است. از ما محترمانه استقبال و به داخل دعوت می‌کند. او که تحت تأثیر عواطف و مهربانی‌ها قرار گرفته است، به سماور جوشان، در دم در، اشاره کرده و می‌گوید:

«اعضای صندوق تعاونی، از نخستین روز، از سماور، دیگ و بشقاب گرفته تا لحاف و تشک و انواع ارزاق ما را تأمین کردند. تنها همین امروز برای خانواده ما از طریق صندوق تعاونی، ۱۰۰ منات پول، ۱۰ کیلوگرم روغن، دوگونی آرد فرستاده‌اند، زنده باشند...»

همه افرادی که درباره صندوق تعاونی، این چنین خوشایند صحبت می‌کردند، از جمله «کریش حسنوف»، «جمیل حسین اوف» و «شادمان شادمان‌اوف» با صمیمیت از دل برآمده گفتند:

«آنچه که انسان را زندگی می‌بخشد، همین حس‌های مقدّس است: در روز مبادا به فریاد کسی رسیدن، مردانگی، خیرخواهی و نجابت...»

دسامبر ۱۹۸۸

## امید

دیدارمان با «چرکس قلی اوف»، در روستای «هوقا» از توابع بخش فضولی، بی سبب نبود. در خانه نه چندان بزرگ این انسان رقیق القلب و شکبیا که منزلش نیز مثل خودش، ساده و دور از دبدبه می باشد، نزدیک به پنج ماه است که شش نفر آواره زندگی می کنند. «جوانشیر اسماعیل اوف» و اعضای خانواده اش از روستای ووراتان از توابع بخش سیسیان به اینجا آمده اند.

باید صبر کنیم و متانتمان را از دست ندهیم. عموچرکس، با گفتن این جمله، چهره اش با تبسمی مطبوع روشن شد. شاید هم روزهای گذشته و گذران عمرش را به یاد آورد.

عموجوانشیر، پلی به صحبت زد. در ظاهر خودش را مقاوم و تسکین یافته نشان می داد. احساس می گردد که از مهربانی، عاطفه و احترامی که از هموطنانش دیده، بیش از حد تحت تأثیر قرار گرفته است. لکن در عمق چشمان عموجوانشیر، اندوه هم دیده می شود. این حسرت دودمان و خانه و کاشانه می باشد. جدا شدن از موطنی که ارواح پدرانمان زندگی کرده و خودمان دیده به هستی گشوده و در آنجا رشد کرده ایم مشکل است.

عموجوانشیر، این سخنان را در حالی که به کوه های روسری سفید بسته، نگاه می کرد می گفت. چرا که تکه ای از قلب او در پشت آن کوه های برف گرفته مانده بود. آنجا خان و مانش بود، خان و مانی که محیط و مردمش، فراز و نشیب و سنگ و کوهپایه اش را می شناخت.

برای تسلی دادن این پیرمرد ریش سفید، دنبال سخن مؤثری می گردم. لکن باز هم عموجوانشیر بر من پیشدستی می کند. گوئی آنچه که از قلبم گذشته، حس کرده است:

«عمر روز سیاه کوتاه است. به همین علت هم صبر می کنیم.»

آوارگانی که از ارمنستان آمده اند، در بخش فضولی نیز همانند دیگر بخش های میهن مان، از روز اول با عاطفه و مهربانی احاطه شده اند. به سرعت، مسکن در اختیارشان قرار داده شده و کار مناسب نیز برایشان تأمین گردیده است. دانش آموزان، تحصیل شان را در مدارس سحلی

ادامه می‌دهند. قرارگاهی هم که برای رسیدگی به امور آوارگان در بخش تشکیل شده، مشکلات به وجود آمده را در اسرع وقت حل می‌کند، و هر گونه کمک مادی و معنوی در اختیار کوچندگان قرار می‌دهد. از اظهارات «ا. سلطانونف» رئیس قرارگاه و صدر کمیته اجرائی شورای بخش روشن می‌گردد که از آوارگان، کسی نیست که مشمول این کار خیر نگردد. همه در تلاش هستند این افرادی که به خواهران و برادران خود پناه آورده‌اند، خودشان را در خانه خویش، حس کنند. قبلاً گفتیم که در شعبه بانک دولتی بخش، حساب خصوصی هم باز شده بود. تاکنون برای کمک به آوارگان ۷۵ هزار منات، به این حساب واریز شده است. تمام ادارات و مؤسسات بخش، آوارگان را از لباس و پوشاک و ظرف گرفته تا انواع ارزاق، تأمین کرده‌اند.

در همه آوارگانی که از سیسیان، «عزیزیگ اوف»، «ماسیس»، «قافان»، «آارات» و دیگر بخش‌های ارمنستان به بخش فضولی آمده‌اند، یک هدف و یک فکر و اندیشه هست: گذشته‌ها گذشته است. مصیبتی را که گرفتار شده‌ایم، باید مرد مردانه تحمل کنیم، آخر زندگی، امروز که به پایان نمی‌رسد.

دل «عمو اورخان» هم پیش منزل و ماوایش هست. او را از دور دیدیم. رو دوشش یاپونجی<sup>(۱)</sup> انداخته است. چماقی که در دستش بود به دیوار تکیه داد. در آن لحظه احساس می‌گردد، او که سال‌های طولانی در کوه‌ها به سر برده و باگوسفندداری مشغول بوده، حالا نیز نمی‌تواند عادت دیرینه‌اش را از یاد ببرد. ما را دعوت به داخل کرد. از در و دیوار می‌شد فهمید که ساختمان، نوساز است.

«اردوخان مراد اوف»، قهرمان جنگ و کار است. او همراه خانواده‌اش از روستای «قیزیلجا» از توابع بخش سیسیان<sup>(۲)</sup> ارمنستان، به اینجا، به سووخوز «کارگران باکو» آمده است. ریش سفیدان روستای «عالیخانلی» با یک اقدام انسانی، برای خانواده «اردوخان مراد اوف»، منزل جداگانه احداث کرده‌اند، آن هم از طریق خودیاری. مصالح ساختمانی را هم خودشان خریده‌اند. چنان که گفته‌اند: نیروی خلق، نیروی سیل و باد است.

خانه مناسبی که برای زندگی کردن هر گونه راحتی دارد، در عرض فقط چند روز احداث و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

۱- یاپونجی، لباس نمدی بدون آستین و با دامن دراز است که از یقه با بند بسته می‌شود و در مقابل باران و سرما نفوذناپذیر است. (مترجم)

۲- بخش سیسیان همان منطقه تاریخی قاپان یا زنگه‌زور زادگاه قاجاق نبی می‌باشد که ارامنه مثل اغلب مناطق اشغالی آذربایجان، نام تاریخی آن را تغییر داده و اسم سیسیانونف سردار گرجی الاصل سپاهیان روس در دوره اول جنگ‌های ایران و روس را بر آن منطقه نهاده‌اند. (مترجم)

## امید ■ ۲۹

در حال حاضر، توان گفت که همه اعضای خانواده «مرادوف»، در زمینه اقتصادی تلاش می‌کنند. «ابراهیم خلیل» پسر «اردوخان مکانیک» است. عروسش، کفایت، کارگری می‌کند. نوه‌هایش هم در مدرسه روستای «عالیخانلی» به تحصیل‌شان ادامه می‌دهند. حقیقت دیگری که دیدیم و شاهدش بودیم: همه آواره‌ها از مصیبت شدید طبیعی که در ارمنستان رخ داده بود، اندوهگین بودند. آن‌ها هم همگی، همراه با مردم میهن‌مان، آماده همه نوع کمک به جمهوری همسایه بودند. ما با یکی از آواره‌ها، «آیدین امیراصلان‌اوف» که از بخش «عزیزیگ اوف» آمده است دیدار کردیم. به مرکز بخش آمده بود. می‌خواست به حساب خصوصی باز شده، پول واریز کند.

خودم به کمک نیاز دارم. لکن در آنجا، شرایط، به مراتب سخت‌تر است...

در این سخنان آیدین، روشنائی هست. روشنایی پرطنینی که زمین، آسمان، کوه و دشت... دل‌ها را نورباران می‌کند. بعلاوه، امید هم هست. در سخنان آیدین، برای خیرخواهی، صفا، تقدس و برای فردا عمیقاً امید هست...

ژانویه ۱۹۸۹

## راه مردم را نمی‌بندند...

«راه باز شده، می‌توان رفت». سرباز جوانی که جنگ‌افزار به دست و لباس ارتشی به تن دارد، این سخنان را با شادمانی بیان می‌کند. افرادی که خستگی، عصبانیت و نارضایتی از چهره‌شان هویداست، عجله می‌کنند که خود را به اتومبیل‌ها و اتوبوس‌هایی که در آن نزدیکی هست برسانند. درک کردن وضعیت آن‌ها دشوار نیست: چند روز است که از خانه و کاشانه‌شان، دور مانده‌اند. یکی دنبال کار رفته بود، برخی به منزل اقوام، بعضی به عروسی یا مجلس عزاء... در «قره‌باغ»، دورترین فاصله کوه و جلگه با اتومبیل، نیم ساعت راه است. چه کسی باور می‌کند که با وجود استقرار پاسگاه نظامی در ۱۵ - ۱۰ نقطه توسط حکومت نظامی، در یک کلام، با وجود نظارت جدی، یک گروه افراطی بتواند راه‌ها را بسته و رفت و آمد را قطع کند.

هیچ کدام از راه‌های «قره‌باغ»، مثل راه «آق‌دام - شوشا» پر رفت و آمد نیست، به ویژه در فصل‌های بهار و تابستان. لکن در روزهای اخیر، اتومبیل‌هایی را که از این راه تردد می‌کردند، می‌شد با انگشت شمارش کرد. آن هم در چه وضعیتی...

راه را بستن و در و دیوار را پائیدن، از نظر نیاکانمان، یک عمل ناجوانمردانه به حساب می‌آید. مرد، هم محبتش را و هم نفرتش را مرد مردانه رو در رو اظهار می‌کند. هجوم به راه مردم و آزار دادن رهگذران با بیل، چوب چندشاخه و آهن نوک‌تیز و سنگ پراندن به اتومبیل‌های عبوری، غیر از بی‌خردی، چیز دیگری نیست. هنگامی که این اتومبیل‌های سنگباران و له شده را می‌بینی، نمی‌توانی شگفت‌زده نشوی. آخر، این‌ها جلوی دیدگان «میلیشیا» و نمایندگان یگان‌های ویژه ارتش رخ داده است. با تنی چند از افرادی که در وخیم‌ترین حوادث در راه «آق‌دام - شوشا» خسارت دیده‌اند صحبت می‌کنیم.

«وحید قلی‌اوف» رئیس اداره انرژی باکو:

«در روستای کوسالار از توابع عسگران، کارگاه جدیدی می‌سازیم. باری را که از باکو می‌آوردیم پس از آن که مقداری از آن را در کوسالار خالی کردیم، بقیه‌اش را به انبار می‌بردیم.

### راه مردم را نمی‌بندند... ■ ۳۱

هنگامی که به پل «مالی بیگلی» رسیدیم، دیدیم که راه‌ها را با طناب‌های درشت بسته‌اند. آن قدر نفرات هست که سوزن بیندازی، زمین نمی‌افتد. در دست همه‌شان هم، آهن نوک‌تیز، تبر، بیل و سنگ... خواستیم برگردیم، دیدیم که راه را از عقب هم بسته‌اند. پس چه باید کرد؟ در یک چشم به هم زدن، با راننده، «فاضل اللهوثردیف»، از ماشین پیاده شده و خود را به رودخانه انداختیم. به جنگل کوچک رفته و به روستای «مالی بیگلی» رسیدیم.

«حسن محمداف»، راننده مؤسسه نقلیه اتومبیل شوشا:

«بار به شکی می‌بردیم، تا به کارخانه الکتروتکنیک خان‌کندی رسیدیم، دیدیم که از کثرت ازدحام افراد، تکان خوردن ممکن نیست. سنگ و کلوخ، مثل تگرگ به سویمان می‌بارید. ماشین، شیشه‌هایش شکست و از چند جا له شد. این را هم بگویم که در بین جماعت، از اعضای «میلیشا» هم بودند.»

بلی، هر کس با احساسات روزمره‌اش زندگی می‌کند. برای رفتن به سر کار عجله می‌کند. یک گروه از عناصر افراطی در «قره‌باغ کوهستانی»، عده‌ای را دور خود جمع کرده و ماه‌ها متوقف کردن کارها بس نیست، راه‌ها را هم می‌بندند و نظم امور را در بخش‌های اطراف، به هم می‌زنند.

این را هم بگویم که به این گونه ماشین‌های سواری و باری له شده و آسیب‌دیده، نه تنها در شوشا، بلکه در «آق‌دام»، «لاچین» و «کلبجر» هم می‌شود برخورد کرد. آخر، انسان، پرنده نیست که در آسمان پیرد. حرکت اساساً در راه‌های شوسه انجام می‌گیرد. راه‌ها هم، در حال حاضر از وحشت حملات ناگهانی رهایی نیافته است.

شوشا، همیشه این موقع سال، با جشن و عروسی و بزن و بکوب همراه بود. ولی اینک در سکوت فرو رفته است. درست است که در ظاهر، هیچ چیز تغییر نیافته است: در انستیتوهای شهر، آزمون‌های پذیرش ادامه دارد، کارگران ساختمانی و صنایع تلاش می‌کنند، کارکنان اقتصاد روستایی نیز، سر کارهایشان هستند، مزارع را درو و گیاهان علوفه‌ای را جمع‌آوری می‌کنند، لکن رویدادهای بعدی، کارگران ساده را بیش از حد خشمگین کرده بود.

«واقف کریم‌اوف»، مدیر مجتمع تولیدی شوشا می‌گوید:

«در مجتمع ما، کار، حتی یک روز هم متوقف نشده است. ماه‌های گذشته را با نمودارهای خوبی به پایان رسانده‌ایم. ولی راستش حوادث بعدی، جانمان را به لبمان رسانده است. آخر باید هر روز از بخش‌های مختلف جمهوریمان کالا بفرستیم و به دنبال مواد خام برویم. نگرانی کم نمی‌گردد. می‌خواهیم بدانیم آیا این وضعیت بیشتر ادامه خواهد یافت؟»

## ۳۲ ■ جنگ قره‌باغ

این است حقیقت. قابل انکار نیست که صبر و شکیبایی انسان هم حدّی دارد. در این روزهای سخت، توجّه تمام محافل جمهوری مان باز هم به سوی «قره‌باغ کوهستانی» است. از بخش‌های «آق‌دام»، «بردع»، «صابرآباد»، «قاسم اسماعیل‌اوف» و دیگر نقاط، ارزاق، سوخت و غیره فرستاده می‌شود. ریش سفیدان و گیس سفیدان، برای جوانان جسوری که کاسه صبرشان لبریز شده، آرزوی صبر و شکیبایی می‌نمایند. همه با یک امید حسرت‌بار در حال انتظار هستند. ابرهای سیاهی که بالای قره‌باغ را پوشانده‌اند، چه موقعی خود را پس خواهند کشید.

ژوئیه ۱۹۸۹



## خواست‌های بحق

اعضای کمیته شورای عالی اتحاد شوروی به شوشا آمده بودند. آن‌ها با نمایندگان ارگان‌های حزبی، شورایی و اقتصادی شهر دیدار کردند. ساکنان شوشا خواستار بودند که به نگرانی‌هایی که ماه‌ها ادامه یافته نقطه پایان گذشته شده و به عناصر افراطی که روابط بین ملت‌ها را خدشه‌دار می‌کنند، پاسخ مناسب داده شود. در روزهای اخیر، وخامت بیشتر اوضاع، اهالی را بیشتر بی‌حوصله کرده است.

«واقف حسین‌اوف»، معاون مدیرکمیته حزب بخش، «منصور محمد‌اوف» سرپزشک درمانگاه، «رام... الله‌وثردیف» پزشک عمومی، «رفیقه یوسف‌اوا» آموزگار مدرسه، «م. عزیز بیگ‌اوف شوشا» و دیگران ضمن سخنرانی، با همفکری و همدلی، از کمیته شورای عالی اتحاد شوروی خواستند که اوضاع را از هر نظر بررسی کرده و راه‌حل‌های مناسب و عادلانه پیدا کند. «سرگئی مانیاکین» صدر کمیته:

«تاکنون در مناطق خان‌کندی و آق‌دره بوده‌ایم. به مؤسسات مختلف کار دسته‌جمعی رفته و با آنان دیدار و صحبت کرده‌ایم، ولی فعلاً نمی‌توانم دقیقاً اظهار نظر کنم. تلاش می‌کنیم علت به وجود آمدن این وضعیت اندوهگین را بدانیم. قره‌باغی‌ها می‌توانند اطمینان داشته باشند، راه‌حل‌هایی که ارائه خواهیم کرد، عادلانه و قابل درک خواهد بود. «بوریس اولینیک»:

«طبیعت پاک و کوه‌های بلند قره‌باغ ما را واله کرده است. متأسفم از این که در این دیار زیبا، در این اواخر، مناقشات قطع نمی‌گردد. در درجه اول، هدفمان آشنایی عمیق و همه‌جانبه با وضعیت موجود، در مناطق مختلف و تهیه راه‌حل عملی و مناسب می‌باشد.

اعضای کمیته از مؤسسات صنعتی، ساختمانی و نقلیه شهر دیدن خواهند کرد، در روستاها حضور پیدا کرده و با خواست‌ها و شرایط زندگی کارگران ساده، آشنا خواهند شد. مردم شوشا از کمیته شورای عالی اتحاد شوروی، انتظار راه‌حل‌های عادلانه و عملی دارند. بالاخره حق و

۳۴ ■ جنگ قره‌باغ

عدالت، باید جایگاه خود را پیدا کرده و امنیت و آرامش استقرار یابد. همه با این امید زندگی می‌کنند.»

ژوئیه ۱۹۸۹

## کولاکی که از «موروو» وزید

... از آخرین تنگه هم عبور کردیم. راه‌های ماریچ، از کمره گردنه جنگلی، امتداد می‌یابد. دست کم در هر قدم و در سر هر پیچ، با یک منظره جدیدی برخورد می‌کنیم. در پایین، گویا دریاچه «ترترچای»، آئینه جلوی خورشید گرفته است. در این جا در دامنه کوه‌های «موروو» که از سطح دریا هزاران متر بلندتر است، در میان کوه‌های مرتفع و جنگل‌های به هم فشرده «زیبای چشم آبی» انسان را به شگفتی وامی‌دارد.

«سووخوز نظامی» از توابع بخش «آق‌دره»، در این منطقه قرار دارد. اولین بار نبود که به یک محیط روستایی می‌آمدیم. همیشه هم با آرامش و بدون مانع. ولی اکنون به آغوش این کوه‌های بلند با همراهی اعضای «میلیشیا» آمده‌ایم. راه‌ها پرخطر است، توان گفت که آرامنه افراطی، هر روز کمین می‌کنند و تعقیب و تهاجم قطع نمی‌گردد. حرکت از راه‌های کوهستانی از وسط جنگل‌های انبوه، کوه‌های بلند و تنگه‌های تند می‌گذرد، بسی سخت و دشوار است. بیرون نرفتن و در یک جا نشستن نیز، ساده‌تر بگوییم، ممکن نیست، مشکل جدی دیگر این است که «سووخوز نظامی» از هر طرف، توسط روستاهای ارمنی‌نشین احاطه شده است و راه‌های ورودی آن به «آق‌دام»، «کلیجر»، «میربشیر» و دیگر بخش‌های همسایه، از مناطق ارمنی‌نشین می‌گذرد.

شنیده بودیم که ماشین مدیر «سووخوز» را در نزدیکی «آق‌دره» له کرده و برای آخرین بار نیز به او اخطار کرده‌اند: «اگر تو را یک بار هم در اینجاها ببینیم، هر چه دیدی از چشم خودت دیدی».

پس، در چنین شرایطی، اهالی روستای «امیدلی»، چسان زندگی می‌کنند و کارشان را چگونه ادامه می‌دهند؟ آیا محاصره، زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان را به هم نزده است؟... در طول حاشیه «ترتر» مزارع غلات دیده می‌شود. کمباین‌ها آرام‌آرام و با احتیاط دور زده و به عقب برمی‌گردند، در سینه‌کش‌های کوه کمی ناهنجار، در مراتع جنگلی، افراد داس به دست

## ۳۶ ■ جنگ قره‌باغ

هم دیده می‌شوند. رشته‌های زراعت اقتصاد کوهستانی، شبیه اقتصاد جلگه‌ای نیست. در اینجا دشت‌های پهناور و بی‌نهایتی که تا افق‌ها سربکشند، وجود ندارد. کشتزارها اساساً در کنار رودخانه‌ها، مراتع جنگلی و درّه‌ها هستند. این هم از کشتگر و دروگر، تلاش، کاردانی و مهارت ویژه‌ای را طلب می‌کند.

همه مشغول کار بودند. کمباین‌ها، غلات حمل‌کن‌ها، سالمندان و جوان‌ها... هر کس هر کاری که از دستش برمی‌آمد، آن را انجام می‌داد. با مدیر سووخوز «بالا اوغلان اییل‌اوف» هم در اینجا دیدار کردیم:

- کار بر وفق مرادتان باد! گویا مزرعه را درو می‌کنید؟-

استادان غله ما در شرایط دیم، اسرار برداشت محصول ثابت و زیاد را خوب بلد هستند. امسال علیرغم مشکلات جدی که بر اثر شرایط جوی به وجود آمده بود، آن‌ها باز هم به سنت‌های خود صادق ماندند. درو در آستانه پایان یافتن است. لکن بنا به محاسبه‌ها، در سال جاری، به جای ۱۸۵ تن، ۲۶۵ تن محصول برداشت خواهد شد. علاوه بر مقدار در نظر گرفته شده در برنامه، ۳۵ تن غله، به دولت فروخته خواهد شد. محصول‌داری هر هکتار ۲۵ سنتتر است. از مکانیک‌ها «ائلدار عباس‌اوف»، «راغب مراد‌اوف» و دیگران در به پایان رساندن درو، در مدت اندک و بدون ضایعات، از سایرین متمایز هستند.

- خشکسالی به اقتصاد کوهستانی، خسارات فراوانی وارد آورده بود، لکن این مورد، در سووخوز شما آن قدر احساس نمی‌شود!

تمام کشتزارها، در خاک‌های دیمی است. لکن چون خاک‌هایمان، از نوع جنگلی است، به همین علت، فوق‌العاده حاصلخیز می‌باشد. توان گفت، هر چه بکاری، ده برابر محصول می‌دهد. از طرف دیگر، نباید چشم از روی خاک برداری.

فرصت را مغتنم شمرده، می‌خواهم مسئله‌ای را عنوان کنم. این زمین‌هایی که می‌بینید، هزاران سال است که با صداقت، در خدمت انسان‌ها هستند. خاک، غذا و آب انسان‌ها را تأمین می‌کند و سبب ادامه حیات آن‌ها می‌گردد. آیا ما چگونه، دین فرزندی خود را نسبت به آن ادا می‌کنیم؟ متأسفانه نه زیاد. من با گفتن این سخنان، فرهنگ خدمت به آب و خاک را در نظر می‌گیرم. ما به این مسئله جداً اهمیت می‌دهیم.

نزدیک به چهل سال است که در زمینه اقتصاد، مسئولیت دارم. لکن اعتراف می‌کنم که اولین بار است که با خشکسالی سخت امسال روبرو می‌شوم. با وجود این، دست روی دست نگذاشته و ساکت ننشستیم و تسلیم طبیعت نشدیم. صبر زارع و علاقه به خاک، سبب گردید که

محصول، حفظ و نگهداری گردد.

- دامداری برای اقتصاد شما یک رشته سنتی است...

درست است. در حال حاضر، در «سووخوز»، ۷۳۰ رأس احشام نگهداری می‌شود. برنامه فروش بیشتر گوشت سالانه، با افزایش مقدار آن، به مرحله اجرا درآمده است. نمودارهایمان، در زمینه فروش شیر نیز بهتر است. از شیردوش‌های پیشگام، «قیزبس نافی‌اوا»، «آی بنیز عباس‌اوا»، «صنم شریف‌اوا»، «گلدسته جبار‌اوا» و دیگران، تا پایان سال، برای دوشیدن شیر، از هر گاو به مقدار ۲۵۰۰ - ۲۶۰۰ کیلوگرم تلاش می‌کنند.

توجه اساسی ما به فراهم آوردن علوفه معطوف شده است. به محض این که غلات را جمع‌آوری کردیم، در برخی از مزارع، ذرت خواهیم کاشت. در چمن‌زارهای طبیعی، نخواهیم گذاشت، حتی یک گرم از علف‌ها تلف شود. در اراضی ما، زمستان، سرد و طولانی است. به همین علت هم، برای تهیه علوفه بیشتر، با تمام تلاش و امکان، بسیج شده‌ایم.

- خواهش می‌کنیم، درباره ماهیگیری، بخش دیگر اقتصادتان اطلاعاتی بدهید.

در این چند سال اخیر، ماهی‌گیری، به یکی از بخش‌های ممتاز اقتصاد ما تبدیل شده است. و این قبل از هر چیز، به استفاده ما از دریاچه «ترتر» بستگی دارد. حقیقتاً در اینجا پرورش ماهی به حدّ وفور و با کیفیت عالی ممکن است. در این رابطه، تجهیزات مدرن به ارزش ۱۳۶ هزار منات خریداری و نصب گردیده است.

هر سال نزدیک به یکصد هزار بچه‌ماهی پرورش داده می‌شود.

در سال جاری، صید هشت تن ماهی، برای فروش به دولت و کارگران «سووخوز» برنامه‌ریزی شده است. لکن روند کارهای جاری، نشان می‌دهد که ما این برنامه را دوبرابر انجام خواهیم داد.

- روستای «امیدلی» در آغوش کوه‌ها، قصبه‌ای مدرن و آباد را به یاد می‌آورد...

با استحکام اقتصاد سووخوزمان و ازدیاد درآمدمان، معیشت انسان‌ها و سطح زندگی‌شان بهتر می‌شود. آخر، اکنون، سطح خواست‌ها بالا رفته است. افراد همان گونه که کار می‌کنند، می‌خواهند خوب هم استراحت کنند، و از اوقات فراغت‌شان به نحو احسن استفاده نمایند. درست است که در این اواخر، یک سری از کارهای فرهنگی در اختیار زحمت‌کشان روستایی گذاشته شد. ترمیم راه‌ها به پایان رسیده، خط لوله‌کشی آب کشیده شده است، لکن در کنار این‌ها، کارهایی هم که باید انجام گردد زیاد است. ما باید جوانان را به روستا، به جاهایی که در آنجاها به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، علاقه‌مند کنیم.

## ۳۸ ■ جنگ قره‌باغ

از کوه «موروو» کولاک سردی وزید. پیش از آن، آفتاب گرم کوهستانی، ما را درست و حسابی سوزانده بود. سرمان را بلند کرده، به آن سو، به طرف کوه‌ها نگاه کردیم. ابرهای انبوهی دیده می‌شد. عمو «بالا اوغلان» امیدوارانه اظهار داشت: «گویا باران خواهد بارید.» پیش‌بینی او به تحقق پیوست. هنگام عصر در این اراضی، از بهار و تابستان به این طرف، برای نخستین بار باران بارید. نگرانی‌ها، انتظارات و گرد و خاک چند ماهه را شسته و برد. از جنگل «زمرّد»، کشتزارهای پربرکت غلات و زیبایی‌های کوهساران، نه چشم سیر می‌شد نه دل. گویا مادر طبیعت، اندکی هم زیبا شده بود...

ژوئیه ۱۹۸۹

## در جنگل..... اسلحه

صبح تازه دمیده بود. چوپان‌های سووخوز «۲۶ کمیسر باکو» از توابع لاجین، احشام را پس از دوشیدن، به چراگاه آورده بودند. ناگهان توقف کردند. به چشم خود هم باور نداشتند، در جنگل، جایی به اندازه یک خرمن باز شده بود. شکمی نبود که در اینجا، انفجاری رخ داده است: خاک زیر و رو گردیده، شاخه‌ها و تنه‌های درختان نزدیک، کنده شده و اشیای مختلف به اطراف پراکنده شده بود.

برخی از این اشیاء را اسم ببریم: پنج عدد مین دست‌ساز ساعت‌دار، هفت عدد کوزه که از پلاستیک مخصوصی ساخته شده و پر از مواد منفجره است، پنج عدد تنگ کنسرومانند که داخلش پر از ساچمه‌های بزرگ می‌باشد، پاکت‌های پر از مواد منفجره، تعداد زیادی فشنگ، تبر، چکش و انواع خواربار... علاوه بر این، جهت امدادهای پزشکی، قوطی‌های کوچک دارو. مردان کوه‌نشین، بلادرنگ فهمیدند که مسئله از کجا آب می‌خورد: این، کار قلدرهای ارمنی است. آخر، این اواخر، در این نقاط، افراد مسلح «ریش‌دار» زود زود دیده می‌شدند. چوپان‌ها فوراً به روستا برگشته و در این زمینه، اطلاعاتی در اختیار مسئولان و مردم قرار دادند.

دیری نگذشت که «نظامی بابایوف»، بازپرس بخش، «اسرافیل خانلاروف» معاون رئیس شعبه امور داخلی بخش، «احمد آقا هاشم اوف» رئیس کمیته امنیتی دولت در بخش لاجین و دیگر افراد دست‌اندرکار، خودشان را به محل حادثه رساندند.

با بازپرس بخش، «نظامی بابایوف» صحبت می‌کنیم: وسایل جنگی پیدا شده، کاریکی دونفر نیست. این، کار یک گروه ویژه‌ای بوده که از فرق سر تانوک پا، مسلح بوده‌اند. احساس می‌شود که انفجار، بر اثر ناآشنایی یکی از آنان با اسلحه رخ داده است. بدون شبهه، عده‌ای از آن‌ها کشته شده و یا زخمی گشته‌اند. بقیه تلاش کرده‌اند که با عجله، آن‌ها را برداشته و از آنجا بدر روند. و به همین علت هم فرصت کافی نیافته‌اند که تمام سلاح‌ها را از محل انفجار جمع‌آوری کنند.

آن اراضی، یک بار هم با دقت بررسی گردید. در محل حادثه، اسناد نوشته شده به زبان

## ۴۰ ■ جنگ قره‌باغ

ارمنی و روزنامه‌های منتشر شده در جمهوری ارمنستان به دست آمد. علاوه بر این، بر روی کمربندی که از آنجا پیدا شده بود، نام خانوادگی «هامبارسومیان» حک شده بود. ساعتی با آرم «سئوان» که در ارمنستان تولید می‌شود و سیگار «سالیوت» از اشیایی بودند که در لیست قید گردید. خلاصه کلام، سر نخ پیدا شده بود.

ما در همان روز با هلی‌کوپتر به لاجین پرواز کردیم. کارکنان ارگان‌های انتظامی، محل حادثه را با دقت معاینه کرده، به قدر کافی ادله جمع‌آوری کردند، در یک کلام، وضعیت جغرافیایی و شرایط حاضر به روشنی مشخص گردید. گفتنی است که دادستانی بخش، با استناد به بند اول ماده ۲۲۰ مجموعه قوانین جزائی جمهوری آذربایجان، حمل، نگهداری و خرید و فروش غیرمجاز سلاح، وسایل جنگی و مواد منفجره را جرم از درجه جنایی می‌دانست.

به این حرفی نداریم. لکن به عنوان شخصی که کوه‌های لاجین را می‌شناسد، این را هم می‌خواهیم به نظر خوانندگان برسانیم، محلی که به نام «پیرینیا» نامیده می‌شود (جنگلی که اسلحه پیدا شده بود) مابین بخش «گوروس» در ارمنستان و «سووخوز کیروف» از توابع شوشا (از اقتصادیات ارامنه) واقع است.

به عبارت دیگر، نزدیک‌ترین فاصله آن‌ها به اراضی لاجین، همین منطقه است. بنابراین «ریش‌دارها»<sup>(۱)</sup> تصمیم به تردد از اینجا گرفته‌اند. لکن، چنان که مشهود است نیت پلیدشان به نتیجه نرسیده و حادثه بداقبال، دامن‌گیر خود آن‌ها شده است. اینجاست که یکی از سخنان خردمندان نیاکانمان به خاطر می‌آید:

«چاه نکن بهر کسی اول خودت دوم کسی»

آگوست ۱۹۸۹

۱- منظور از «ریش‌دارها» مهاجمین ارمنی بودند که دارای ریش بودند. (مترجم)



## چرا نقطه پایان گذاشته نمی‌شود؟

در روزهای اخیر با وخامت بیشتر رویدادهای قره‌باغ کوهستانی، ماشین‌های باری و سواری، در راه‌های «آق‌دام - شوشا - لاجین»، «آق‌دام - کلبجر» و «میریشیر - کلبجر» به تنهایی سفر نمی‌کردند. در عرض روز، در همین راه‌ها، جمعاً چند کاروان ماشین دیده می‌شود.

در همان روز، یعنی ۲۸ آگوست، از شوشا به باکو، آق‌دام و سایر نقاط آذربایجان، یک کاروان، مرکب از نه اتوبوس و یک ماشین باری به راه افتاد. از ظهر خیلی گذشته بود. کاروان ماشین را سربازان مسلسل به دست ارتش داخلی، همراهی می‌کردند. لکن سربازان، از وسط راه برگشتند و گفتند که دستور چنین است.

در هر حال، مسافران به راه خود ادامه دادند، لکن هنوز، یک کیلومتر هم جلو نرفته بودند، دسته جنایتکاری که در کمینگاه ایستاده بودند، از هر دو طرف آسفالت بیرون آمده و یورش بردند: از رانندگان خواستند که ماشین‌ها را متوقف کنند. در دست آن‌ها تکه‌های سنگ و آهن بود.

راننده‌ها و سرنشینان خودروها که در این راه‌ها رفت و آمد می‌کنند، خودشان را از نظر روان‌شناسی برای هر نوع حوادث غیرمترقبه آماده می‌کنند. آن‌ها خوب می‌دانستند که وسایل نقلیه را نمی‌شود متوقف کرد و متوقف هم نکردند. دسته‌های اوباش که این را دیدند، ماشین‌ها را سنگباران کردند. خرده‌پاره‌های آهن، در هوا مثل گلوله زوزه می‌کشید. در عرض چند دقیقه، شیشه‌های جلو و بغل ماشین‌ها شکسته و له شده بود. سربازان ارتش داخلی که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده، ایستاده و نگاه می‌کردند، آن‌ها در انتظار چگونه پایان یافتن این هنگامه بودند.

این حملات وحشیانه و هجوم‌های غیرمنتظره، به یک عده افراد بی‌گناه و بی‌آزار، ردپای خود را جا گذاشته بود: با محاسبه اولیه، خسارات وارده به ماشین‌ها، از هزار منات بیشتر است. لکن ضررهایی بدتر از این هم هست. ۱۸ نفر از مسافران اتوبوس زخمی شده بودند که وضع سه نفرشان وخیم بود. آن‌ها را به سرعت به بخش جراحی بیمارستان آق‌دام بردند. «بسیامی

## ۴۲ ■ جنگ قره‌باغ

ساعتی که در باکو، خیابان نخجوان، پلاک ۴۹ و خانه شماره ۵ و «علی فرضعلی اوف» که در آق‌دام، خیابان اشرف‌علی اوف، پلاک ۳۷ و «صاحب کریم اوف» که از جمهوری ارمنستان کوچ کرده و هم‌اکنون در شوشا در پایگاه توریستی زندگی می‌کند، از کمک‌های اولیه پزشکی برخوردار شدند.

همچو شخصی نمی‌توان پیدا کرد که اگر نه هر روز، یک روز در میان، به سفر نرود: به محل کار، پیش قوم و اقربا، برای کار خیر و به دنبال حادثه... راه‌ها باید امن و بی‌خطر گشته و مسافران نیز به سلامت رفته و به مقصد برسند. متأسفانه در این اواخر، نه تنها حوادث بداقبال در راه‌های قره‌باغ کوهستانی کم نمی‌شود، بلکه عدم کنترل، بی‌بند و باری و خودسری بیشتر می‌گردد. اوضاع شگفت‌آوری به وجود آمده است: اگر حالت فوق‌العاده اعلان شده است، پس در برابر دیدگان نماینده‌های نیروهای ویژه وزارت کشور اتحاد شوروی، این رسوایی‌ها، چگونه اتفاق می‌افتد؟ آن‌ها از چه کسی و چه چیزی مراقبت می‌کنند؟

آگوست ۱۹۸۹

## ما تنها نیستیم...

این روزها، در راه‌هایی که به شوشا و روستاهای «قره‌باغ کوهستانی» منتهی می‌شود، تعداد کاروان‌های خودرو، بیشتر شده است. پس از به وجود آمدن ارگان‌های محلی کمیته کمک به «قره‌باغ» در شهرها و بخش‌ها، توجه و دلسوزی در اجتماعات روشنفکران میهن‌مان، نسبت به انسان‌هایی که ماه‌ها در بیم و انتظار به سربرده‌اند زیاد شده است. بی‌مبالغه، می‌شود گفت که در میهن‌مان، یک همچو شهر، بخش، روستا و خانواده‌ای پیدا نمی‌شود که در این روزهای سخت و سرنوشت‌ساز، نسبت به قره‌باغی‌ها، بی‌تفاوت بماند. ماشین‌هایی که پر از انواع خواربار و مصالح ساختمانی هستند، تنها نیازهای مادی را کفایت می‌کنند. انسان‌ها بیشتر به دلداری، محبت و غمخواری نیاز دارند.

صحبت‌مان با «واقف جعفرآوا» دبیر اول کمیته حزب شوشا هم در این زمینه است:

«کمیته کمک مردم به قره‌باغ که بخشی از فعالیت‌های بازسازی می‌باشد، در حفظ و نگهداری استقلال آذربایجان در استفاده قاطعانه و مناسب از قوانین‌مان و خلاصه در ایجاد آرامش و امنیت، در این دیار، باید جداً کمک کند. انصافاً هم، همه برای کمک به برادران و خواهران تنی خود با جان و دل تلاش می‌کنند؛ خواه با پول و هزینه حمل و نقل، خواه از نظر نیروی انسانی و ارزاق. خلاصه نه برنامه مشخصی بود، نه ایستادگی، کمیته کمک به مردم قره‌باغ، باید تمام تلاش‌ها و جستجوها را یکی کرده و آن‌ها را در یک طرح، در جهت هدف شکل بدهد.

برای مقاومت بیشتر، گام‌های نخستین برداشته شده است. ما به این مناسبت، از طرف همه

قره‌باغی‌ها، تشکر بی‌پایان‌مان را، به حضور مردم قدردان‌مان، اعلام می‌کنیم.»

امروز، با تمام قاطعیت، اعتراف کردن لازم است: امروز خلق‌مان، سخت‌ترین امتحان‌ها را می‌گذراند. در روزهای اخیر، مخصوصاً در شوشا، همچنان در روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی، شرایط غیرقابل تحمل به وجود آمده بود. خودتان تصور کنید روستاهایی هست که

## ۴۴ ■ جنگ قره‌باغ

از هر طرف با روستاهای ارمنی نشین همسایه است. افراطی‌ها، همسایگی مسالمت‌آمیز گذشته را به دشمنی مبدل کرده‌اند. توان گفت که هر روز حمله‌ها، تهدیدها و تحقیرها تکرار می‌شود. از طرف دیگر، اضطراب‌های زندگی روزمره، کمبود ارزاق و دیگر سختی‌ها، انسان‌ها را ناشکیبا نموده است.

در این ایالت، که خیلی از همکاران وزارت کشور اتحاد شوروی و بخش‌هایی از ارتش هست و حالت فوق‌العاده اعلام شده است، به چه علت، به موقع، جلوی حمله‌ها و یورش‌ها را نمی‌گیرند؟

یکی از علل عمده گستاخی عناصر جنایتکار، بی‌کیفر ماندن آن‌هاست. بارها این‌گونه حوادث، رخ داده بود: در برابر دیدگان سربازان مسلسل به دست که در پهلوی تانک‌ها و زره‌پوش‌ها ایستاده بودند، ماشین‌ها له و خرد شدند. انسان‌ها نیز کتک خورده و تحقیر گردیدند. در اجتماعات شهری و همچنان در دیدارهایی که با زحمت‌کشان روستایی داشتیم، مؤکداً می‌پرسیدند: قوانین بانفوذ ما چرا اجرا نمی‌شوند؟ به چه علت به طور علنی، از آن‌ها طرفداری می‌کنند؟

چند روز قبل نمایندگان بخش‌های باکو، در شوشا بودند و کارهایی که قرار بود انجام گردد، مشخص شدند. شوشا در میان روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی واقع شده است: چه کسی، به کجا، کی و چه چیزی باید بفرستد. مثلاً بخش عزیز بیگ‌اوف، روستاهای کوسالار، جمیل‌لی، داش‌بولاق و منشه‌لی از بخش عسگران، بخش اورجونیکیدزه، روستاهای مغانلی، کورویاتکین و امرالی‌لار از بخش مارتونی، بخش نظامی، روستاهای «سیرخاوند»، «گوتنی‌پیه وسطی» و «گوتنی‌پیه علیا» از بخش «آق‌دره» و بخش ۲۶ کمیسر باکو روستاهای «قاراداغلی» و «خوجاوند» از بخش «مارتونی» را به عهده گرفتند.

علاوه بر این، چنان‌که گفتیم، تمام شهرها و بخش‌های میهن‌مان، به این حرکت خیرخواهانه پیوستند. در عرض چند روز گذشته، از «گنجه»، «علی‌بایراملی»، «تووز»، «شاماخی»، «گوی‌چای»، «دوه‌چی» و دیگر نقاط، انواع محصولات ارزاق فرستاده بودند. در اکثر بخش‌ها، کارکنان ادارات و مؤسسات، حقوق سه روزه خود را به طور دسته‌جمعی، به حساب صندوق تعاونی کمیته کمک به «قره‌باغ»، واریز کرده‌اند. مثلاً در بخش «آق‌دام»، در عرض یک روز، بیش از ۹۹ هزار منات، به این صندوق، حواله شده است. از این مثال‌ها، زیاد می‌توان زد. در یک کلام، باید گفت که ما در حال حاضر، از نظر مادی در تنگنا نیستیم.

گفته‌اند که روزگار سیاه، عمرش کوتاه است. ماه‌ها سپری گردیده، لکن، شرایط، نه تنها تغییر

## ما تنها نیستیم... ■ ۴۵

نمی‌یابد، بلکه برعکس، وخیم‌تر می‌گردد.

حق با شماست. در این زمینه، نخست باید وضعیت غیرقابل تحملی که در منطقه ایجاد شده، مورد بررسی قرار گیرد و عناصر جنایتکار، به زودی به مجازات برسند. سخن دلپذیر، مصلحت خیرخواهانه، دلداری، امید روشنی‌بخش... انسان‌ها به این‌ها نیز نیاز دارند. ... دانشمندان، نویسندگان، آهنگسازان، بانفوذ به درون انسان‌ها، مستقیماً شاهد حوادث رخ داده‌گردیده و به آن‌ها دلداری بدهند.

نباید فراموش کرد که تاریخ فردا امروز نوشته می‌شود. روشنفکران‌مان، برای چه به سخنان یکطرفه، غیرواقعی و جعلی مطبوعات و تلویزیون مرکز [مسکو] پاسخ‌های به موقع و مؤثر نمی‌دهند.

سخن داهیانه‌ای از پدرانمان هست: اگر خلق متحد باشد، کوه را از جایش می‌کند. ما قره‌باغی‌ها، به قدرت حیاتی این مثل، از خیلی وقت‌ها پیش، یقین پیدا کرده‌ایم. اتحاد یکپارچه و صداقت خلق‌مان در روزهای سختی، قلب‌مان را تحت‌تأثیر قرار داده و عمیقاً حس قدرشناسی را بیدار نموده است. ما حس می‌کنیم که دیگر تنها نیستیم.

آگوست ۱۹۸۹

## قصبه جدیدی در آغوش کوه‌ها

... راننده، راه را خوب می‌شناخت. او از گردنه‌های جنگلی و از پیچ‌های تند و از زیر صخره‌های سراشیبی به سرعت رد می‌شد. پس از عبور از آخرین تنگه، به راحتی نفس کشیده، دستش را جلو برد و گفت: «بین، قصبه جدیدمان، در اینجا احداث می‌شود». شگفت‌آور است: در سینه‌کش کوه‌ها، در دامنه جنگل‌ها، در مقابل صخره‌های تنومند، خانه‌ها ساخته می‌شود، خیابان‌ها احداث می‌گردد...

ساختن شهر و قصبه، در زمین‌های هموار مثل کف دست، دشوار نیست... مرد آن است که در سینه‌کوه‌های شاهین مسکن، صخره‌ها را شکافته و خانه و کاشانه بسازد. مثل قصبه «قایغی»<sup>(۱)</sup> که پایه‌اش فقط چند ماه پیش گذاشته شده است. قصبه جدید، در ۲۲ کیلومتری «لاچین»، سرراه «لاچین - قبادلی» است. جا دارد بگوییم که این اسم هم تصادفی انتخاب نشده است. سفارش‌دهنده آبادی جدید، جمعیت «قایغی» آذربایجان است. هدف، کمک به آوارگان آذری است که مجبور شده‌اند منزل و ما و ایشان را در ارمنستان ترک کرده و به اینجا بیایند.

ما در اوج فعالیت ساختمانی به اینجا آمده‌ایم. در تمام نقاط، پایه‌ها ریخته می‌شود و دیوارها به سرعت بالا می‌رود. خودروهای باری پر از سنگ، سیمان، تخته و دیگر مصالح ساختمانی، خود را به سرعت به آنجا می‌رسانند. بولدوزرها، میدان‌های وسیعی باز می‌کنند و کار تسطیح اراضی ادامه می‌یابد. اکسکا و ارتورهایی که از کوه‌ها هم بلند دیده می‌شوند، یک لحظه بیکار نمی‌ایستند. در وسط میدانچه محل ساختمان‌ها، پرچم سرخ نصب شده در حال اهتزاز بود: هر روز رقابت فشرده‌تر می‌شود، به افتخار قالب‌ریزها پرچم برافراشته می‌شود.

در احداث قصبه «قایغی» تمام وزارتخانه‌ها و ادارات کل جمهوری‌مان تلاش می‌کنند. کارهای عمده را کارکنان وزارت مسکن و اداره آب و اداره ساختمان کلخوزها انجام می‌دهند. نخستین مصاحبه‌مان با سرمهندس، «سیاست علی‌اوف» انجام شد. و از روز اول در اینجا در بین

معماران است:

در حال حاضر، نه از نظر نیروی انسانی و تکنیک و نه در زمینه مصالح ساختمانی محدودیتی نداریم. درست است اینجا فاصله‌اش تا راه آهن خیلی زیاد است، راه‌ها ناهنجار و ناراحت‌کننده است. لکن کار از روز اول، درست تنظیم شده است. حتی یک دقیقه هم بیکار نمی‌ایستیم. همه‌مان خوب می‌فهمیم که به این قصبه، افراد کوچنده بی‌خانمان و خانواده‌هایشان، چشم دوخته‌اند.

ما را با یک پسر میان‌سال و سیه‌چرده آشنا کردند. موهای سیاه انبوهش، از کثرت عرق، خیس شده و به پیشانی‌ش چسبیده بود. نخست فکر کردیم که بولدوزرچی هست. چون همان لحظه از اطاقک بولدوزر، پایین آمده بود. خلاصه گفتند که رئیس است. رئیس اداره مسکن لاجین «ارسطو کریم اوف».

در کار ساختمانی، کارگر، رئیس، بولدوزرچی مشخص نمی‌گردند. هر جا که کار یک کمی می‌لنگد، از همان جا باید بگیری، تا که سرعت، تضعیف نگردد. در رشته ما نزدیک به ۷۰ نفر تلاش می‌کنند، قرار است ۱۰ خانه ساخته و تحویل دهیم.

سعی می‌کنیم که توأم با سرعت، کار هم از کیفیت بالایی برخوردار گردد. آخر، خانه‌هایی که در این کوه‌ها که مرکز جنب و جوش صاعقه‌هاست ساخته می‌شود، باید دارای استحکام و دوام بیشتری باشد.

با کارگران آشنا می‌شویم: «صابر عباس اوف»، «ادریس حسن اوف»، «روشن علی اوف»، «اٹلخان جعفروف»... با چنان سرعت و اشتیاقی تلاش می‌کنند که انسان دلش نمی‌آید که آن‌ها را از کارشان باز دارد. می‌گوییم: «کار بر وفق مرادتان باد.» کارگران هم از شوخی کردن باز نمی‌مانند: «ببین، از بولدوزرچی‌ها نوشتن اسامی فائز صفروف و عیسی یوسف اوف را فراموش نکنیدها، بعد می‌رنجند» اندکی بعد با جدیت تمام اضافه می‌کنند:

«حقیقتاً آتشپاره هستند. میدانچه‌ای را که می‌بینید، تنها در عرض دو روز باز کرده‌اند.»

طرز ساختمان قصبه «قایغی» و نیز کارگر نمونه آن اعلان شده است. در حال حاضر، در اینجا، افرادی از مدارس عالی میهن‌مان، از جمله نزدیک به یکصد نفر از مهندسان و دانشجویان دانشگاه، پلی تکنیک و انستیتوهای معماری، مشغول کار هستند. هنگام صحبت، «میکائیل حسین اوف»، سرپرست مهندسان انستیتوی معماری اظهار داشت:

«تا پایان ماه آگوست، قالب‌گیری ساختمان را کار خواهیم کرد. خوشحال هستیم که در کارهای ساختمانی این چنین قصبه مهم، ما هم شرکت کرده‌ایم. از دانشجویان معماری،

## ۴۸ ■ جنگ قره‌باغ

«علیرضا حبیب‌اوف»، «اوکتای موسی‌اوف»، «حافظ علی‌اوف»، «رامیز مصطفی‌اوف» و دیگران با جان و دل کار می‌کنند.

در قصبه «قایغی» ۵۰ باب خانه مسکونی دو طبقه و هر کدام پنج اتاقی ساخته می‌شود. به طور کلی، در اینجا ۲۵۸ خانواده زندگی خواهند کرد. علاوه بر این، در قصبه، مراکز پزشکی و بازرگانی و دیگر کانون‌ها هم در نظر گرفته شده است. دو قنات هم به سرعت کنده می‌شود. خدمت به معماران در هنگام کار و پر کردن اوقات فراغت‌شان با موضوعات پرجاذبه فراموش نمی‌گردد. مغازه، سالن غذاخوری و منطقه پزشکی و غیره در اختیار آنهاست. در اینجا زود زود، تدابیر گوناگونی به مرحله اجرا درمی‌آید.

... رودخانه «هکری» در نزدیکی قصبه «قایغی» جریان دارد. این رودخانه کوهستانی که مثل ما از چشمه‌ها خزیده و آمده است، نغمه‌های پرشور می‌خواند: گویا آن هم به معماران فداکار «کار بر وفق مرادتان باد» می‌گوید...

آگوست ۱۹۸۹



## تشکر و قدردانی

بیش از ۱/۵ سال است که راه‌های پررفت و آمد شوشا، از رونق افتاده است. باور کردنش مشکل است که در فصل تابستان، در این منطقه زیبا، مهمانی دیده نمی‌شود. کَر و فرّ میدان مسابقه (= جیدردوزو) از بین رفته است. چه شده است که این چنین وضعیّت و خیم و خوفناکی به وجود آمده است؟...

به دیدگان افرادی که با آن‌ها دیدار کردیم و آشنا شدیم می‌نگرم: همه در نگرانی، ناراحتی و عصبانیّت به سر می‌برند. آن‌ها را مذمت هم نمی‌شود کرد. یک روز نیست، یک ماه نیست. آن‌ها نه راحت نان می‌خورند و نه مطمئن استراحت می‌کنند. شایعاتی که هر روز پخش می‌شود، ماشین‌های شکسته و له شده که وارد شهر می‌شوند، انسان‌های کتک خورده... پایانش هم دیده نمی‌شود.

تشکیل اجتماعات یکپارچه روشنفکران آذربایجان در باکو و تصمیم به ایجاد کمیته کمک به «قره‌باغ»، در روحیه آوارگان، خوش‌بینی و احساس قدردانی ایجاد کرده و احداث قایقی، به دیدگان، روشنایی بخشیده برد.

«واقف امراه‌اوف»، استادکار اداره ساختمان شماره ۹۲ و عضو شورای عالی جمهوری آذربایجان:

«همان‌گونه که هنگام بازگشت گفته شد، «قره‌باغ کوهستانی»، بخش جدائی‌ناپذیر آذربایجان باستانی مان است. چنان شرایط و خیمی ایجاد شده بود که وابسته به هویت و میهن خود نباشیم. همه نسبت به ما احساس دلبستگی می‌کنند و برای ما دلسوزی و همدردی نشان می‌دهند. همیشه زنده باشند. به همین مناسبت، تشکر و قدردانی خود را از همه زحمت‌کشان و روشنفکران غیور جمهوری مان اعلام می‌کنیم.»

علاقه ما معماران، ساختن و آفریدن است. لکن صریح‌تر بگویم که اکنون روحیه کار نداریم. چقدر می‌شود با تشویش و اضطراب زندگی کرد؟ شب‌ها هم خواب به چشمان مان نمی‌آید.

چطور شد قوانین بَرّا و بانفود ما؟ یعنی یک مشت ناسیونالیست افراطی را سر جای خود نشانند این قدر مشکل است؟

«واللتینا روداکووا» که چند روز است در استراحتگاه شوشا به سر می‌برد، هنگام صحبت اظهار داشت:

«من از شهر «بارنوال» هستم. سومین بار است که مرخصی خودم را در شوشا می‌گذرانم. صریح بگویم که شهر زیبای شوشا و اهالی مهربان و صمیمی آن را، خیلی دوست دارم.»  
از حوادث «قره‌باغ کوهستانی» و پیرامون آن، از طریق مطبوعات و تلویزیون مطلع می‌شوم، همیشه نیز با انتظار دنبال می‌کنم. می‌دانستم که در این اواخر، شرایط، باز هم وخیم‌تر شده است. لکن علیرغم آن آمدم. در راه ماشین‌های له شده و انسان‌های آزار دیده را دیدم. پی بردم که مطبوعات، خیلی چیزها را کتمان می‌کنند، حتی اشتباه می‌نویسند. این قدر هم خودسری و گستاخی می‌شود؟

به نظر من، در این زمینه، تقصیر عمده را در اهالی محل جستجو کردن بیهوده است. باید کسانی را افشاء نمود که به اوباش قوت قلب داده و از آنان هواداری می‌کنند، لازم است که ماسک آن‌ها را پاره کرد. آخر تا کی می‌شود که با ناز این گونه افراد بازی کرد؟  
خودتان تصور کنید، استراحتگاه شوشا، در اوقات عادی می‌تواند ۱۳۷۰ نفر را بپذیرد. لکن در حال حاضر، در اینجا جمعاً ۵۰ نفر استراحت می‌کنند. علتش هم این است که افراد از «قره‌باغ کوهستانی»، می‌شود گفت که هر روز اخبار دهشتناکی می‌شنوند و نمی‌خواهند که به اینجا بیایند.

«شاهین قنبروف» مسئول استراحتگاه بخش:

«اضطراب و تشویش، به مادران و کودکان، بیشتر تأثیر می‌گذارد، به ویژه به زنان باردار. تصادفی نیست که در شوشا، در دو سال اخیر، تعداد اطفالی که قبل از موعد مقرر به دنیا آمده‌اند، نسبت به سال‌های پیشین، خیلی زیاد شده است.

تأسیس کمیته کمک به قره‌باغ را با تشکرهای بی‌پایان می‌پذیریم. اتحاد یکپارچه و همفکری خلق‌مان در این روزهای دشوار، هم کمکی است برای ما و هم تکیه‌گاهمان!»

بلی، فکر، هدف و آرزوی همه یکی است: باید هر چه زودتر، در قره‌باغ، آرامش و امنیت ایجاد گردد و به گروه‌های افراطی که سبب دشمنی دو ملت گشته‌اند، پاسخ قاطع و تندی داد.

آگوست ۱۹۸۹

## وضعیت نمی تواند این گونه ادامه پیدا کند

اگر بگوییم که آق‌دام، پنجره‌ای است که به قره‌باغ کوهستانی باز می‌شود، اشتباه نکرده‌ایم. چون ۱۵ روستا و ۱۰ آبادی، در همسایگی بخش‌های «مارتونی»، «عسگران» و «آق‌دره» واقع شده‌اند: فاصله مابین آن‌ها فقط ۲۰۰ - ۱۰۰ متر است.

نزدیک به دو سال است که در اینجا، نارضایتی، نگرانی و عصبانیت ادامه یافته، اینک شرایط هر چه بیشتر وخیم‌تر گشته و به اوج رسیده است.

آن‌هایی که به ناحق از کارشان اخراج گشته‌اند، افرادی که آزار دیده‌اند و آنان که از منزل و ما و ایشان دربدر شده‌اند و کسانی هم که در زمینه محصولات عادی ارزاق محدودیت دارند، برای اولین بار، به آق‌دام می‌آیند و از اینجا انتظار کمک و دل‌داری دارند و این توقع، طبیعی است. چرا که آق‌دام، از زمان‌های قدیم، همیشه مرکز معنوی، امید و تکیه‌گاه قره‌باغ کوهستانی بوده است. از یک طرف، علایق سنتی یک منطقه بزرگ: غلات کاشته می‌شود، پنبه و انگور جمع‌آوری می‌گردد، در کارخانجات و میدان‌های تولید، کارها هماهنگ پیش می‌رود... از طرف دیگر، آلام قره‌باغ کوهستانی و درد همسایه...

در روزهای اخیر، با تأسیس کمیته کمک به قره‌باغ، از باکو و دیگر نقاط میهن‌مان، خواربار و مصالح ساختمانی که به روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ ارسال می‌شود، اساساً در اینجا متمرکز و توزیع می‌گردد. صحبت‌مان با «آیدین قلی اوف»، دبیر اول کمیته حزب آق‌دام نیز در همین زمینه است:

«تمام راه‌های کوهستانی و جلگه‌ای قره‌باغ، حقیقتاً از آق‌دام می‌گذرد. مسافران، همیشه از الهام‌گرفتن‌شان، از زیبایی و مناظر طبیعی بی‌نظیر این راه‌ها صحبت می‌کردند. ولی دو سال است که از این زیبایی، اثر و نشانه‌ای نمانده است. اینک در اینجا، تانک‌ها و زره‌پوش‌ها دیده می‌شود و سربازان مسلسل به دست، شب و روز در حال کشیک دادن هستند. بعضی مواقع، رفت و آمد در راه‌ها به کلی قطع می‌گردد، در آن شرایط، هلی‌کوپترها به داد اهالی می‌رسند. بلی

## ۵۲ ■ جنگ قره‌باغ

شگفت آور است که در این روزها، مردم در میهن و خاک خودشان، از یک منطقه به منطقه دیگر، با هلی کوپتر می‌روند. چه باید کرد که این‌ها همه حقیقت است. تلخ هم باشد، حقیقت است. «توان گفت که هر روز از بخش‌های آق‌دره، عسگران و مارتونی، افراد اذیت شده و ماشین‌های له و خرد شده به آق‌دام می‌آیند...»

«درست است. در راه‌های «آق‌دام - شوشا - لاجین»، «آق‌دام - کلبجر» و «میربشیر - کلبجر» انسان‌های بی‌گناه و بی‌آزار، مورد آزار و تحقیر قرار می‌گیرند، خودروها له شده و شیشه‌هایشان شکسته می‌شود.

از این نظر، بیشتر شگفت آور است که این‌گونه حوادث، در خیلی مواقع، در جلوی چشمان همکاران ارتش داخلی رخ می‌دهد. در حالی که آن‌ها فقط برای جلوگیری از این مناقشه‌ها و ایجاد امنیت و آرامش به این منطقه آمده‌اند. در این ایالت، خیلی از همکاران دادستانی و وزارت کشور اتحاد شوروی هستند و حالت فوق‌العاده اعلام شده است. چرا جلوی هجوم‌ها و یورش‌ها به موقع گرفته نمی‌شود؟ یکی از علل عمده خیره‌سری عناصر جنایتکار، بی‌کیفر ماندن آن‌هاست.

- آق‌دام یکی از بزرگ‌ترین مراکز کشاورزی آذربایجان است. بیش از یک سال است که در اینجا حکومت نظامی اجرا می‌گردد. آیا این، مانع سرعت نمی‌گردد؟

البته مانع ایجاد می‌کند. ولی کارگران کشاورزی، صنایع، ساختمان و حمل و نقل، در وخیم‌ترین لحظات حوادث، سرکار بودند و با فعالیت بیشتر، یکپارچگی خود را حفظ کردند. حتی در روزهای آخر، اعتصاب و تظاهرات، در باکو و سایر نقاط میهن‌مان، نتوانسته است تشکل ما را از بین ببرد.

همچنان که در نامه چاپ شده کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، در روزنامه‌ها گفته شده، اجرای کارهای واجب و تأخیرناپذیر، در یک زمان، اتحادمان را تضعیف و هرگونه سعی و تلاش‌مان را از بین می‌برد و در رفاه انسان‌ها و نتیجتاً در اعتبار جمهوری‌مان تأثیر منفی می‌گذارد. خوب ببینیم، کارهای بی‌خردانه‌ای مثل دعوت به اعتصاب و تظاهرات، افراد را به زور هم شده به کار واداشتن، به نفع ماست یا به ضرر ما؟ این دست‌کم، فریب دادن خودمان است. آخر دستگاه‌هایی که بیکار مانده‌اند و فعالیت‌های ساختمانی که به حال رکود درآمده‌اند، ضررش متوجه خود کارگر و زندگی اوست.

در سال جاری، در شرایط نامساعد جوی، روستاییان موفق شدند، در کشتزارها، محصولات فراوانی بار بیاورند. دلاوران کشتزارهای منطقه ما زحمت مضاعف می‌کشند: هم به خاطر

## جنگ قره‌باغ ■ ۵۳

خشکسالی بی‌سابقه و هم برای قره‌باغ. حالا چه کنیم، زحمات طاقت‌فرسایی را که ماه‌ها متحمل شده‌ایم به باد دهیم؟ دعوت به اعتصاب، حداقل برای زحمت‌کشانی که شب و روز، در کشتزارها عرق‌ریزان، زحمات فوق‌العاده‌ای می‌کشند بی‌احترامی است.

خوب است که از روزهای نخست، تلاش‌های تمام ارگان‌های حزبی، شورایی و اقتصادی بخش برای یک هدف سوق داده شده است: در این روزهای سخت، هم باید اتحاد و همفکری خلق‌مان را تأمین کنیم، و هم کار روزمره خود را ادامه داده و برای فردا با امیدواری نگاه کنیم. در تشکیلات حزبی، صحبت‌هایی که با ریش‌سفیدان و جوانان، در دیدارهای دسته‌جمعی انجام شد، به روشن شدن حقیقت، کمک زیادی کرد. آن‌ها اینک سفید را از سیاه تشخیص می‌دهند. در این برهه که اوج فعالیت‌های اقتصادی است، نمی‌شود دست و بال انسان‌ها را سست کرد. زحمت‌کشان روستایی، برداشت محصولات انگور و پنبه را با موفقیت ادامه می‌دهند. تاکنون بیش از ۳۰ هزار تن انگور، جمع‌آوری و تحویل داده شده، از جمله بیش از پنج هزار تن انگور سفره به صندوق تعاونی اتحاد شوروی ارسال شده است. سرعت جمع‌آوری پنبه نیز، بیش از سال گذشته است. چون بر اثر خشکسالی، دشواری‌هایی به وجود آمده، برای از بین بردن موانع، در جمع‌آوری علوفه، افراد ما در مناطق «استاوروپل» و «ولگابویی» با تهیه علوفه مشغول هستند.

در زمینه حل برنامه‌های مسکن و بهداشت، در بخش، کار زیادی انجام شده است. هفت ساختمان ادارات و مهمانسراها که در این اواخر ساخته شده‌اند، برای بیمارستان، استراحتگاه دکتر، زایشگاه و مهدکودک اختصاص داده شده‌اند، تنها در سال جاری، در مرکز بخش، برای کارهای عمرانی، دو میلیون و سیصد هزار منات هزینه شده است. ۳۲ خیابان از ۵۰ خیابان شهر، نوسازی شده و بیش از ۱۵ هزار درخت و گل کاشته شده است. در هشت ماه آخر، پانصد نفر برای خود خانه مسکونی احداث کرده و به ۱۶۴۷ نفر هم زمین برای ساختن منزل، تحویل داده شده است.

- هنگامی که برای گفتگو با شما آماده می‌شدیم، با کارهای انجام شده در کوتاه‌مدت ارگان‌های محلی کمیته کمک به قره‌باغ آشنا شدیم. گام‌های مشخصی برداشته شده و تدابیر وسیع و جالبی در نظر گرفته شده است. در این زمینه چه می‌گویید؟

- نخست باید بگویم که این چنین تشکیلات بسیج‌گرو مصمم، در اصل می‌بایستی، خیلی وقت پیش ایجاد می‌شد. هدف یکی است و خط‌مشی هم روشن است: حفظ استقلال ملی آذربایجان در این منطقه، استفاده جدی و شایسته از قوانین و ایجاد آرامش و امنیت.

پس از تأسیس کمیته کمک به قره‌باغ در باکو، بلافاصله شعبه آن در این بخش تشکیل شد. هدف اولیه رفع نیازهای ضروری، از جمله محصولات خواربار و مصالح ساختمانی شوشا و روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی بود. تاکنون اهالی آق‌دام، بیش از ۲۰۰ هزار منات، به حساب کمیته کمک به قره‌باغ واریز کرده‌اند.

شعبه محلی کمیته کمک به قره‌باغ، یک تکلیف مهم دیگری هم دارد. مسئله در اینجا است که کاروان‌های خودروی اعزامی از باکو و سایر نقاط آذربایجان، در آق‌دام متمرکز و از اینجا تقسیم می‌شوند. هر روز از «گنجه»، «علی بایراملی»، «بردع»، «زاگاتالا» و «خاچماز» و سایر نقاط میهن‌مان، کاروان‌های ماشین که پر از مصالح ساختمانی و ارزاق هستند می‌آیند.

- این چنین سخنانی را زود زود می‌شنویم: افراد عادی قره‌باغ کوهستانی، در این خودسری‌ها و وقوع جنایات، دخالتی ندارند. آن‌ها این واقعیت را از آذری‌هایی که یک عمر با آنان در یک سفره نان و نمک خورده‌اند، پنهان نمی‌کنند. نفاق‌افکنان، اساساً عناصر تندرو دوایر بالا و داشناک‌هایی از ارمنستان آمده و هواداران آن‌ها هستند. آیا به نظر شما می‌شود این عقیده را باور کرد؟

- قطعاً این چنین است. متهم کردن شهروندان عادی ارمنی، به ارتکاب این جنایات، درست نیست. این جنایات را افراطی‌هایی که آب را گل‌آلود می‌کنند و هواداران رده بالای آن‌ها مرتکب می‌شوند. اطمینان دارم، زمانش فرا خواهد رسید که مردم خودشان، به ماهیت آن‌ها پی برده و چهره واقعی آن‌ها را افشاء خواهند کرد.

من هنگام به زبان آوردن این سخنان، روزهایی را به خاطر می‌آورم که نخستین گردهمایی نمایندگان پارلمان اتحاد شوروی تشکیل می‌شد. ببینید، برخوردار «ژنیاموسی ائلوا» ساکن آق‌دام با نطق‌های نمایندگان ارمنه چگونه بوده است. او در تلگرافی که به گردهمایی فرستاد نوشت: «در شهر آق‌دام به دنیا آمده‌ام... اهالی بومی، همیشه با من، مناسبات خوبی داشته‌اند و از هر جهت به من کمک کرده‌اند... من افرادی را که در آن اجتماع، می‌خواهند روابط ملت‌ها را تیره کنند محکوم می‌کنم... به محض این که روابطمان اندکی بهبود یافته، چه کسی می‌خواهد با سخنان بی‌منطق خود، باز هم این مناسبات را تیره نماید».

- «آ. ولسکی»، در یکی از نطق‌های خود گفته بود که در هیچ کجای کشورمان، منطقه ویرانه‌ای مثل قره‌باغ کوهستانی ندیده‌ام. این فکر جدی تلقی نمی‌شود. برای این که قره‌باغ کوهستانی، از نظر اقتصادی و اجتماعی و گذران زندگی، از مناطق همسایه و حتی از خود جمهوری‌مان هم پیشرفته است. عقیده شما چیست؟

## وضعیت نمی‌تواند این گونه ادامه پیدا کند ■ ۵۵

نه غیر جدی، حتی به نظر من، این بیانات، به شدت ماجراجویانه است. انکار حقیقت و شرایط را غیر واقعی، وخیم نشان دادن، موجب تأسف می‌گردد، کسانی که به «قره‌باغ» سفر کرده و کوه و جلگه آن را گشته‌اند به این حقیقت اعتراف می‌کنند. بیایید، برای یک لحظه، «خان‌کندی»، «آق‌دره»، «مارتونی» و همسایه‌های آن‌ها «کلیجر»، «لاچین» و «جبرائیل» را جلوی دیدگان مان مجسم کنیم. تفاوت، بلادرنگ، نظرمان را جلب خواهد کرد. «خان‌کندی» که در سابق، روستای کوچکی بیش نبود، اینک به یک شهر بزرگ و مدرن تبدیل شده است. هیچ نباید دور برویم. «آق‌دام»، یکی از بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین بخش‌های قره‌باغ است. لکن امروز هنگامی که بادقت نظر می‌کنیم، می‌بینیم که مشکلات اجتماعی آن، از هیچ یک از بخش‌های قره‌باغ کمتر نیست. جا دارد بگویم که در حال حاضر، در ۲۲ روستای «آق‌دام»، «حمام»، در ۱۵ روستا، ارتباط تلفنی، در ۵۹ روستا خدمات رفاهی، در ۱۸ روستا باشگاه ورزشی و در هشت روستایش کتابخانه وجود ندارد.

- هر از گاهی، در بین خانواده‌ها نیز صحبت پیش می‌آید. می‌خواهیم بگویم که وضعیت، البته این گونه نمی‌تواند ادامه یابد. آخر، در تاریخ ملت‌مان، روزهای خوش و به یادماندنی نیز بوده است. در این زمینه، در دیدار از مسکو نیز مفصلاً بحث شده است. آخر خلق‌هایمان، قرن‌ها در جوار یکدیگر، با هم زندگی کرده‌اند. آیا همه این‌ها را می‌شود در یک لحظه فراموش کرد؟ جوانان امروزی تربیت می‌شوند، کودکان و نوجوانان، بزرگ می‌شوند. هم آذری‌ها و هم ارامنه. خلاصه کلام، حیات ادامه می‌یابد. نارضایتی و آزرده‌گی کنونی را نمی‌شود تشدید کرد. حس دشمنی و کینه و عداوت، باید از دل‌های جوانان زدوده شود. ارامنه تندرو، در نهایت، باید این را بفهمند، و الأ نسل‌های آینده آن‌ها را نخواهد بخشید.

هر انسان مخلص که با امید به فردا نگاه کند یقین پیدا خواهد کرد: زمانش فرا خواهد رسید که در اینجا ترانه‌های جاویدان و همزاد خلق‌هایمان مثل سابق، باز هم بلند خواهد شد...

سپتامبر ۱۹۸۹

## راهمان به کجاست؟

در بخش «کلبجر»، شرایط پرهیجانی به وجود آمده بود. قراین مشخصی نشان می داد که رفت و آمد در راه های «آق دام - کلبجر» و «میریشیر - کلبجر» قطع شده است. به این بخش، تنها از طریق هلی کوپترها و از سلسله جبال «موروو» و لاجین می شد رفت. لکن کشش همین راه ها هم، رفته رفته کاهش پیدا می کرد. این کارها را تنها به عهده بخش بدون امکاناتی مثل کلبجر گذاشتن، بی عدالتی است. به کمک های مؤسسات ذریبیط جمهوری و همچنین مساعدت های مشخص بخش های همسایه، نیاز جدی وجود دارد. اینک هوا خشک و بی باران است. به همین علت لازم است که کارها به سرعت پیش بروند. چون مدتی بعد، روزهای پرباران و پربرف، آغاز خواهد شد و کار کردن، در راه های ناهنجار کوهستانی مشکل خواهد بود.

... راه های ماریچ، تا قلّه کوه «موروو» بالا می رود، اتومبیل، گویا روی زانو، خود را بالا می کشد. راننده با ناراحتی، به راست و چپ سر می کشد. می گوید «هوا ملایم است. محرک خوب کار نمی کند». از تنگه های تند، از زیر صخره های شیب دار و از گردنه های پرخطر عبور می کنیم. هر از گاهی، با اتومبیل ها و یا خودروهای باری قوی مواجه می شویم. راننده ها، اندکی هم عصبانی می شوند: چه کسی باید به عقب برگشته، در جای نسبتاً عریضی، به اتومبیلی که از روبرو می آید، راه بدهد.

در کمره سلسله جبال «موروو» ایستاده ایم. کمی جلوتر، بولدوزر کار می کند. تکه های بزرگ سنگ را از بالای راه، با احتیاط، به پایین می روید. ماشین نهنگ آسا، گاهاً حتی تا کنار درّه می رسد: چنین به نظر می آید که هم اکنون به پائین خواهد غلطید. بولدوزرچی، با شنیدن صدا به طرف ما برگشت، دستش را تکان داده و لبخند زد. سپس با چالاکی مخصوص جوانان، به پایین پرید. با پشت دستش، عرق پیشانی اش را پاک کرده و خوش آمد گفت.

«نصرالدین خلیل اوف» در بخش کلبجر، در قسمت تولیدات فنی کار می کند. خودش هم درست، ۳۲ سال است که بولدوزرچی است. در این منطقه، راهی نیست که در احداث آن، رد



## راهمان به کجاست؟ ■ ۵۷

پای نصرالدین دیده نشود. همه به شوخی، او را «فرهاد کوه‌ها» خطاب می‌کنند. احداث تمامی راه «کلیجر-گنجه» را به پای او می‌نویسند.

درست است که این راه، در اصل پارسال احداث گردیده است. لکن نمی‌شد به آن راه گفت. در جاپایی که بولدوزر باز کرده بود، در ماه‌های تابستان، آن هم با خودروهای محکم، رفت و آمد ممکن بود. اینک تعریض هر چه بیشتر همین راه‌ها در نظر گرفته شده است.

دانستیم که «سرور» پسر نصرالدین هم در احداث راه کوه «موروو» فعالیت دارد. او هم بولدوزرچی است و راه پدرش را ادامه می‌دهد.

با بولدوزرچی‌ها، راننده‌ها و کارگران، در سرکار آشنا می‌شویم و به آن‌ها خسته‌نباشید می‌گوییم. «محبّت مراد اوف»، «عوض یعقوب اوف»، «آصف علی اوف»، «ذوالفقار خلیل اوف»، «علی نصیر اوف» و دیگران با ایثار و فداکاری تلاش می‌کنند. خوب می‌دانند که چشم همه به آن‌ها دوخته شده و بی‌صبرانه منتظر پایان احداث راه هستند.

در آن سوی کوه «موروو»، در طرف گنجه نیز، کارگران ساختمانی دیده می‌شوند. گفتنی است که اهالی گنجه با دست زدن به یک اقدام خیرخواهانه‌ای، احداث آن قسمت از راه را که تا کوه «موروو» پیش می‌رود، به عهده خود گرفته‌اند. لازم است که از این بابت، به آن‌ها گفته شود زنده باشید.

همه این‌ها، البته، خیلی خوب است. لکن آنچه که جداً سبب ناراحتی می‌گردد، این است که در ساختن راه، هم در قسمت کلیجری‌ها و هم در منطقه گنجوی‌ها، به معنای حقیقی کلمه، جوش و خروش و فعالیت شورانگیز حس نمی‌گردد. آخر با یکی دو بولدوزر و یا ۳-۴ ماشین باری، احداث راه، آن هم با سرعت و کیفیت بهتر ممکن نیست. آنچه که وضعیت را دشوارتر می‌کند، آن است که کلیجری‌ها در حال حاضر در احداث یک راه ضروری، یعنی راه «کلیجر-لاچین» هم کار می‌کنند. آن‌ها مجبور شده‌اند که نیروی انسانی و تکنیک را به دو جا تقسیم کنند. همه گلایه‌های عمونصرالدین بجاست.

توان گفت که این راه، هر قدمش، از صخره‌های تند می‌گذرد. و با نبودن مواد منفجره، کار کردن ممکن نیست. و جای تأسف است که گاه‌آه هفته‌ها، چشم به راه آن می‌نشینیم. مشکلات دیگری هم داریم. وقت زیادی بر اثر رفت و آمد روزمره، به منزل تلف می‌شود. بر پا کردن خانه‌های موقّتی، در قسمت‌های معینی از راه، می‌توانست در سرعت بخشیدن به کار، خیلی مؤثر واقع شود.

بدون شبهه، این راه، در وهله اوّل، به کلیجری‌ها خدمت خواهد کرد. انصافاً آن‌ها هم، این

واقعیت را خوب درک می‌کنند. به همین علت هم، تدابیر لازم، در نظر گرفته شده و بسیج عمومی اعلام گردیده است. قرارگاه خصوصی کمیته حزب بخش، برپا گردیده، اداره شماره ۱۱ راه نیز به این جا منتقل شده است. علاوه بر این، در همین اراضی، «کلخوزهای کیروف»، «صابر»، «صمد وورغون»، «اول مه»، «بلشویک»، «انقلاب» و «موروو» هم، دست کمک، به سوی این‌ها دراز کرده‌اند، هم از نظر نیروی انسانی، هم تکنیکی و هم با تأمین سوخت. لکن کار باز هم می‌لنگد. همچنان که در بالا متذکر شدیم، این کار بزرگ را به عهده یک بخش واگذار کردن صحیح نیست.

پس چه باید کرد؟ آیا راه‌هایی از این وضعیت وجود دارد؟ با رهبران تشکیلات حزبی، شورایی و اقتصادی بخش، با مسئولان ادارات راه و با کارگران به صحبت می‌نشینیم. همه به این نتیجه رسیده‌اند: اگر کمک مؤسسات ذریبط جمهوری و مساعدت بخش‌های همسایه نباشد، به پایان بردن پروژه احداث راه دشوار است. آخر، سرما در مناطق کوهستانی، زود شروع می‌شود و اندکی بعد روزهای پرباران و پربرف آغاز خواهد شد. و در آن موقع، گذشتن از کوه «موروو»، حتی با تراکتور هم ممکن نخواهد شد. بنابراین صحبت، باید در اصل، از انجام کار در عرض ۲۰ - ۱۵ روز باشد. تلاش‌ها باید هماهنگ گشته و نظم و سخت‌گیری و تشکّل به وجود آید.

در وهله اول، کمیته ساختمان جمهوری، باید تحرک نشان دهد. درست است که تأمین مصالح احداث راه‌های «کلبجر - گنجه» و «کلبجر - لاجین»، در برنامه اساسی ساختمانی ۱۹۹۰ منظور شده است. ما حرفی به این طرح نداریم، لکن شرایطی که رخدادهای قره‌باغ کوهستانی به وجود آورده، چیز دیگری دیکته می‌کند: همین راه، امسال باید مورد استفاده قرار گیرد. حتی اگر با ناراحتی و نیمه‌کاره هم باشد چاره دیگری نیست.

علت ضروری دیگر: آخر از این راه‌ها، فقط اهالی کلبجر رفت و آمد نخواهند کرد. در ماه‌های بهار و تابستان در بیلاق‌های کلبجر و لاجین، بیش از ۲۰ گله بزّه و گوسفند پروار بندی می‌شوند. پس چوپان‌ها و خانواده آن‌ها و گله‌های وسیع از کدام راه به مناطق جلگه‌ای باز خواهند گشت؟ به کمک‌های مشخص مناطق «آق‌دام»، «آغ‌جابدیغ»، «ایمیشلی»، «بیلقان»، «بردع»، «فضولی» و دیگر بخش‌ها، نیاز جدی هست. در این رابطه باید قرارگاه ایجاد شده و کارهایی که باید انجام گردد، در مدت کوتاه مشخص شود: چه کسی، چه موقعی، چه چیزی باید بفرستد.

وضعیت در راه «کلبجر - لاجین» نیز جداً تولید نارضایتی می‌کند. در حقیقت، اهالی کلبجر، در اراضی خودشان، احداث راه را به پایان برده‌اند، ولی در اراضی لاجین، در فاصله‌ای تا

## راهمان به کجاست؟ ■ ۵۹

روستای گرجی، بولدوزرها جا پا باز کرده‌اند. به محض این که آسمان ابری شود، در این راه‌ها، هیچ اسب‌سواری هم نمی‌تواند راه برود.

ما با «عوض شکروف»، رئیس قرارگاهی که در رابطه با احداث راه، در اراضی بخش «کلبجر» برپا گردیده صحبت می‌کنیم:

- در این مناطق که می‌بینید، کشیدن راه، چندان هم آسان نیست. گاه‌ها باز کردن جایی به اندازه یک قدم، دو سه روز طول می‌کشد. علیرغم این، ما در ماه‌های بهار و تابستان، شب و روز کار کردیم و بر روی قول خودمان ایستادیم. راه بیشتر آماده است. همسایه‌هایمان نیز... اگر این گونه پیش برود، حرکت در ماه‌های پاییز و زمستان متوقف خواهد شد.

از یک دست صدا در نمی‌آید. تمام نیروها و تلاش‌ها باید هماهنگ گشته و در این کارهای خیرخواهانه که شروع شده‌اند، به هر ترتیبی هست باید تسریع گردد.

... از «یثللی گدیک» [گردنه پرباد] پایین می‌رویم. کولاک سرد کوهستانی می‌وزد. اطراف پر از آلاچیق است. ولی از عمر موسم بیلاق کم مانده است، آن‌ها پس از چند روز به پایین، به مناطق جلگه‌ای سرازیر خواهند شد. اعتماد به راهی که از «آق‌دره» می‌گذرد کم است. چوپان‌ها رویشان را به کوه «مورو»، یکی هم به راهی که از لاجین می‌گذرد برگردانده‌اند. «عموعوض»، رویش را به طرف «یثللی گدیک» گرفت. نسیم ملایم، گاه سینه او را باز می‌کرد و گاه دگمه‌هایش را می‌بست. به آرامی زمزمه کرد: «باید روحیه‌مان را حفظ کنیم...»

سپتامبر ۱۹۸۹

## انتظار

... غروب، خیلی وقت است سپری شده است. در ساختمان کمیته اجرایی بخش، سکوت حکمفرماست. از سر و صدا و جوش و خروش اولیه، اثری نمانده، گویا در اتاق‌ها و راهروها، دستگاه‌های تلفن هم، با پشت سر گذاشتن روز پرمشغله فشرده، آرام گرفته‌اند. تنها در یک نقطه، در اتاق کار «حمزه علی اوف»، صدر کمیته کمک به قره‌باغ شعبه «آق‌دام»، چراغ روشن بود. همه اعضای قرارگاه، «ذاکر محمدوف»، «رشید محمدوف» و دیگران در آنجا جمع شده بودند. کارهایی که قرار بود فردا انجام شود جمع‌بندی شدند، اطلاعات به دست آمده تحلیل گردیده و وظایف روز بعد مورد بررسی قرار گرفت. نه می‌شود تأخیر کرد و نه می‌شود عجله نمود. همه چیز به موقعش، با دقت بررسی و تصمیم گرفته می‌شود: چه کسی، به کجا، کی، چه چیز باید ببرد. مکالمه تلفنی با بخش‌ها و حتی روستاها هر روز چند بار انجام شود، از کاروان خودروهایی که با خود ارزاق و مصالح ساختمانی می‌آورند استقبال گردد، افراد مشخص گردند که به کجا باید بروند و لازم است که راهنما نیز همراه آنان اعزام گردد.

بلی، اینجا به معنای حقیقی کلمه، قرارگاه جبهه را به خاطر می‌آورد. هم آن‌هایی که نمی‌توانند به خانه و کاشانه خود بروند و هم کسانی که در زمینه مسائل عادی زندگی و ارزاق، دچار تنگدستی هستند و هم اشخاصی که تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و هم افرادی که نگران هستند، در وهله اول به اینجا مراجعت کرده و قوت قلب می‌گیرند.

پس از آن که کمیته کمک به قره‌باغ در باکو شروع به کار کرد، شعبه آن بلادرنگ در «آق‌دام» تأسیس گردید. شعبه، متشکل از ۱۷ نفر است. در «آق‌دام»، ویژگی‌های متفاوت از دیگر بخش‌ها وجود دارد: شعبه، تنها به قره‌باغ کمک نمی‌کند، وظیفه ضروری دیگری هم دارد. چنان که قبلاً یادآوری کردیم، توان گفت که کاروان‌های خودرو که هر روز، از تمام مناطق آذربایجان می‌آیند، در اینجا متمرکز و توزیع می‌شوند. ۲۵ پایگاه شعبه در دیگر مناطق فعالیت می‌کنند. برای ارتباط دادن کار آن‌ها به همدیگر، لازم است که فعالیت‌ها متحد و متقابل انجام گردد.

## انتظار ■ ۶۱

مشغله «حمزه علی اوف» معاون صدر کمیته اجرایی «آق دام» زیاد است: کارهای آبادانی و ساختمانی، تدابیر اجتماعی، مسائل خدماتی و غیره. لکن کارهایی که صدر شعبه کمیته کمک به قره باغ انجام می دهد از او کمتر نیست. طولانی کردن شبانه روز امکان ندارد. لازم است که از هر دقیقه و هر لحظه کاملاً استفاده گردد.

... زنگ های مداوم تلفن، او را از تفکرات خسته جدا کرد. از قرارگاه بود. خودروهایی ارزاق که تنها یک ساعت پیش، به روستای «امیدلی» از توابع «آق دره» رفته بودند سنگباران شده بودند. سرنشینان زخمی گردیده و ماشین ها له شده بودند. کاروان مجبور شده بود که مجدداً به «آق دام»، میدان مرکزی برگردد.

این هم یکی از گستاخی های افراطی است. توان گفت به طور کلی در این اواخر، رفت و آمد به «شوشا»، «لاچین»، «کلبجر» و روستاهای آذری نشین قطع شده بود. ارزاق و مصالح ساختمانی ضروری توسط نیروهای نظامی همراهی می شوند. این بار هم این چنین شد. «حمزه علی اوف» از فرمانده نظامی بخش «آق دام»، سرهنگ «لئونیدرسکوتوو» خواهش کرد، برای همراهی کاروان، زره پوش و سربازان مسلح جدا گردید.

هنگام سخنرانی، «ح. علی اوف» اعلام کرد:

«این روزها تلویزیون مرکزی و مطبوعات، درباره محاصره، مطالب خیلی پر سر و صدا درج و برنامه ها پخش می کنند. جا دارد سؤال شود: چه کسی گناهکار است؟ چه کسی اول بار راه مردم را بست و در میهن خودمان تبعیض قائل شد؟ امروز «شوشا»، «لاچین»، «کلبجر» و روستاهای آذری نشین قره باغ کوهستانی، به معنای حقیقی کلمه، در شرایط محاصره به سر می برند. توان گفت که هر روز به روستاهای آذری نشین حمله می شود، انسان ها تحقیر و حتی به قتل می رسند.

حق با او بود. تنها به حوادثی که در یک روز رخ داده توجه کنید: به روستاهای «حاجیلی»، «جاغازور»، «جیجیملی» و «جیجیملی» پایین از توابع لاجین حمله گردیده، احشام به سرقت رفته و طویله ها به آتش کشیده شده است. در راه «لاچین - قبادلی»، در نزدیکی قصبه «قایغی» به خودروها آتش گشوده شده، در راه «لاچین - شوشا» یک آذری بی گناه به قتل رسیده است. پل قدیمی «آقا» در راه «آق دام - شوشا» منفجر گردیده و غیره.

در این روزهای سخت، کمک به آذری هایی که حتی به یک کبریت عادی نیازمند هستند واجب است. بی مبالغه می شود گفت که در حال حاضر در آذربایجان، همچو شهر، بخش و حتی روستایی پیدا نمی شود که از این حرکت عمومی خلق دور بماند.

ما با نمایندگان که از لنکران آمده بودند، در روستای «مغانلی» از توابع «مارتونی» دیدار کردیم. آن‌ها ضمن تأمین این روستا از نظر محصولات ضروری ارزاق، امور اجتماعی و آبادانی - ساختمانی را نیز تحت حمایت خود گرفته بودند. هنگام صحبت، «و. حسن اوف» صدر کمیته اجرایی لنکران اظهار داشت:

«نخستین بار که به روستای «مغانلی» می‌آمدیم، راستش تعجب کردیم. راه نبود، آب نبود، مهدکودک نبود، مدرسه نبود... دیدیم که تنها با ارسال ارزاق به اینجا، کار پایان نمی‌یابد. به همین علت هم کشیدن آب و راه به روستا را به گردن گرفتیم.»

«مظاهر محمدوف»، رئیس فرودگاه «آق‌دام» با هیجان صحبت می‌کند:

«در فرودگاه پیش از دو‌یست نفر، در انتظار هستند. آن‌ها می‌خواهند به «لاچین»، «شوشا»، «کلیجرا» و روستاهای خودشان یعنی روستاهای آذری‌نشین بروند. لکن رساندن آنان با هلی‌کوپتر ممکن نیست. کمک لازم است...»

نزدیک به یک ماه است که با اقدام کمیته کمک به «قره‌باغ»، نخستین هلی‌کوپتر به «آق‌دام» داده شده، پس از بسته شدن راه‌ها، جابجایی افراد فقط با هلی‌کوپتر ممکن است. لکن آن هم کفایت نمی‌دهد. و در نتیجه سبب نارضایتی بحق افراد گردیده و تولید عصبانیت می‌کند. فوراً با باکو تلفنی مکالمه و اجازه استفاده از هلی‌کوپتر اضافی گرفته می‌شود.

«حمزه علی اوف»، ما را با یک پسر چاق و بور آشنا کرد و درباره او گفت: «در قره‌باغ کوهستانی، روستایی نیست که پای او به آتجا ترسیده باشد، از هیچ چیز واهمه‌ای ندارد، نه از آرامنه تندرو، نه از دوری و سختی راه.»

دانستیم که «ناظم داداش اوف»، معاون رئیس شعبه امور داخلی بخش یتولاخ می‌باشد. چون سازه‌های طولانی در خان‌کندی کار کرده، این نواحی را خوب می‌شناسد. اینک کاروان ماشینی که او همراهی می‌کرد به مقصد روستاهای «گوئی پیه سفلی»، «جلکنار» و «عمارت - کزآوند» از توابع «آق‌دره» راه می‌افتاد. در داخل ماشین به غیر از محصولات ارزاق، تخته، سیمان، سوخت و چیزهای دیگر وجود دارد. برای کمک به احداث راه و کارهای ساختمانی، بولدوزر هم فرستاده می‌شد.

«ن. داداش اوف» تأکید کرد که برای کمک، نه زره‌پوش لازم است و نه سرباز. لکن فرمانده نظامی نیز از تصمیم‌اش برنگشت و گفت راه است، همه گونه حادثه می‌تواند اتفاق بیفتد. «ن. داداش اوف» راضی شد. ما به رانندگان پهلوان‌جسته که علی‌رغم مه و هوای بارانی پائیزی، جسورانه، در پشت ران نشسته بودند سفر بخیر گفتیم.

## انتظار □ ۶۳

«قره باغ ما با تو هستیم!»، «قره باغ بخش جدائی ناپذیر آذربایجان است!» هنگامی که انسان به شعارهای نصب شده بر روی ماشین‌ها نگاه می‌کند، دلش با غرور می‌تپد: «در برابر اتحاد، هم‌رایی، ثبات قدم و شایستگی خلق‌مان، در این برهه سرنوشت‌ساز سر تعظیم فرود می‌آوریم.» «عارف صلاحوف»، معاون صدر کمیته اجرایی شهر «گنجه» و «حمزه علی‌وف»، مثل دو دوست قدیمی دیدار می‌کنند. چندمین بار است که کاروان ماشین آن‌ها وارد «آق‌دام» می‌شود. اهالی گنجه، روستاهای «کرسالار» و «جمیل‌لی» از توابع «عسگران» را مورد حمایت قرار داده‌اند. خودش هم از محصولات ارزاق گرفته، تا خانه‌های «فنلانندی»، مصالح ساختمانی، سوخت و علوفه برای احشام. مؤسسات تولیدی گنجه از جمله کارخانه تعمیر اتومبیل، کارخانه ظروف چینی و دیگران، هر چه از دستشان برآمده، مضایقه نکرده‌اند. به طور کلی، تاکنون به حساب شماره ۷۰۰۷۵۰ بیش از ۴۵۰ هزار منات پول، واریز شده است.

ساعت‌ها و روزها سپری می‌شوند. کمک‌کنندگان لاینقطع به یاری می‌آیند. از «علی بسایراملی»، «قوتقاشن»، «شاماخی»، «ماساللی»، «نفتچالا»، «جلیل‌آباد»... در یک کلام، کاروان‌های ماشین پر از ارزاق و مصالح ساختمانی، از تمام مناطق آذربایجان، رو به روستاهای دوردست کوهستانی می‌آورند. اگر چه راه‌ها، طولانی، تند و پربرف است، ولی مسافران، ترس و مصمم هستند. آن‌ها می‌دانند که کودکان، زنان و سالمندان، بی‌صبرانه، چشم به راه آنان نشسته‌اند.

هوا، بیشتر رو به سردی می‌رود و سرمای زمستانی حس می‌گردد. زودزود، بالای کوه‌ها را مه فرا می‌گیرد. در چنین هوایی، پرواز با هلی‌کوپتر نیز ممکن نیست. راه‌ها هم بسته است. پس چه باید کرد؟ و چگونه باید به «شوشا»، «لاچین»، «کلبجر» و روستاهای آذری‌نشین رفت؟ تنها امید، راه «قبادلی - لاچین» است. لکن وضعیت، در آنجا نیز خوب نیست، زودزود درگیری پیش می‌آید. هزاران زحمت‌کش، در هیجان و انتظار به سر می‌برند: راه‌ها کی باز خواهد شد؟ در خاک و میهن خودمان چه موقعی آزاد، آرام و بدون مانع حرکت خواهیم کرد؟

اکتبر ۱۹۸۹

## راهی که از «یثللی گدیک» می‌گذرد

در این اواخر، در کار احداث راه «کلبجر - لاجین»، زیاد تسریع شده بود. تمام نیروها و تلاش‌ها، بر این معطوف شده بود که تا روزهای پربرف و بوران، در کوهستان‌ها شروع نشده، تمامی راه، آماده، برای بهره‌برداری گردیده و رفت و آمد، به حالت عادی برگردد.

... ماشین باری سنگین، به سر پیچ تند مقابل رسیده و ایستاد. راننده از پشت رل به پایین آمد. با نگرانی به اطراف سرکشید. از راه ماریپیچی بالا بولدوزری که مارک «ژاپن» را داشت، رو به پایین می‌آمد. راننده، دستش را تکان داد. گویا بولدوزرچی را به شتاب وامی‌داشت. او را نمی‌شد نکوهش کرد. اگر در اینجا، زیاد معطل می‌شدند، ماشین‌هایی که برای آوردن ارزاق و مصالح ساختمانی می‌رفتند جمع شده و می‌ماندند. نمی‌شد که به هوا اعتماد کرد.

رو به راه کردن راه، نزدیک به دو ساعت طول کشید. علیرغم سردی هوا، از سر و صورت «تلمان اشرف اوف» بولدوزرچی عرق می‌ریخت. او را در احداث راه «کلبجر - لاجین»، زیاد زحمت کشیده است. باز کردن مشکل‌ترین سربالائی‌ها، تندترین پیچ‌ها و پرنشیب‌ترین صخره‌ها را به وی واگذار می‌کردند.

اندکی بعد، ماشین‌هایی که پشت سر هم ایستاده بودند، راه افتادند. اینک آن‌ها از پیچ‌های تند قبلی، راحت و بدون مانع رد می‌شدند. گفتند که در این راه تا گذر «یثللی گدیک» آخرین نقطه غیرقابل عبور بود. اینک دقت اساسی، به ریختن شن و سنگریزه، در جاده معطوف شده است.

تا یک سال قبل، بین «کلبجر» و «لاچین»، راه درست و حسابی نبود. ۳۰ - ۲۰ کیلومتر راه را می‌شد با اسب رفت. پس از حوادث قره‌باغ کوهستانی، لزوم احداث راه «کلبجر - لاجین» حس گردید. کلبجری‌ها در ۶۰ کیلومتر راه، ماسه و سنگریزه ریخته و پل ساخته و ۲۲ کیلومتر را هم کلاً از نو احداث کردند.

با در نظر گرفتن جدی بودن مسئله، برای از بین بردن کمبودها در زمینه مصالح ساختمانی و



راهی که از «ینللی گدیگ» می‌گذرد ■ ۶۵

ارزاق، و راه را در وضعیّت اولیه‌اش هم شده، مورد بهره‌برداری قرار دادن، ارگان‌های حزبی، شورائی و اقتصادی بخش، تدابیری اندیشیده و به مرحله اجرا درآوردند. توجه اساسی بر این مهم متمرکز گردید که راه در ماه‌های زمستان قابل استفاده باشد. در این راستا قرارگاه خصوصی کمیته حزب بخش، تشکیل گردید. مسئولان اقتصادی، معماران و متخصصان، به قرارگاه جلب شدند. دو مؤسسه ساختمانی بخش، ادارات شماره ۳۱ و ۱۱ کارهای خود را در اینجا ادامه می‌دهند. اهالی روستاهای «ذوالفقارلی»، «آمالیق»، «کلیسه‌لی»، «آغجاکند»، «باشلی بیئل» و دیگر دهاتی که راه از آنجاها می‌گذرد، هر چه از دست‌شان برمی‌آمد، مضایقه نکردند. علاوه بر این، آبادی‌های همجوار هم به صورت منظم در احداث راه شرکت می‌کردند، هم از نظر تکنیکی و هم از لحاظ نیروی انسانی. وقت کم، ولی کاری که می‌بایست انجام گردد زیاد بود. به همین علت، کار، سه‌شیفته، تنظیم گردید.

در شماره مورخه ۱۴ سپتامبر روزنامه «کمونیست» در مقاله‌ای تحت عنوان «چند روز بعد روزهای پربرف شروع می‌شود» از کمبودهای مشاهده شده در احداث راه بحث می‌شد. خوب است که در عرض روزهای گذشته، خیلی از کم و کسرهای مشخص شده، ترمیم گردیده، کارها از نظر سرعت و کیفیت، پیشرفت کرده است. در حال حاضر، ۱۸ ماشین باری وزارت ترابری جمهوری کار می‌کند. علاوه بر این، در این روزها ۱۵ ماشین هم فرستاده خواهد شد. کمیته ساختمانی دولت جمهوری نیز دقت و توجه‌اش را در احداث راه بیشتر کرده است.

«الهام باقروف»، مدیرعامل اجرایی اداره راه شماره ۱۱، ما را با پیشگامان آشنا می‌کند. برادران «اعتبار و گرای جباروف»، «آصف علی اوف»، «ذوالفقار خلیل اوف» و دیگران. آن‌ها به دستورالعمل روزانه، بیش از دو بار عمل می‌کنند. در کیلومترهای پایانی، شن و سنگریزه بیشتر ریخته می‌شود. معماران سعی می‌کنند که همراه با سرعت، کیفیت نیز مدنظرشان باشد.

هنگام صحبت، «عزیز قاسم اوف»، بولدورچی گفت:

«در حال حاضر، فقط از دو راه می‌شود به کلبجر رفت: از لاجین و سلسله جبال موروو. متأسفانه امسال نتوانستیم، راهی را که از «موروو» عبور می‌کند، مورد بهره‌برداری قرار دهیم. مؤسسات ذریبط جمهوری، به موقع به ما کمک نکردند. به همین علت هم، نیروی اساسی مان را در راه «لاچین»، متمرکز کرده‌ایم. خوب درک می‌کنیم که راه خروجی دیگری نداریم. و الا در ماه‌های سرد زمستان، کلاً رفت و آمد قطع می‌گردد. باید شب و روز تلاش کرده و با غیرت کار کنیم.»

جا دارد که موضوعی را نیز خاطر نشان کنیم. علیرغم این که بارها گفته شده و به رشته تحریر

## ۶۶ ■ جنگ قره‌باغ

درآمده، در احداث راه «کلبجر - لاجین»، کمک و مساعدت ملموس هیچ یک از بخش‌های همسایه، حس نمی‌گردد. در حالی که در ماه‌های بهار و تابستان، رمه‌های برّه و گوسفند نزدیک به ۲۰ بخش، به بیلاق‌های «کلبجر - لاجین»، برده می‌شوند و احشام از این راه، رفت و آمد می‌کنند.

در حال حاضر، بنابه عللی، راهی که از «آق‌دره» می‌گذرد بسته است. تنها راهی که به «کلبجر» می‌رود از «لاجین» می‌گذرد. به عبارت دیگر، در حال حاضر، تمام ارزاق، مصالح ساختمانی و دیگر وسایل، از این راه حمل می‌گردد. قبلاً همین بارها، از طریق راه آهن «یثولاخ»، «بردع» و «آق‌دام» حمل می‌شد. آوردن بارها تا ایستگاه‌های «هورادیز» و «هکری» واجب است. در غیر این صورت، کلبجری‌های دورافتاده، مجبور هستند که یکصد کیلومتر هم راه بروند. خلق‌مان عادات مقدّس هزاران ساله‌ای دارد که به طور خزیده، به دست ما رسیده است: خیرخواهی، ساختن راه و احداث پل. احداث راه «کلبجر - لاجین» نیز، صادق ماندن به آداب و رسوم و یک کار عام‌المنفعه‌ای است. همه‌مان باید تلاش کنیم که این راه، راحت، آرام و معتبر باشد.

اکتبر ۱۹۸۹

## زندگی ادامه می‌یابد

علیرغم این که بر اثر وقوع رخداد‌های قره‌باغ کوهستانی، ناراحتی و نگرانی، به اوج رسیده، زندگی ادامه دارد: انسان‌ها زندگی و کار می‌کنند و به فردا با ایمان ژرف و امید می‌نگرند. امروزه شوشا و روستاهای پیرامون آن، به معنای حقیقی کلمه، کارگاه ساختمانی را به خاطر می‌آورد. در این اواخر، فعالیت‌های اجتماعی و آبادانی و عمرانی، خیلی زیاد شده، یک رشته مؤسسات صنایع به وجود آمده و شعبات آن‌ها گشایش یافته است.

پس در این روزهای سخت، حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شوشا با کدام علایق ادامه می‌یابد؟ مشکلات به وجود آمده، چگونه از بین می‌روند؟ کمک و یاری در چه شرایطی است؟ صحبت‌مان با «میکائیل گوزل‌اوف»، صدر کمیته اجرایی شوشا نیز در همین زمینه است.

«در حقیقت، در برهه‌ای طاقت‌فرسا که با سخن، مشکل بتوان، آن را بیان کرد، زندگی می‌کنیم. نزدیک به دو سال است که همانند سایر جاها، «شوشا» هم که گوهر در دانه قره‌باغ کوهستانی است، شب و روز ندارد. ولی روند وخامت‌بار رویدادها، نتوانسته است مانعی برای خواست اهالی «شوشا» در ساختن و آبادانی بیشتر زادگاه‌شان و زنده نگه داشتن آوازه دیرین «شوشا» باشد.»

دوران رکود و در نتیجه بی‌عدالتی‌ها و انحرافات آن روزگاران، در «شوشا» هم بی‌تأثیر نبوده و وضعیت منطقه کوهستانی را در شرایط نامساعد، هر چه دشوارتر کرده است. نشان دادن تنها یک سند کافی است. در سیاهه‌ای که توسط ارگان‌های برنامه‌ریز ایالت تهیه شده، عده‌ای از اهالی «شوشا» که از ژانویه ۱۹۸۶ برای گرفتن مسکن در نوبت بودند، تحویل منزل به آن‌ها در سال ۲۰۳۴ قول داده شده است. در دیگر بخش‌های ایالت هم حل مشکلات مسکن، تا اواخر سال ۱۹۹۷ برنامه‌ریزی شده است. اهالی هر یک از مناطق که نسبت به کار و درآمدشان، یکی از آخرین زمین‌ها را تحویل می‌گرفتند، «شوشا» در سراسر آذربایجان، در ردیف آخر قرار داشت.

هر موقعیتی، برای خود، شرایطی دارد. اینک، وضعیت ما هم متحول شده است. علاقه افراد نسبت به سرزمین آباء و اجدادی خود، زیاد شده و انگیزه‌شان، برای کار و فعالیت، افزون گردیده است. در حال حاضر، خانه‌سازی مثل سایر نقاط، در «شوشا» هم، به یک حرکت مردمی تبدیل شده است. مثلاً در سال ۱۹۸۸ و در ماه‌هایی که از سال ۱۹۸۹ سپری گردیده، به بیش از ۵۰۰ خانواده، برای احداث مسکن، زمین تحویل داده شده است. در مدت یاد شده، بیش از ۵ میلیون منات، اعتبار دولتی، در اختیار کسانی قرار داده شده که منزل شخصی می‌سازند. لازم به یادآوری است که این رقم، خیلی بیش از مقداری است که در ۶۷ سال گذشته، به هموطنان مان، پرداخت شده است. اینک، در این منطقه، در روستاهای «مالی بیگلی»، «قوشچولار»، «قاییالی»، «نبی‌لر» و «تورش‌سو» کارهای ساختمانی یک سری ارگان‌های اجتماعی، به سرعت پیش می‌رود. تنها در روستاهای «مالی بیگلی» و «قوشچولار»، برای احداث مسکن به ۱۵۰ خانواده در بدر شده از ارمنستان، زمین در اختیار آنان گذاشته شده که بیش از ۶۰ باب آن‌ها احداث گردیده است.

در شهر هم، احداث مسکن، سرعت می‌یابد. در حال حاضر، ساختمان‌هایی که دارای ۳۰ و ۵۰ منزل مسکونی می‌باشند در دست احداث می‌باشند. کارهای ساختمانی بنای ۵۰ خانه‌ای برای کارگران اداره ساختمان شماره ۹۲، به سرعت پیش می‌رود. برای کارگران کشاورزی، از جمله کارکنان صنایع محلی هم منازل مسکونی ساخته می‌شود. اگر در سال ۱۹۸۸، در عرض نه ماه، در زمینه احداث ساختمان، جمعاً به ارزش ۲۶۳ هزار منات سرمایه‌گذاری شده، در فصل ساختمانی سال جاری، این رقم به ۸۱۷ هزار منات رسیده است.

پس از چند روز، باشگاه و سالن پذیرایی که با اصول مدرن آرشیوتکتی بنا شده، در اختیار اهالی «شوشا» قرار خواهد گرفت. در ماه نوامبر هم آموزشگاه خصوصی شبانه‌روزی، درهای خود را به روی شاگردان باز خواهد کرد. در حال حاضر، در روستاهای «سفیرخانلی»، کار ساختن مدرسه، در روستای «مالی بیگلی» کار احداث ساختمان مهدکودک و دیگر ارگان‌ها در حال پایان یافتن است.

از خیلی سال‌ها پیش تاکنون، توان‌گفت که نخستین بار است که ساختن راه، در سطح کارهای عمومی بخش، سرعت می‌گیرد. توجه اساسی، در سطح منطقه، به احداث راه خیلی مهم «شوشا - خلیفه‌لی - شیرلان» معطوف شده است. در عرض ماه‌های سپری شده از سال ۱۹۸۹، برای احداث راه‌های مهم منطقه، ۵۲۷/۳ هزار منات، خرج شده است که ۵ برابر مبلغی است که در برنامه، در نظر گرفته شده است. در مقایسه با سال گذشته حجم کارهای احداث راه، ۴۳۱

هزار منات، اضافه شده است. راه «شوشا - کرگی جهان»، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. یکی از زمینه‌هایی که در طول سال‌ها به دست فراموشی سپرده شده بود، احداث ساختمان برای بهداری بود. می‌خواهم با شادمانی اعلام کنم که در این زمینه نیز تحوّل اساسی به وجود آمده است. تنها در عرض ماه‌هایی که از سال جاری سپری شده است، شعبه بیماری‌های واگیر بیمارستان مرکزی بخش، مورد استفاده قرار گرفته و تعداد تخت‌های بیمارستان، به ۱۷۰ رسیده است. در روستاهای «تورش سو»، «داش آلتی» و «خلیفه‌لی» مرکز پزشکیاری ایجاد شده است. خانه پزشک روستای «تورش سو» و مراکز پزشکیاری در روستاهای «زارسلی» و «قوشچولار»، عبارت از یک خانه فنلاندی چهاراتاقی است. در روستاهای «کرگی جهان» و «مالی بیگلی»، شعبات ایستگاه‌های امدادهای فوری گشایش یافته و همه آن‌ها با وسایل حمل و نقل مناسب تأمین گردیده است. برای بهره‌برداری از شعبه آنکولوژی جدید که به زودی گشایش خواهد یافت، کارهای پایانی آن، در شرف انجام است.

- تأمین شغلی، برای اهالی «شوشا»، در طول سال‌های متمادی، مشکل جدی بود. لکن در این اواخر، با به مرحله اجرا درآمدن یک سری تدابیر، به ویژه، پس از آغاز کار کمیته کمک به «قره‌باغ»، شرایط خیلی خوب شده است.

- درست است. در حال حاضر، ۳۲ شعبه کارخانه‌های مختلف جمهوری، در اینجا، مشغول فعالیت هستند. در این شعبه‌ها، نزدیک به نهصد نفر نیروی انسانی، از نظر شغلی، تأمین شده‌اند. در شهر «شوشا»، شعبه کارخانجات اتوماتیک و تله‌مکانیک «علی بایراملی» و ژنراتور لنکران و شعبه سازمان تحقیقات فضایی آذربایجان، گشایش یافته و کارخانه مستقل بافندگی تأسیس گردیده و ظرفیت کارخانه ساخت رادیوی باکو افزایش یافته است. به غیر از این، در روستاهای این منطقه، شعبه کارخانه‌های «آذرالکتروایشیق» ساخت رادیو و مصالح روبه از قبیل کفش، لحاف و تشک ایجاد گردیده است.

اقدامات قابل توجهی هم در حال انجام است، تا «شوشا»، به یکی از مراکز علمی و فرهنگی آذربایجان تبدیل گردد. از امسال شعبه مرکز تربیت معلم آذربایجان به نام «و. ا. لنین»، در اینجا شروع به فعالیت می‌کند. در حال حاضر ۱۵ جوان اهل «شوشا» در شعبه انستیتوی مهندسی معماری که در شوشا گشایش یافته، مشغول تحصیل هستند. بهره‌برداری از مرکز تلویزیون «شوشا»، سبب شادمانی همه اهالی «قره‌باغ» گردیده است. ساختمانی هم که برای تلویزیون مرکز «شوشا» ساخته می‌شود، رو به پایان است. در «شوشا»، شعبه دانشکده علوم پزشکی «خان‌کندی»، شروع به فعالیت کرده است. در حال حاضر، در همین شعبه، سی نفر دانشجو

## ۷۰ ■ جنگ قره‌باغ

مشغول تحصیل هستند.

- برای «شوشا» در حالی که به یاری و غمخواری نیاز دارد، چرا که با هزاران دشواری رو در رو ایستاده، یک مشکل حاد دیگری پیش می‌آید: کوچندگان...  
- حقیقتاً این چنین است. اسکان کوچندگان و تأمین شغل، مسکن، ارزاق، و تجهیزات زندگی برای آنان، از روزهای اول، مورد توجه اساسی ارگان‌های حزبی، شورایی و اقتصادی شهر قرار گرفته است. در حال حاضر در «شوشا» ۲۶۰۶ نفر کوچنده زندگی می‌کنند. ۱۳۰۶ نفر از آنان از ارمنستان و ۱۳۰۰ نفر هم از «خان‌کندی» و دیگر نقاط قره‌باغ آمده‌اند. افرادی که به «شوشا» پناهنده شده‌اند، در اردوگاه پیشاهنگی، پایگاه توریستی «شفا»، استراحتگاه شوشا، هتل «قره‌باغ» و منازل شخصی اسکان یافته‌اند. جا دارد که مسئله‌ای را هم خاطر نشان کنم: همه مشکلات مربوط به کوچندگان را تنها به عهده ارگان‌های شورایی، حزبی و اقتصادی، واگذار کردن درست نیست. به کمک مؤسسات جمهوری، مخصوصاً یاری مشخص کمیته کمک به «قره‌باغ»، نیاز جدی وجود دارد.

در این روزهای سرد پاییزی، توان گفتم که هر روز، در راه‌های تند کوهستانی، کاروان ماشین دیده می‌شود. از «باکو»، «گنجه»، «آق‌دام»، «بردع»... و دیگر نقاط جمهوری، به کمک مان آمده و به دادمان می‌رسند. ارزاق، مصالح ساختمانی و دیگر وسایل ضروری می‌آورند.  
نه صدها کیلومتر دوری راه‌ها، نه سرمای شدید هوا، و نه حملات آرامنه افراطی، آنان را نمی‌ترساند. و آنچه که ما را هم، روحیه و حیات می‌بخشد، این غمخواری و توجه، پشتیبانی معنوی و دلداری دادن‌هاست. بیجا نگفته‌اند که اگر خلق متحد باشد، نیرویش، کوه را از جا می‌کند.

اکتبر ۱۹۸۹

## سرماکوه‌ها را فرا می‌گیرد

«عمو ساوالان»، رویش را به سمت کوه‌ها گرفت، از کوه «موروو» کولاک سردی می‌وزید. گویی سردش شد و دست‌هایش را به هم مالید. پیرمردی که عمرش را در این کوه‌ها گذرانده، آمدن پاییز، فرارسیدن زمستان و آغاز بهار را شاید زودتر از همه حس می‌کرد: خودش هم بی‌آن که به تاریخ ماه نگاه کند و تقویم را ورق بزند. همین طور از جریان هوا، حرکت ابرها و از رنگ خاک. حالا نیز این چنین شد. در حالی که دیدگانش را از آخرین برگ‌هایی که از درخت‌ها جدا شده و بر زمین می‌افتاد، بر نمی‌داشت، با آرامی گفت: «از هوا بوی عطر برف می‌آید».

راستش هم، این چنین شد. اندکی بعد، هوای سرد، کمی هم سردتر شد و برف، با دانه‌های ریز، شروع به باریدن کرد. کوه‌ها، درّه‌ها و دشت‌ها، روسری سفیدی به خود پیچیدند. در پایین، در مناطق جلگه‌ای، هنوز، با حال و هوای پاییزی زندگی می‌کنند. جمع‌آوری پنبه و تهیه علوفه ادامه دارد. پاییز، اگر چه گاهی هم روی تندش را نشان می‌دهد، لکن هوا ملایم است. زحمت‌کشانی که به کشتزار و دشت می‌روند، هنوز در دلشان آرامش خفیفی هست: «هنوز تا زمستان زیاد فاصله داریم...»

زمستان، بیشتر، کوه‌ها را فرا گرفته است. امسال، برف زودتر از همیشه، کوه‌های کلبجر را پوشانده است. از همان اوایل اکتبر. این، در اصل، به قول معروف، هشدارباشی بود هم به مزرعه‌دار، هم به دامدار، هم به توتونچی، هم به معلم و هم به پزشک...

در اینجا یک مسئله هم هست. زمستان امسال، شیه سال‌های گذشته نیست. در دل کودکان و بزرگسالان امیدی به سپیدای برف این کوه‌ها، موج می‌زند. ناراحتی، دلواپسی و عصبانیت که نزدیک به دو سال است ادامه یافته، شاید با این زمستان، به پایان رسیده و راه‌حل عادلانه‌ای پیدا گردد. آن‌ها با حسرت، در انتظار آن هستند که مه چه موقعی، خود را پس خواهد کشید و هلی‌کوپتر، چه روزی در آسمان دیده خواهد شد و مسافرانی که صدها کیلومتر راه رفته‌اند، چگونه به مقصد خواهند رسید. بلی، همه در این روزهای سرد زمستان، امید دیگری هم دارند.

سوز و یخبندان را می‌شود تحمل کرد. کاش دل‌ها و آرزوها یخ نبندند. زمستان، دردسرش زیاد است، مخصوصاً در مناطق کوهستانی. چون روزهای پربرف، در اینجا، ۷-۸ ماه ادامه می‌یابد. علیرغم این که از خیلی وقت پیش، برنامه‌ریزی شده، لکن زحمت‌کشان، هنوز هم از گاز طبیعی محروم هستند. باز هم از بخاری هیزم که یادگاری از نیاکان است، استفاده می‌کنند. برای هر خانه و خانواده بیین، چقدر هیزم لازم است.

در ماه‌های تابستان هم، رفت و آمد از راه‌های ناهنجار کوهستانی مشکل است، چرا که گِل تا زانو بالا می‌آید و بهمن‌ها سبب می‌شوند که همه جا یخ ببندد. «کلبجر» اساساً یک منطقه دامداری است. در نتیجه خشکسالی امسال، تهیّه علوفه، در حد معمول در کوه‌ها امکان‌پذیر نگردیده است. پس اهالی امیدوار هستند که علف، پوشال و دیگر علوفه را از مناطق پایین خواهند آورد. راه‌ها هم که در این وضعیت هستند.

زمستان، حقیقتاً، مشکلات جدی، با خودش، به مناطق کوهستانی می‌آورد. آن‌ها [مشکلات] در انتظار حلّ فوری خود هستند. آن هم امروز، اگر نشد فردا، پس فردا دیر خواهد شد. پس ارگان‌های حزبی، شورایی و اقتصادی دیار کوهستان‌ها، دشواری‌های به وجود آمده را چگونه حل می‌کنند؟ مسائل ضروری که انتظار حلّ شان می‌رود، کدام‌ها هستند؟

اتاق کار «زاهد اسماعیل اوف»، دبیر اول کمیته حزب‌بخش، به معنای حقیقی کلمه، قرارگاه را به خاطر می‌آورد. زنگ‌های بی‌وقفه تلفن، دیدارکنندگان، مسائل اجتماعی و اقتصادی... همه هم در انتظار گرفتن پاسخ مشخصی هستند و برای مشکل‌شان، راه‌حلّ مناسبی می‌خواهند. در اصل، مشخص کردن ساعات کار دبیر اول و دیگر مسئولان که از کی شروع به کار کرده و چه موقعی، دست از کار می‌کشند، دشوار است. گاه‌ها تا نیمه‌شب، چراغ‌ها خاموش نمی‌گردد.

جلسه مشاوره طولی نکشید. به گفتگوی زیاد و تبادل افکار بیشتر نیازی نبود. هم‌اکنون تلگرام را دریافت کرده بودند. ۱۵ واگن باری، در ایستگاه راه آهن «هکری» ایستاده است. بارها باید به زودی تخلیه شده و واگن‌ها برگردند. والا باید به راه آهن مبلغی جریمه دهند. درست است که ماشین‌های باری رفتند، لکن تعداد آن‌ها اندک است.

با محاسبات تخمینی، ۷۰ ماشین اضافه نیز باید فرستاده شود. فوراً لیست تهیّه می‌شود، در زمینه‌های دیگر، افراد مسئول، برگزیده می‌شوند. لکن در این هنگام، مشکلات جدی دیگری، به وجود می‌آید، چون خودروها باید از راه «لاچین - قبادلی» به ایستگاه «هکری» بروند. راه «آق‌دره»، هنوز باز نشده است. به «موروو» هم برف سنگینی باریده است. درست است که در راه «لاچین» زیاد کار شده و راه اساساً مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. لکن چنان سربالایی‌ها



### سرمایه‌ها را فرامی‌گیرد ■ ۷۳

و بیج‌ها هست که در این هوای نامساعد، رفتن با ماشین‌های سنگین باری پرخطر است. پس از چندین کیلومتر، باید ماشین‌ها را به تراکتور بست و با آن کشید. بدین ترتیب، به این نقاط، باید تراکتورهای اضافی فرستاد. اگر کارها این گونه به فوریت انجام شود، خودروهایی که صبح راه یافتند، حداکثر نیمه‌شب به ایستگاه می‌رسند. مشکل است، خیلی مشکل است. ولی چه باید کرد، راه نجات دیگری وجود ندارد.

در جلسه مشاوره، تکلیف دیگری پیش آمد. در ایستگاه‌های «هکری» و «هورادیز»، قرارگاه ایجاد گردد. بارهایی که از طریق راه آهن می‌آید بدون تأخیر تخلیه شده، اعزام ماشین‌ها زیر نظارت جدی قرار گیرد. «تلمان خانلاروف» که صدر کمیته نظارت خلق می‌باشد، به سرپرستی قرارگاه تعیین گردیده و فوراً خود را برای سفر آماده می‌کند.

سال‌های رکود، به زندگی اجتماعی و اقتصادی بخش کلبجر، ضربات سنگینی وارد آورده است. این واقعیت، در این دوران فضای باز، آشکارتر، نظرها را جلب می‌کند. پیش از هر چیز، سال‌های طولانی، اقتصاد این منطقه، یک‌جانبه رشد داده شده و زمینه‌های سنتی، از قبیل دامداری، باغداری، زنبورداری و غیره در سایه قرار گرفته است. تصادفی نبود که بدون هیچ علتی، تعداد احشام، خیلی کم شده و بازدهی تولید تنزل کرده است. از طرف دیگر، به موقعش، بیش از ۲۸ هزار هکتار بیلاق و ۲۶ هزار هکتار مرتع زمستانی، از این منطقه گرفته شده و به دیگر بخش‌های جمهوری، داده شده است. طرح‌ها هم، به همان گونه مانده بودند. این یک طرف، از امکانات موجود و منابع ذخیره نیز، استفاده ناشایست می‌گردد. مثلاً «کلخوز فزونزه»، یکی از آبادی‌های این منطقه است که دارای امکانات فراوانی است. ولی متأسفانه، در سال‌های طولانی، شناخت و استفاده از این امکانات و منابع، به ذهن کسی خطور نکرده است. در نتیجه اقتصاد این منطقه، سال به سال، به جای پیشرفت، پسرفت کرده است. تصادفی نبود که برف جلوی در را گرفته و تنها ۳۴ درصد از طرح تهیه علوفه، به مرحله اجرا درآمده است. درست است که دیگر واقعیت‌ها هم هست. در نظر بگیریم کلخوز «پراودا» را. در اینجا مسائل اقتصادی و اجتماعی، راه‌حل شایسته خود را پیدا کرده است. دامداران، طرح فروش سالانه گوشت و شیر را در عرض شش ماه اجرا نموده و دست کم علوفه دو ساله را تهیه کرده‌اند. گفتنی است که اساس کار، تشکل صحیح، انتخاب درست کادر و سازمان‌دهی آن‌ها و افزایش نظم و قاطعیت است.

برای حل این گونه دشواری‌های جدی به وجود آمده و خوش‌گذراندن زمستان، در اوایل اکتبر، یک رشته تدابیر به کار برده شده و وظایف، مشخص گردیده است. به طور کلی، د

## ۷۴ ■ جنگ قره‌باغ

منطقه، به علت تهیه علوفه، کمتر از مقداری که در نظر گرفته شده بود، و وجود دشواری‌های جدی در حمل علوفه، از ایستگاه راه آهن و با در نظر گرفتن دوری راه و دیگر معضلات، تصمیم به جمع‌آوری غوزه بلوط و برگ گرفته شد. برای این کار، انبارهای خصوصی آماده شده و برای آرد کردن غوزه‌های بلوط، کارگاه‌های علوفه توسعه داده شده بود. در اطلاعاتی که «فامیل سئویندیکوف»، مدیر کمیته کشاورزی - صنعتی منطقه داده است، می‌خوانیم:

«تاکنون، بیش از پنج هزار تن غوزه بلوط و پنج هزار تن هم برگ، جمع‌آوری شده است.»  
راه‌هایی از وضعیت موجود، درک خلاق، استفاده شایسته از امکانات و منابع موجود، این چنین نتایج درخشانی به بار می‌آورد.

مسئله ضروری دیگر: در حال حاضر، در این منطقه، ۲۱ هزار نفر، مردمان شایسته زندگی می‌کنند. لکن جای تأسف است که ۱۵ هزار نفر از آن‌ها، دارای شغل دائمی نیستند. تضاد شدید، به قول معروف، خیلی علنی است. به همین علت هم، عده‌ای از اهالی، به مناطق پایینی کوچ می‌کنند، جوانان، در آبادی‌ها مانده و برای کار کردن، چندان رغبتی نشان نمی‌دهند. برای بهتر کردن وضعیت و تأمین هر چه بیشتر اهالی از نظر شغلی، یک رشته اقدامات انجام می‌گردد. مثلاً در منطقه، در مدت کوتاه، مجتمع گوشت و شیر تأسیس گردیده است. در حال حاضر، در اینجا، تعدادی کارگاه ساخته می‌شود. اعلام کردند، پس از آن که مجتمع با تمام توان، شروع به کار کرد، در اینجا، دست کم ۱۵۰ نفر مشغول کار خواهند شد.

از سال آینده، کار ساختمان‌های مجتمع کنسرو، کارخانه جدید آسفالت و یک سری تعاونی‌های ساختمانی و غیره آغاز خواهد شد. در بیلاق‌های «کلیجر»، بیش از چهارصد چشمه معدنی وجود دارد. هر سال فقط ۴ میلیارد لیتر آب گرم جاری شده و به رودخانه‌ها می‌ریزد. ظرفیت سالانه تولید کارخانه تهیه آب معدنی گرم، ۱۹ میلیون بطری است. در این راستا، در این اواخر، برای رساندن این رقم، به یکصد میلیون بطری، امکانات و منابع موجود، مورد بررسی قرار گرفته است.

«منور علی او» دبیر کمیته حزب بخش که نگران به نظر می‌رسید، علت‌اش را پرسیدیم:  
«گفت: آیا می‌دانید، درمانگاه آب معدنی، در طول سال، فعالیت گسترده‌ای انجام می‌دهد. افرادی که خواهان استراحت هستند، تعدادشان زیاد است. درمانگاه‌ها و استراحت‌گاه‌ها نیز، برای پذیرش بیماران، آمادگی کامل دارند. لکن مسئله در اینجا است که دوری و ناراحتی راه، دشواری‌هایی ایجاد می‌کند.»

درک ناراحتی دبیر، مشکل نیست. به همین علت هم با سرپزشک درمانگاه، تدابیر فوری

## سرمایه‌ها را فرامی‌گیرد ■ ۷۵

اندیشیده و وظایف بیشتر مشخص می‌گردند. آخر، در طول سال، برای اداره درمانگاهی که در آغوش کوه وحشی قرار گرفته، حقیقتاً آمادگی جدی، تلاش و دلسوزی می‌خواهد... دریاچه «آلاگؤلر» در بیلاق خاک زرد، از سطح دریا ۳۵۰۰ متر ارتفاع دارد. بنابه روایاتی، مساحتش پنج برابر «گۆی گؤل» است.

دریاچه‌ای که از چشمه‌های زلال جاری شده از کوه‌ها، به وجود آمده، از نظر دارا بودن ماهی‌های لذیذ، خیلی غنی است. لکن توان گفت که تاکنون، از این منابع ذخیره‌گرانبها، استفاده نشده و افراد متفرقه اینجا را به یک منبع خرید و فروش تبدیل کرده‌اند. بنابه محاسبه متخصصان، همه ساله می‌توان در «آلاگؤلر» ۲۰۰ - ۱۵۰ تن ماهی لذیذ پرورش داد. به همین منظور، در این اواخر، در آنجا «خانه ماهیگیر» نیز ساخته شده است.

تاکنون، در منطقه‌ای مثل «کلبجر» که از نظر زیبایی، بی‌همتا، هوایش صاف و گل‌ها و شکوفه‌ها و جنگل‌هایش با هزار و یک نغمه، زبان باز کرده‌اند، جمعاً دو هزار کندو نگهداری می‌شد. در حالی که زنبورداری، در این مناطق یک شغل سنتی به حساب می‌آید و هیچ‌گونه زحمت خاص و هزینه‌ای نمی‌خواهد. این مسئله هم می‌رود که راه حل موفقیت‌آمیز خود را بیابد. در این اواخر، با ایجاد زنبورداری تخصصی، تعداد کندوها به ۵۰ هزار خواهد رسید.

از یادآوری این نوآوری‌ها منظوری داریم: مشکلات اجتماعی و اقتصادی تلنبار شده در طول سال‌های متمادی، دشواری‌های زمستان سخت امسال را هم قدری فزون‌تر کرده است. هر کاری، اگر به موقع انجام شده و به پایان می‌رسید، چه غمی داشتیم...

در روزهای آخر، دگرگونی ناگهانی هوا و آغاز روزهای پربرف و بوران در کوه‌ها، اهالی را خواه ناخواه به هیجان آورده بود. چون در هوای مه‌آلود و برفی، هلی‌کوپتر پرواز نمی‌کند. تنها راه، یعنی راه «لاچین» هم خیلی دور و ناراحت‌کننده است. پس ارزاق و مصالح ساختمانی و دیگر وسایل را چگونه باید به این منطقه آورد؟ افرادی از روستاهای پیرامون، زود زود به ارگان‌های حزبی، شورائی و اقتصادی می‌آیند، لکن با توجه عمیق به مسئله، روشن می‌گردد که بسیاری از این ناراحتی‌ها بی‌اساس است. در مرکز بخش و روستاهای اطراف، هنوز هم سوخت و محصولات ارزاق، به قدر کافی موجود است. به همین علت هم به نقاط مختلف، زود زود نماینده اعزام می‌گردد، شرایط به وجود آمده به تفصیل تحلیل و سکنه به آرامش، صبر و امیدواری دعوت می‌شوند.

در «کلبجر»، پنج روز ماندیم. منتظر باز شدن هوا بودیم. لکن مه که کوه‌ها را پوشانده بود، خیال عقب‌نشینی نداشت. بنابراین تصمیم گرفتیم که از راه «لاچین» برویم. از روستای

«ذوالفقارلی» گذشته، به «یئللی گدیک» روانه شدیم. با ماشین مان از دامنه کوه‌ها که از هر طرف، پوشیده از برف بود و از راه‌های ماریج، گام به گام پیش می‌رفتیم. کاروان ماشین که پشت سر هم ایستاده بود، در دل آدمی احساس حزن‌آوری به وجود می‌آورد. همسفرم «صاحب اکبروف»، صدر کمیته اجرائی بخش، ما را با کارهای انجام شده در روزهای آخر، آشنا می‌کرد. توان گفت که گذشتن بدون مانع، از راهی که سهم «کلبجر» محسوب می‌شود، حقیقتاً امکان‌پذیر است. پس از گذشتن از «یئللی گدیک» هم... در طول راه، ماشین‌های باری، ردیف شده بودند. از راننده‌ها علت توقف‌شان را پرسیدیم. گفتند ماشین‌هایی که از جلو می‌آیند، نمی‌توانند سربالایی را بالا بیایند. در نتیجه مجبور می‌شوند که خودروها را با تراکتور بکشند. ما هم منتظر شدیم. در اینجا با «علی اوسط کریم‌اوف» سرمهندس اداره شماره ۱۱ راه، «زاهد جعفروف»، مدیر اجرائی، از بولدورچی‌ها «عزیز قاسم‌اوف» و «رشید حیدراوف» و دیگران آشنا شدیم.

از این انسان‌های صدیق که علیرغم کولاک، برف و سرما، در مقابل مشکلات، سینه سپر کرده و رفت و آمد را ممکن می‌ساختند، تشکر کرده و به آن‌ها «خسته نباشید» گفتیم.

حداقل سه چهار ساعت، در اینجا می‌لنگیدیم. که می‌دانند، بلکه در همین جا، در «یئللی گدیک» شب ماندگار شدیم. راننده‌ها، به این هم حاضر بودند. نان اضافی و قاتق هم برداشته بودند. در کنار جاده، برف را تمیز کرده و اجاق درست کردند. اندکی بعد، تعداد زیادی، دور اجاق گرد آمدند. یکی شوخی می‌کرد، دیگری کنایه می‌پراند و افرادی هم ساکت ایستاده و اجاق شعله‌ور را نظاره می‌کردند.

راننده‌های جوان نگذاشتند که اجاق خاموش شود. زودزود، خرده چوب‌هایی را که از ماشین‌هایشان می‌آوردند، می‌ریختند. هر از گاهی، با نگرانی به ماشین‌هایی که گام به گام از آن سوی «یئللی گدیک» می‌آمدند و به کوه‌های پوشیده از برف نگاه می‌کردیم. کوه‌ها بلند، سرد و با عظمت بودند...

## لاچین: در پیچ‌های تند

«عارف»، در همین روز، دیرتر از همیشه به خانه بازگشت. خسته و ناراحت بود. با این که میل به غذا نداشت، ولی در کنار سفره نشست. چون همسرش «سمیه» و فرزندانش «شیرزاد»، «مظفر»، «مشفق»، «الهام» و «رامیل»، چشم به راه او بودند. اعضای خانواده، مجدداً در سفره جمع شده بودند. «رامیل» کوچولو باز هم شروع به ناآرامی کرد. من می‌خواهم پیش بابام بنشینم...

کودک دو ساله، از روی صندلی پایین آمد و به طرف پدرش راه افتاد. در این هنگام، صدای ناگهانی گلوله، خرده‌شیشه‌های پراکنده به اطراف، با طنین هر چه بیشتر، وضع اتاق را به هم زد. همه در یک لحظه، در جایشان یخ‌زده و میخکوب شدند. عارف، دست و پایش را گم نکرد. فوراً خیز برداشته و چراغ را خاموش کرد. این گونه حوادث غیرمنتظره، قبلاً هم اتفاق افتاده بود. به همین علت بود که خوب می‌دانست، در این شرایط، جنایتکاران، به سوی روشنایی، تیراندازی می‌کنند.

احتمالاً خوانندگان فکر خواهند کرد که ما از چه ماجرای، بخش‌های معینی را به تصویر می‌کشیم. نه، همین حادثه اخیراً رخ داده است: خودش هم در روستای «جیجیملی پایین» از توابع «لاچین».

«جیجیملی پایین» از روستاهای کوچک کوهستانی است. در همسایگی بخش «گوروس» ارمنستان قرار دارد. جا دارد متذکر شویم که ۱۵ آبادی و ۴۰ روستای لاچین، با بخش‌های «گوروس» و «سیسیان» ارمنستان هم‌مرز است.

«جیجیملی پایین»، «جیجیملی بالا»، «مالی بیگلی»، «کوسالار»، «حاجی لار»، «جاغاووز» و دیگر روستاها به قول معروف دیوار به دیوار هستند. روستاها، چراگاه‌ها، ییلاق‌ها و کشتزارها در داخل همدیگر قرار گرفته‌اند.

این همسایگان هم‌سرنوشت که در چنین شرایط جغرافیایی قرار گرفته‌اند، تنها در آرامش،

امنیت و با احساسات خیرخواهانه می‌توانند، در کنار هم زندگی کنند. در غیر این صورت، ناراحتی، اضطراب و وخامت روزهای دو سال اخیر را به خاطر می‌آوریم. از جلوی دیدگانمان، روستاهای مورد حمله و تهدید قرار گرفته، انسان‌های بی‌گناه زخمی و کشته شده و ماشین‌های له گردیده می‌گذرد. ساکنان منطقه کوهستانی که راهشان صدها کیلومتر دور افتاده و مجبور به رفت و آمد با هلی‌کوپتر هستند، هر روز با امید به فردا نگرسته و با هیجان و چشم‌انتظار می‌پرسند: «وضعیت، چه موقعی عادی خواهد شد و به این خودسری و بهتان و افترا چرا نقطه پایان گذاشته نمی‌شود؟»

همان‌گونه که اطلاع داده شده بود، در این اواخر، در «لاچین»، «قبادلی» و «زنگلان»، وضعیت باز هم وخیم‌تر شده بود. توان گفت که هر روز، حمله و زد و خورد رخ می‌دهد. باید یادآور شویم که در عرض این روزها از سوی آذری‌ها، حتی یک مورد هم، قانون‌شکنی، گزارش نشده است. آن‌ها فقط مجبور می‌شوند که در مقابل تهاجمات ارامنه افراطی از خود دفاع نمایند. با «د. ایمان اوف» دادستان لاچین صحبت می‌کنیم:

او می‌گوید: «تاکنون به بیش از ۲۰ مورد جنایت، با کاراکترهای مختلف، رسیدگی کرده‌ایم و جنایتکاران به کیفر اعمال خود رسیده‌اند. آنچه سبب ناراحتی ما می‌گردد، این است که ارگان‌های قضایی ارمنستان، خود را در برابر این اعمال جنایتکارانه، به کوری می‌زنند و مسبب آن‌ها را به طور قطعی و منطقی مجازات نمی‌کنند.»

به وسایل جنگی به دست آمده نگاه می‌کنیم: سلاح‌های مختلف، از قبیل فشنگ‌های مسلسل، مواد منفجره و آتش‌زنه، چاقو و غیره، خواه ناخواه آدمی را به تفکر وامی‌دارد: «افراطی‌ها آن‌ها را از کجا و چگونه به دست آورده‌اند؟»

در کورچه‌های روستای «جیجیملی پایین»، قدم می‌زدیم. بر روی دروازه‌ها، درب خانه‌ها و پنجره‌ها جای گلوه دیده می‌شد. این وضعیت، در بین اهالی روستا، ناراحتی و اگر دقیق‌تر گفته باشیم، وا همه ایجاد کرده بود. با این همه فرزندان جسور و شجاع دیار کوهستان، از هیچ سختی، تهدید و حمله نمی‌ترسند و برای حفظ خاکی که بر روی آن بزرگ شده‌اند سپر می‌کنند.

«موسی مهرعلی اوف» که یک مستمری‌بگیر است، با حفظ متانت، موقرانه صحبت می‌کند: «به خاک، مادر خطاب می‌کنیم. آیا مادر را می‌شود طرد کرد؟ نیاکانمان به این خاک می‌بالیدند. آن کسی که مرد است، سختی هم می‌بیند و با مرگ هم رو در رو می‌گردد. لیکن نباید، هیچ وقت، شخصیت را از دست داده و دست از مبارزه بکشی، باید غیرت داشته باشی.» از ساکنان روستای «جیجیملی پایین»، «رجب رجب اوف»، «انگلس عیسی اوف» و دیگران

## لاچین: در پیچ‌های تند ■ ۷۹

هم این‌گونه فکر می‌کنند، آن‌ها می‌گویند: «به این جار و جنجال‌ها توجه نکنید، هیچ چیز نمی‌تواند ما را بترساند».

این را هم بگوییم که در رابطه با حوادث اخیر، به مناطق مرزی از جمله لاچین، نیروی نظامی و مأموران وزارت کشور جمهوری اعزام شده‌اند. «رامیز محمدوف»، معاون وزارت کشور آذربایجان نیز چند روز است که در لاچین به سر می‌برد.

اینک با جسارت هر چه تمام‌تر می‌توان گفت: روستاهای آذری‌نشین محافظت می‌شوند. به هر سوء قصد آرامنه افراطی، پاسخ مناسب داده می‌شود. سرگرد «طاهر علی اوف»، معاون فرماندار «سومقائیت» نیز با یک دسته رزمی، به «لاچین» و «قبادلی» آمده است. او در «قبادلی»، به دنیا آمده و در «قره‌باغ» کوهستانی کار کرده است. در یک کلام، این مناطق را خوب می‌شناسد.

ما نمی‌خواهیم به سوی کسی تیراندازی کنیم. می‌خواهیم در سرزمین خود، آزاد، راحت و با آرامش زندگی کنیم.

راهزنی، پنهان شدن در کوه و صخره و تیراندازی کردن، برای مرد، کار شایسته‌ای نیست. این، به غیر از عجز و ترس، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. متأسفانه، آرامنه افراطی، این چنین راه ارزان و بی‌شرفانه‌ای را در پیش گرفته‌اند. این راه، آن‌ها را کجا خواهد برد؟ پاسخ دادن، مشکل است.

می‌بایستی به «قبادلی» می‌رفتیم. می‌خواستیم از روستاهای مرزی گذشته و با شرایط موجود، بیشتر آشنا شویم. گفتند: «کادر میلیشیا، شما را همراهی کنند، چون وضع راه را نمی‌شود پیش‌بینی کرد، وقوع همه‌گونه حادثه‌ای انتظار می‌رود». گرچه قلبم با حس تأسف عمیق و غم جانکاهی می‌طپید، لکن موافقت کردم. اندکی بعد، خودروی میلیشیا به حرکت درآمد. راه‌مان از جنگل‌های انبوه و پیچ‌های تند می‌گذشت...

دسامبر ۱۹۸۹

## اتحاد و غیرت

«در مورد تدابیر عادی سازی وضعیّت ایالت خودمختار قره باغ کوهستانی» در بند پنجم تصویب نامه ای که توسط شورای عالی اتحاد شوروی، در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۸۹ صادر شده می خوانیم:

«در شرایط برپایی حاکمیت و ارگان های اداری ایالت خودمختار، نگه داشتن کمیته اداره خصوصی ایالت خودمختار «قره باغ کوهستانی»، بعد از این هدف دار محسوب نگردد». این بند به قدر کافی، ساده، روشن و دقیق نبود. گرچه دیگر ماده های تصویب نامه، سبب اختلاف رأی گردید، لکن این بند از طرف همه با رضایت همه جانبه و حس قدرشناسی، مورد استقبال قرار گرفت. چرا؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، خواه ناخواه تخمیناً یازده ماه قبل، روزهای تأسیس کمیته اداره خصوصی ایالت خودمختار «قره باغ کوهستانی» را باید به خاطر بیاوریم. آیا به راستی به ساختار اداره کردن خصوصی که برای نخستین بار، در تاریخ کشورمان تأسیس و به مرحله اجرا درآمد نیاز بود؟ اگر در این باره، صحبت هم نکنیم، به هر حال، واقعیت در واقعی بودن خود باقی است: کمیته می بایستی، وضعیّت بفرنج اجتماعی را که در ایالت به وجود آمده بود، به حال عادی درآورده و به کینه و مناقشه که مابین دو همسایه، یعنی خلق های آذری و ارمنی که عصرها با هم زندگی کرده بودند، نقطه پایان می گذاشت. از این نظر، در روزهای اول، هم کارگر، هم کلخوزچی، هم روشنفکر و هم دانشمند، همه با امیدواری زیادی، به کمیته نگاه می کردند. ولی متأسفانه، همین تشکیلات که توسط «آی. ای. ولسکی» رهبری می شد، همه این امیدها را برباد داد. فعالیت کمیته را در گذشته، سخنان ذیل، به دقت به معرض نمایش می گذارد: طرفداری یکجانبه، زبونی و حماقت سیاسی.

«واقف جعفروف» دبیر اول کمیته حزب «شوشا» و عضو کمیته اداره خصوصی، بر روی حس تأسف عمیق هر دویمان آب می پاشد:



## اتحاد و غیرت ■ ۸۱

«من در طول مدت دور اول، برای یک بار هم، نه در جلسه‌ای و نه در یک فعالیت مشخصی، اقدام عاقلانه‌ای از کمیته اداره خصوصی ندیده‌ام که از منافع هر دو طرف دفاع کند. گوئی «ولسکی»، «سیدوروف»، «میشین» و دیگران را از مسکو جدا کرده و نه برای آشنایی و حل مسائل ضروری اجتماعی - سیاسی «قره‌باغ کوهستانی»، بلکه برای نفاق‌افکنی، به این ایالت فرستاده‌اند. بسته شدن راه‌ها، تهدیدها، حملات، کتک خوردن، آزار دیدن و کشته شدن انسان‌ها و له گردیدن ماشین‌ها که هر روز تکرار می‌گردد، توجه آن‌ها را جلب نمی‌کند. در چنین شرایطی، البته انحلال کمیته اداره خصوصی، از خیلی وقت پیش، به یک ضرورت تبدیل شده است.

ادامه این وضعیّت، شرایط متضادی را به وجود آورده بود. پس از شروع فعالیت کمیته اداره خصوصی، شرایط به جای بهتر شدن، بدتر شده بود. اعضای کمیته، برای بهبود بخشیدن به مناسبات، به جای جستجوی راه‌حل‌های واقعی، با روزنامه‌نگاران مغرض و دردسرافزین «خان‌کندی»، «ارمنستان»، «مسکووسکی نووستی»، «نوویه ورمیا»، «آرگومتی فاکتی» مصاحبه‌های یک‌طرفه و غرض‌آلود انجام می‌دادند.

ماه آگوست بود. بنابه توصیه سردبیر، از «شوشا» به «آق‌دام» برگشتیم. هنگامی که از نزدیکی‌های کارخانه الکتروتکنیک «خان‌کندی» عبور می‌کردیم، شاهد یک منظره غیرعادی شدیم. در هر دو سوی جاده، ارمنی‌های ریش‌دار ایستاده بودند. در دست‌شان هم مفتول‌های آهنی و تکه‌های سنگ. ماشین‌های آذربایجان را که در حال رفت و آمد بودند، زیر آتش می‌گرفتند. چند تکه سنگ و آهن نیز به ماشین ما خورد. شیشه‌های جلو و بغل ماشین تکه‌تکه شد. خرده‌های شیشه، به سر و صورت و دست و بازوی ما پراکنده گردید (جای زخم‌ها هنوز هم باقی است). شگفت‌آورترینش این بود که وحشی‌گری‌ها در مقابل چشمان نمایندگان ارتش خصوصی انجام می‌گردید. لکن آن‌ها مثل این که اتفاقی نیفتاده، ایستاده نگاه می‌کردند و به محض این که وضعیّت، اندکی وخیم‌تر می‌شد، توی تانک‌ها و زره‌پوش‌هایی که در کنار جاده ایستاده بودند رفته و می‌نشستند. شکایت به فرمانده آن‌ها نیز، هیچ نتیجه‌ای نمی‌داد.

«علی صاحب اروج‌اوف»، وزیر دادگستری آذربایجان، بیش از یک سال است که در «قره‌باغ کوهستانی» به سر می‌برد. او را در «شوشا» و همچنین در بیش از ۵۰ روستای آذری‌نشین، خوب می‌شناسند، در عرض این مدت، یک روز سخت و یا یک وضعیّت وخامت‌بار پیش نیامده است که «اروج‌اوف» به عنوان اولین نفر، خود را به آنجا نرساند. برای حلّ و دشواری‌های بی‌حدّ و حساب به وجود آمده و روبرو به راه کردن مسائل آوارگان، بارها خواسته است که جهت دیدار با

«ولسکی» و دیگر اعضای کمیته به «خان‌کندی» برود. لکن همیشه این درخواست وی بی جواب مانده است. جا دارد متذکر شویم که «ولسکی» عموماً از دیدار با نمایندگان که از سازمان‌ها و ادارات مختلف جمهوری می‌آیند، از جمله با روزنامه‌نگاران، مؤکداً خودداری می‌کرد. من خودم نیز به عنوان خبرنگار ویژه روزنامه «کمونیست» در «قره‌باغ»، بارها از او جواب رد شنیده‌ام.

روستای «سیرخاوند» از توابع «آق‌دره»، در آغوش کوه‌های بلند، جا گرفته است. نمایندگان، یاکان و بزرگان نسل کنونی هم در اینجا، در این خاک زندگی کرده‌اند. «ارشاد فرضعلی اوف»، مدیر «کلخوز قاسموف» این روستا نمی‌تواند بر اعصابش مسلط گردد.

- چنین به نظر می‌رسد که کمیته خصوصی، برای سرپوش گذاشتن به حرکات غیرقانونی و جنایتکارانه ارامنه افراطی به وجود آمده است. گروه‌های مسلح، بارها به روستای ما نیز هجوم آورده‌اند. خواست‌شان هم این بوده که یا با سلامتی کوچ کنید و بروید و یا با زور اسلحه، شما را خواهیم کوچاند. درباره این گستاخی، به فرمانده ارتش خصوصی و اعضای کمیته اطلاع می‌دادیم. لکن هیچ تدبیر عملی دیده نمی‌شد. دسته‌های جنایتکار نیز چون بی‌کیفر می‌ماندند، شروع به دست‌درازی می‌کردند.

بارها کتباً و شفاهاً درخواست و خواهش شده است: در «خان‌کندی»، «آق‌دره»، «مارتونی» و کلاً در «قره‌باغ کوهستانی» دسته‌های خصوصی پایبند می‌شوند. آن‌ها با سلاح‌های گوناگون مسلح شده‌اند، در جایی کار نمی‌کنند و ساکن ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» نیستند. پس آن‌ها از کجا به اینجا آمده‌اند؟ صحبت چند ماه قبل است. چند نفر ارمنی مسلح، به روستای «جینلی» از توابع «آق‌دام» هجوم برده و سعی کرده بودند که خانه‌ها را آتش بزنند. ساکنان روستا، اعضای دسته اوباش را گرفته و به شعبه امور داخلی بخش آورده بودند. هنگام بررسی مشخص گردیده بود که دو نفر از آنان، «خاچیک آوتسیان» و «سرکیس آواکیان» کلاً در «قره‌باغ کوهستانی»، نه زندگی می‌کنند و نه کار. می‌خواهیم بگوییم که در تمام روستاهای ارمنی‌نشین ایالت، از این «ریش‌دارها» هستند. تقاضاهای بی‌شماری درباره به لیست درآمدن اهالی، برملا شدن «مهمانان ناخوانده» و مشخص شدن هویت آن‌ها، از طرف کمیته‌ای که در رأس آن «آ. ولکسی» قرار داشت، پشت گوش انداخته شده بود.

در دورانی که اداره خصوصی در ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» وجود داشت، وضع اقتصادی و اجتماعی ایالت، واقعاً بدتر شده بود. احشام، بدون هیچ علتی به نصف تقلیل یافته و محصولات کشاورزی، به حداقل تنزل کرده بود. اگر در زمینه اجتماعی و ساختمانی - موتناژ،

## اتحاد و غیرت ■ ۸۳

وظایف زیادی، در نظر گرفته شده بود، لکن آن‌ها اصلاً به مرحله اجرا درنیامده‌اند. چند ماه قبل، در وسایل ارتباط جمعی «خان‌کندی» و «ارمنستان»، مطبوعات مرکزی و در رادیو تلویزیون، درباره محاصره، مطالب یک طرفه و پرهیاهو درج می‌گردید. پس وضعیت اصلی چگونه است؟ آیا به راستی «قره‌باغ کوهستانی» که به محاصره درآمده از طرف جمهوری ارمنستان است؟ متأسفانه این بار هم دروغ می‌گفتند. در اصل محاصره را اولین بار، ارامنه افراطی «قره‌باغ کوهستانی» آغاز کرده بودند. اگر بخواهیم ماشین‌هایی را که در دوران محاصره و قبل از آن له و یا واژگون شده بشماریم، یک رقم غیرعادی به دست می‌آید: تعداد آن‌ها بیش از ۶۰۰ دستگاه است. پس قتل انسان‌ها، یورش‌ها، آتش زدن‌ها و تخریبات؟ درباره تمام این‌ها به طور منظم، اطلاعاتی در اختیار اعضای کمیته گذاشته می‌شد. جای تأسف بود که چون تدابیر مشخصی به کار برده نمی‌شد، شرایط روز به روز دشوارتر می‌گردید.

هنگام انتخابات «آ. ولسکی» از حوزه انتخابی که شامل «کلبجر»، «شوشا»، «لاچین» و «قبادلی» می‌شد، کاندید شده و انتخاب گردید. لکن جای تأسف است که به عنوان نماینده مردم، در دوره گذشته، حتی یک بار هم نشد که با انتخاب‌کنندگان خود دیدار کرده و به مسائل و مشکلات آن‌ها رسیدگی کند. در حالی که در مناطقی که اسم بردیم، در رابطه با حوادث «قره‌باغ کوهستانی»، شرایط حادثی به وجود آمده بود. در «کلبجر»، «شوشا»، «لاچین»، «قبادلی» و «زنگلان»، هر روز زد و خورد رخ می‌داد. پس از قطع شدن راه‌ها، در «کلبجر»، شرایط غیرقابل تحملی به وجود آمده بود. افراد به این منطقه توسط هلی‌کوپتر حمل می‌گردند و بردن ارزاق و مصالح ساختمانی نیز با هزار دشواری روبروست. پرسش انتخاب‌کنندگان، در این زمینه نیز بی‌پاسخ می‌ماند.

بدین ترتیب، کمیته اداره خصوصی که با امیدواری زیاد تأسیس شده بود، روز به روز نفوذش را از دست داد و رو به اضمحلال گذاشت و در اصل به یک تشکیلات بازیچه تبدیل گردید! نتیجه قابل رؤیت است. در حال حاضر، همه در حالت انتظار و هیجان به سر می‌برد: وضعیت پس از انحلال کمیته اداره خصوصی چگونه خواهد بود؟

هر روز و هر ساعتی که می‌گذرد، خلق‌مان را در مقابل یک آزمون سنگینی قرار می‌دهد. گویا تاریخ کهن سال، ما را از نو به محک می‌کشد. شاید در هیچ یک از مراحل تاریخ‌مان، این قدر با تنش‌ها و مشقات و دشواری‌هایی که به ذهن نمی‌آمد مواجه نشده‌ایم. بلی این آزمون‌هایی که در برابر خلق‌مان قرار گرفته، خیلی سنگین است. ما در یک دوران پرمسئولیتی قدم می‌گذاریم. هر انسان باوجدانی، امروز برای ایجاد امنیت در «قره‌باغ کوهستانی»، هر چه از دستش برمی‌آید

۸۴ ■ جنگ قره‌باغ

---

باید انجام دهد.

قدرت در اتحاد و غیرت است!!!

دسامبر ۱۹۸۹

## درگیری رخ نداد...

راه «کلبجر - آق دره»، پس از ۸ - ۷ ماه تنش و انتظار، بالاخره باز شد. روز گذشته، نخستین کاروان ماشین، به بخش «میربشیر» آمده بود.

... هوا ناگهان دگرگون شد. آفتاب پژمرده زمستانی، رخ در نقاب، ابرها کشید. خیلی نگذشت که برف، شروع به باریدن کرد. قبلاً هم، همه جا سفیدپوش بود. اگر این گونه ادامه می‌یافت، راه‌ها و پیچ‌ها کلاً غیرقابل عبور می‌گردید. به همین علت، کاروان ماشین، سرعتش را کمی هم زیادتر کرد. هنگام نظاره به اتوبوس‌ها و ماشین‌های باری مختلف که پشت سرهم ایستاده‌اند، در قلب انسان، احساس حزن‌آور عجیبی بیدار می‌گردد: گویا این کاروانی که از کوه‌های روبروکننده شده و آمده است، آرام آرام، به دنبال خوشبختی، پاکی و عدالت می‌رود.

باز شدن راه «کلبجر - آق دره»، به ناراحتی و اضطراب ۸ - ۷ ماهه کلخورچی‌ها، کارگرها، روشنفکرها، راننده‌ها و عموم اهالی منطقه نقطه پایان گذاشت. چون منطقه «کلبجر»، از نظر جغرافیایی، در شرایط ناهنجاری قرار گرفته است، تنها راه رفت و آمد به «کلبجر» راهی بود که از «آق دره» می‌گذشت. پس از آخرین رویدادها، مجبور شدند که از «لاچین» و «موروو» راه باز نمایند. این هم فوق‌العاده، هم ناراحت‌کننده و هم دور بود. تصور کنید، اهالی محلّ به جای ۱۲۰ کیلومتر راه آرام، مجبور می‌شدند که ۴۵۰ - ۵۰۰ کیلومتر را طی طریق نمایند. به همین علت هم، باز شدن راه «آق دره»، خواست همه بود. بالاخره در میهن و خاک خود می‌توانیم راه برویم. درست است که در حال حاضر، رفت و آمد، به قول معروف، به طور کامل آزاد و راحت نیست. کاروان ماشین توسط نمایندگان ارتش خصوصی همراهی می‌شود.

پس از گذشتن از روستای «باغلی‌پیه»، اراضی بخش «آق دره»، شروع می‌شود. یکی از راننده‌ها دستش را به جلو دراز کرده و می‌گوید: «یک دسته قلدر از اینجا، از روستای «چاپار»، به روستای ما هجوم آورده بودند. نه خوبی را می‌شود فراموش کرد و نه بدی و نامردی را.»

راستی، چند ماه پیش، عده‌ای از روستای «چاپار» از توابع «آق‌دره» به روستای «آق‌دابان» در حومه «کلبجر»، حمله کرده بودند. در بین همین افراد، ریش سفیدان و سران آنها نیز بودند. احساسات مقدّسی، چون نان و نمک خوردن در یک سفره و همسایه دیوار به دیوار بودن هم نتوانسته بود آنها را از این کار باز دارد.

اهالی «آق‌دابان»، به «فراست» همسایگانشان، آشنایی کامل داشتند. به همین علت هم، نخست، به این مسئله، توجه جدی نکرده بودند، به آنها پیشنهاد می‌کنند که به سلامت برگشته و به منازلشان بروند. لکن مهاجمین نپذیرفته و از اهالی «آق‌دابان» خواسته بودند که کوچ کرده و بروند. جوانان روستا که این چنین دیده بودند، مهمانان ناخوانده را محاصره کرده و به شعبه امور داخلی بخش آورده بودند.

... به پل «زوغاللی» نزدیک شده بودیم. اینجا خطرناک‌ترین نقطه راه «کلبجر - آق‌دره» می‌باشد. راه از پلی که در وسط روستای ارمنی‌نشین واقع است می‌گذرد. تا دیروز، پرنده هم نمی‌توانست از اینجا پرواز کند. چرا که «ریش‌دارها» آنجا را بسته بودند. در همین پل، بارها زد و خورد شده بود. اینک، ماشین‌مان، از اینجا ساکت و بدون مانع رد شد و رفت.

ما با سرهنگ «ولادیمیر مرویاک» فرمانده نظامی بخش «لاچین» صحبت می‌کنیم. تمام توجه او معطوف به راه است. به آرامی صحبت می‌کند:

«بالاخره باید به عناصر افراطی پاسخ جدی داده شود. اهالی باید، در سرزمینی که قرن‌ها در آنجا مشترک زندگی کرده‌اند، راحت و بدون دغدغه، به حیات خود ادامه دهند. باید قانون و نظم دیرپایی حاکم گردد.»

به راستی هم، اهالی خسته و از پافتاده‌اند. نگرانی، عصبانیت و ناراحتی باید پایان یابد. ماشین‌ها در داخل جنگل، در محلی که به «روس‌بولاغی» معروف است ایستادند. راننده‌ها برای چند دقیقه هم شده، استراحت کردند. ما به یکی از راننده‌های ماشین‌های باری نزدیک شدیم. دانستیم که «کوچری مصطفی اوف» در کلخوز «پراودا» کار می‌کند. برای آوردن علوفه، به «گنجه» می‌رود:

«باز شدن راه «آق‌دره»، کار ما را خیلی آسان کرد. هم وقت‌مان تلف نمی‌شود، هم آزار و اذیت نمی‌شویم. بستن راه مردم، برای مرد زبینه نیست. این کار نامردها و ترسوهاست.»

در عرض ماه‌های گذشته، کلبجری‌ها، به معنای حقیقی کلمه، با مژه‌هایشان آتش برداشته بودند. قرار بود به این منطقه کوهستانی که خیلی دور از راه آهن و در شرایط سختی قرار گرفته است، مقداری مصالح ساختمانی، ارزاق، سوخت و وسایل دیگر آورده شود. سوز و سرمای

## درگیری رخ نداد... ■ ۸۷

زمستان هم از یک طرف. در چنین شرایطی، به جای دو سه ساعت، مجبور بودند چند روز راه بروند. با نامساعد شدن هوا، امید از همه جا قطع می شد: نه هلی کوپتر کار می کرد، و نه عبور از راه «لاچین» و «موروو» امکان پذیر می گردید.

«باغلی پیه»، «چَرَکتار»، «دیریمبون»، «کاساپت»، «اورتا کند»... روستاها یک به یک، پشت سر می مانند، کاروان ماشین، کلاً پس از سه ساعت، وارد بخش «میریشیر» می گردد. در اینجا هر کس دنبال کار خودش می رود. یکی به «آق دام»، دیگری به «یئولاخ» و آن یکی به باکو. .... در ورودی «آق دره»، با یک کاروان ماشین دیگری مواجه شدیم. فهمیدیم که برای رفتن به «کلیجر»، آماده می شود. راننده ها با امید و انتظار به ما نگاه می کردند، به آن ها سفر بخیر گفتیم...

فوریه ۱۹۹۰

## یخ‌های خصومت، هنوز هم ذوب نمی‌شود

باز هم خبرهای پرهیجانی که با جمله «گروهی از آرامنه افراطی...» شروع می‌شود، به گوش می‌رسد: از «قازاق»، «نخجوان»، «قبادلی»، «قره‌باغ کوهستانی»... باز هم روستاها، زیرآتش، گرفته شده، خانه‌ها سوزانده می‌شوند و انسان‌ها به قتل رسیده و اموال به سرقت می‌روند. باز هم رهبری کشور، در سرکوب این «گروه آرامنه افراطی» عجز نشان می‌دهد.

در چنین شرایط بغرنجی، تصمیم گرفتیم که به لانه شرّ، یعنی خان‌کندی برویم. می‌خواستیم با کار کمیته تشکیلات جمهوری در ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» آشنا شده و اهتزاز پرچم آذربایجان را در بالای ساختمان کمیته اجرایی ایالت، با چشمان خود ببینیم و با سپاهیان و اعضای گروه بازجویی وزارت کشور اتحاد شوروی دیداری کرده و به «ر. آیریانی» سرمهندس کمیته کشاورزی - صنعتی ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» که موفق به دریافت ۴۰ تانک از مدل تی ۵۴ «برای آسان‌تر کردن کار آرامنه زحمت‌کش در زراعت» شده بود، تبریک گفته و به وضع دکان‌ها و بازار سرکشی کنیم.

از این برنامه‌ها که برشمردیم، تنها سعادت دیدار با «ر. آیریانی» نصیب ما نشد. راست و دروغ، گفتند که در حال حاضر، برای کاری که ضروری‌تر از معامله تانک است، به یک شهر دیگر رفته است.

... سرهنگ «لئونید نیکلایویچ پاولوف» فرمانده حکومت نظامی «آق‌دام»، زنده باشد که ما را با همراهی دو سرباز، به سوی «خان‌کندی» راه انداخت. توصیه کرد، با سربازها هم که می‌روید، در دیدار با افراد محلی، هوشیاری خود را حفظ کنید، چون «قهرمانان آرتساخ» برای ادای دین خود به ملت‌شان، دنبال فرصتی می‌گردند. خدای نکرده... در هر حال رعایت احتیاط، زینت مرد است.

در نزدیکی‌های قلعه عسگران، مدارک‌مان را بازرسی کردند. در ایستگاه بازرسی، دیگر ماشین‌هایی هم که می‌خواستند به «شوشا» و «لاچین» بروند، ایستاده بودند. یکی از



## بخ‌های خصومت، هنوز هم ذوب نمی‌شود ■ ۸۹

هم‌ولایتی‌هایمان که جواب مثبت ما را به سئوال سربازی که از ما پرسید آیا به «خان‌کندی» می‌روید؟ شنیده بود، به گوش همسفرش که در بغل دستش نشسته بود زمزمه کرد: «دل شیر خورده‌اند...» البته حس ناراحتی این مرد صافی ضمیر کوه‌نشین را می‌شد درک کرد. لکن حرف‌های او روحیه ما را متزلزل کرد: یعنی در میهن خود، برای رفتن از یک شهری به شهر دیگری «دل شیر خوردن» لازم است؟ علیرغم تمام دشواری‌ها و خطرات، قطع کردن رفت و آمد مابین باکو و دیگر شهرهای آذربایجان با «خان‌کندی»، به معنای از دست دادن آن بود. رفتن به این شهر هر روز لازم است، بگذار «قهرمانان آرتساخ» ببینند که اگر در «خان‌کندی»، آرامنه زندگی می‌کنند، آذری‌ها آنجا را مام میهن خود می‌دانند.

ها، این هم «خان‌کندی»، از خیابان «کیروف»، رو به بالا می‌رویم. به هر جا نگاه می‌کنی، آدم می‌بینی، گروه‌گروه ایستاده و با هیجان بحث می‌کنند. به احتمال زیاد از آرمان «ارمنستان بزرگ» صحبت می‌کنند. بدون تردید، هم اکنون، خیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که ایده «ارمنستان بزرگ» یک خیال بی‌پایه و بی‌معنی است، لکن عقب‌نشینی نمی‌کنند. یا به غیرت‌شان برمی‌خورد و یا واهمه دارند. نه از حکومت شوروی، بلکه از [آرامنه] ریش‌دار می‌ترسند.

چنین به نظر می‌رسد، یقین کرده‌اند که تصمیمات غیررسمی ریش‌دارها از تصمیمات رسمی حکومت شوروی قاطع‌تر است. اگر این یکی را اجرا نکنی، می‌کشند، ولی آن یکی را هر چه بخوانی، چیزی نمی‌فهمی. معمولاً تصمیمات ریش‌دارها دارای یک معنا، ولی تصمیمات حکومت، دوپهلوست.

پرچم آذربایجان را که در بالای ساختمان کمیته اجرایی ایالت، در حال اهتزاز بود، به چشم خود دیدم. در کمیته تشکیلات جمهوری هم، صحبت را درباره این پرچم آغاز کردیم.

«م. رادایوف» که از ما صمیمانه استقبال کرد، اظهار داشت:

«بنابه اطلاعاتی که ما داریم، پرچم آذربایجان که در بالای ساختمان کمیته اجرایی، در حال اهتزاز است. بنابه دستور «آ. ای. ولسکی»، کنده شده و برای خوش‌آمد مردم، به جای آن پرچم ارمنستان نصب شده است. سپاهیان، گرچه شخصی را که پرچم آذربایجان را درآورده بود دستگیر کردند، لکن به زودی آزادش نمودند. تمام مؤسسات و نواحی، در «قره‌باغ کوهستانی»، به تابعیت مرکز درآمده‌اند. در تمام اسناد، ایالت خودمختار قره‌باغ کوهستانی را از ترکیب آذربایجان خارج کرده‌اند. در اسناد و گزارش‌های کمیته برنامه‌ریزی دولتی شوروی، «قره‌باغ کوهستانی»، در واقع مثل شانزدهمین جمهوری متحده، جدا نشان داده شده است. هر روز، هوایماها ۲۲ بار در مسیر «خان‌کندی - ایروان» پرواز می‌کردند.

با عدز خواهی، سخنان «ماتوئی ایوانویچ» [زادایوف] را قطع می‌کنیم:

پس هم‌اکنون، هوایما چگونه به سوی ایروان پرواز می‌کند؟

«در اغلب روزها ۶-۵ پرواز، انجام می‌دهند. به این زودی‌ها، هوایماها در مسیر «خان‌کندی - باکو» نیز پرواز خواهند کرد. در این رابطه، از روستاهای آذری‌نشین، مسیرهای اتوبوس رویاز خواهد شد و تا تثبیت وضعیّت، سرنشینان توسط سپاهیان، همراهی خواهند شد. حالا که صحبت از وسایط نقلیه شد، این را هم بگویم که در بین مناطق زیست ایالت، مسیرهای اتوبوس، دایر شده است. هم‌اکنون در ۶۴ مسیر، اتوبوس‌ها کار می‌کنند. تعداد سرنشینان رفته‌رفته، زیادتر می‌شود. ما این را به عنوان یکی از عواملی که برای تثبیت وضعیّت کمک می‌کند، تلقی می‌کنیم. «ماتوئی ایوانویچ»، توجه خوانندگان ما را به کارهایی که کمیته تشکیلات جمهوری انجام می‌دهد، جلب می‌کند...

باور کنید که شب و روز نداریم. خیلی به زحمت کار می‌کنیم. بغرنجی حوادث، سبب گردیده، کارهایی که انجام می‌دهیم، آنقدرها هم به چشم نمی‌آید. در این دو سال اخیر، موقعیت‌مان را آن قدر از دست داده‌ایم که اینک آن را به عقب برگرداندن، برقراری حقوق وزارتخانه‌ها و ادارات کلّ در ایالت، هیچ آسان نیست. علیرغم مشکلات، حتماً باید به این خواست‌مان برسیم. نمایندگان وزارتخانه‌هایمان باید زودزود، به «خان‌کندی» بیایند. آن هم نه برای صحبت کردن، بلکه باید برای کار کردن بیایند. در این راستا، گام‌های قطعی و کارهای عملی وزارتخانه‌های ارتباط جمعی، بهداری، بازرگانی و تأمین اجتماعی، می‌تواند سرمشوق، برای دیگر تشکیلات باشد.

از بین بردن حسّ ترس لازم است. من دقت کرده‌ام، فرزندان غیور که قصد کار کردن داشتند، اگر چه اوایل با زره‌پوش‌های نظامی به «خان‌کندی» می‌آمدند، در حال حاضر با «گ. آ. ز ۲۴» می‌آیند. باور کنید ما که با «ویکتور پتروویچ پولیانچکو» با هم به روستاهای ارمنی‌نشین زودزود می‌رفتیم، مردم زحمت‌کش، هیچ علاقه‌ای به «ارمنستان بزرگ» ندارند. آن‌ها افراد فریب‌خورده‌ای هستند. مثلاً در این روزها، به روستای «یئگسائوگ» رفته بودیم. «میشا» ریش‌سفید روستا اظهار داشت، برای ما نه مسکو لازم است، نه ایروان و نه ارمنستان بزرگ». اجازه بدهند فرزندانمان را سرپرستی کنیم. آذربایجانی‌هایی را که به من نان داده‌اند تا آخر عمر، برادر خطاب خواهیم کرد.

تنها «میشا» این گونه فکر نمی‌کند... عید نوروز، در «قره‌باغ» خوش گذشت. هیچ ارمنی پایچ هیچ آذری نشد. این هم نشان‌دهنده آن است که حساب مردم، با قلدرها جداست. کار را

## یخ‌های خصومت، هنوز هم ذوب نمی‌شود ■ ۹۱

بنگرید، مردم در روستای دولانلار، ۱۴ ماه است که در تاریکی به سر می‌برند. رفته‌ایم تیر نصب کرده و به آنجا روشنایی داده‌ایم. لکن «قهرمانان آرتساخ» می‌گویند، برقی که کمیته تشکیلات جمهوری داده، برای ما لازم نیست... البته زخم، زود التیام نمی‌یابد و درد و مرارت هم زود فراموش نمی‌گردد. لیکن مردم، زیاد به تنگ، آمده‌اند، در آرزوی زندگی راحت هستند.

ما با اعضای کمیته تشکیلات جمهوری، «سیاوش ولی محمدوف»، «احد کریم‌اوف»، «عارف علی‌اوف» و دیگران نیز صحبت کردیم و با شرایط کارشان نیز آشنا شدیم. خوراکشان، غذای سربازی است و برای خوابیدن، تختخواب هم ندارند، در صورتی که فرصتی می‌یابند، صندلی‌ها را نزدیک هم چیده یکی دو ساعت می‌خوابند. لکن در ارتباط با کارهای مختلف، هنگامی که آرامنه، به آن‌ها مراجعت می‌کنند، گوئی، یخ ذوب گشته و زحمات کشیده شده به هدر نمی‌رود.

توانستیم با فرمانده نظامی «خان‌کندی» دیدار کنیم و به جای او سرهنگ میلشیا «یئوگنی واسیلویچ پاسکار» برای صحبت با ما وقت تعیین کرد. او فرمانده گروه ویژه وزارت کشور اتحاد شوروی در «قره‌باغ کوهستانی» است.

«یئوگنی واسیلویچ» گفت:

«من دو ماه است، که در «خان‌کندی» هستم. در گروه‌مان، میلشیاها با تجربه و متخصصان وجود دارند. هدف ما کمک به ارگان‌های محلی وزارت کشور در کشف جنایات انجام یافته در زمینه روابط بین ملت‌ها، جلوگیری از وقوع جنایات جدید، تجسس سلاح‌ها و مصادره آن‌ها، به کارگیری تدابیر مؤثر در عملیات مختلف و سالم‌سازی جو اجتماعی - سیاسی کشور است. در عرض دو ماه، در رابطه با مناقشه بین ملت‌ها، ۶۴ حادثه جنائی به ثبت رسیده است. این حوادث، عبارت از قتل، تلاش برای کشتن انسان‌ها، گروگان‌گیری افراد، خسارات سنگین جسمانی، غارت، سرقت، انفجار اتوبوس‌ها و راه‌آهن و غیره بود. گروه ما عملیات‌ها را با فرماندهان، انجام می‌دهند. تاکنون، مقدار زیادی سلاح، ابزار جنگی و مواد منفجره کشف شده است.

می‌پرسیم: وضع اداره گذرنامه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- البته تاکنون کسانی که در وضع گذرنامه، اخلال کرده‌اند، تعدادشان بیش از ۱۵۰۰ نفر اعلام شده است. متأسفانه گاه‌اوقات شوراهای روستایی، در این زمینه، برای ما مانع ایجاد می‌کنند، مثلاً افرادی را که در روستا غیرقانونی زندگی می‌کنند، به طور موقت به کار می‌گمارند و از آن‌ها حمایت می‌کنند. ناآشنایی ما با زبان و آداب و رسوم افراد محلی، کارمان را مشکل می‌کند.

## ۹۲ ■ جنگ قره‌باغ

اهالی اجازه نمی‌دهند که ما افراد مظنون را مورد پرس و جو قرار بدهیم، چون که این گونه افراد را نه جنایتکار، بلکه قهرمانان ملی به شمار می‌آورند. در اینجا کتابی منتشر کرده و نوشته‌اند که فرزند «آرتساخ» مرتکب قتل نمی‌گردد، دست به روی زن بلند نمی‌کند و سالمندان را مورد بی‌احترامی قرار نمی‌دهد. در کتاب این چنین نوشته شده که در زندگی هم... خشونت و شرارت به سرعت، پیش می‌رود.

در «خان‌کندی»، با «اکبر ابراهیم‌اوف»، مسئول اجرایی کمیته کشاورزی - صنعتی دولتی جمهوری، به هم رسیدیم. گفت که این سومین سفرش به «قره‌باغ کوهستانی» است. با همکاری «شاهلار علی‌اوف»، آبادی‌ها را می‌گردد، در روستاها در اجرای کارهای مربوط به مزارع بهاری عملاً یاری می‌کند. در «مانیکلی»، «خوجالی»، «توف»، «سیرخاوند» و دیگر روستاها بوده و در اختصاص دادن سهم ذخایر بذر، علوفه، سوخت، تکنیک به آبادی‌ها کمک کرده‌اند. مسئله مهم این که امید به تثبیت وضعیت در آینده را بیشتر می‌کند.

با همراهی سربازان، خیابان‌های اطراف ساختمان کمیته ایالتی حزب را گردش کردیم و به مغازه‌ها سرزدیم. خیابان‌ها کنده شده است، خدا می‌داند که چند ماه است که جارو نمی‌شود، وترین‌های مغازه‌ها خالی است. آنچه که بیشتر دقت ما را جلب کرد، حس نو میدی اهالی «خان‌کندی» بود که در چهره‌هایشان متبلور بود. انسان، به خوبی درک می‌کند که پیر و جوان، همه مبهوتند. بین این ایده «ارمنستان بزرگ» که به طور ناگهانی ظهور کرد، چه بلائی بر سر ملت آورد...

پس از بازگشت به «آق‌دام»، سر راه‌مان، باز هم به سرهنگ «ل. پاولوف»، سری زدیم. از ساکنان روستای «آلاقایا» از توابع «کلبجر»، «پولاد آلیشانوف» و «شامیل خان حسین‌اوف» نیز در آنجا بودند. «لئونید نیکولایویچ» اظهار داشت:

«برات پنج ساله را به بیمارستان «آق‌دام» آورده‌اند، اینک نمی‌توانند برگردند. پس از حمله آرامنه به روستاهای بخش قازاق، ناامنی در راه‌های قره‌باغ شروع شده است. تمام این حوادث، حلقه‌های یک زنجیر هستند. سرهنگ راست می‌گوید. پس این زنجیر کی پاره خواهد شد.

مارس ۱۹۹۰

## با ایمانی عمیق به فردا

صحبت مان با «سیاف و ثردیف»، دبیر اول کمیته حزب «آق دام» سرنگرفت. سر موعد، خبر هیجان انگیزی از روستای «گولابلی» رسید: گروه مسلح ریش دارها، روستا را زیر آتش گرفته بودند. فوراً به محل حادثه رفتیم. «گولابلی» یک روستای کوهستانی است و در همسایگی بخش های «عسگران» و «مارتونی» قرار دارد. کشتزارها، چراگاه ها و مزارع دامداری، در داخل یکدیگر قرار گرفته اند. از طرف دیگر، همه ساله، عده کثیری از افراد، برای استفاده از استراحتگاه، به اینجا می آیند. به زودی، از کثرت افراد، تکان خوردن در «گولابلی» ممکن نخواهد شد. در یک همچو موقعیتی، ایجاد آرامش و امنیت، ضروری است. بنابراین، درک ناراحتی دبیر بخش، چندان هم مشکل نیست.

- دیده می شود که زودزود، زنگ های ناگهانی تلفن، به صدا درمی آید.

- گاهی هر روز دو سه بار. در واقع افراد را نمی شود مذمت کرد. زندگی پراضطراب، آنها را به ستوه آورده است. زحمت کشانی که هر روز، سر کارهایشان، به کشت و درو می روند، ترس و واهمه، آنها را به تنگ آورده است. به همین علت هم زودزود، به کمیته حزب بخش آمده، نامه نوشته و درخواست می کنند: «در میهن و سرزمین خود، بالاخره باید آرامش و امنیت برپا گردد.» راستش، در این شرایط، در پاسخ دادن مشخص به آنان، دچار مشکل می شویم. آخر، پایان ناراحتی، جنگ و ستیز و مجادله دیده نمی شود...

همین دیروز با سرهنگ «لئونید پاولوف» فرمانده نظامی منطقه، به روستای «پاپراوند» رفته بودیم. او در حالی که به کاروان ماشینی که به همراهی سپاهیان به «کلبجر» می رفت نگاه می کرد اظهار داشت:

ارمنی ها هم، اغلب اوقات، از «آق دام» با کاروان، نه با همراهی ارتش خصوصی، به تنهایی یواش و بدون مانع رد شده و می روند...

مشاهده سرهنگ، دقیق بود: به راستی، در این اواخر، در اراضی منطقه ما، در ارتباط با

## ۹۴ ■ جنگ قره‌باغ

مناقشه بین ملت‌ها، حادثه‌ای حتی کوچک، به ثبت نرسیده است.

- برای عادی‌سازی نسبی مناسبات، چه کسی باید پیشگام شده و با ریش سفیدی، گام نخست را بردارد؟

- البته وضعیت، نمی‌تواند، این چنین ادامه یابد. انسان‌ها حقیقتاً به ستوه آمده‌اند. به همین علت هم، من خودم، بارها خواسته‌ام که با مسئولان «آق‌دره»، «مارتونی» و «عسگران»، دیدار، صحبت و مشورت نمایم. لکن، هنوز از همسایه‌ها خبری نشده است. از ساکنان این مناطق، افرادی هستند که با آن‌ها سابقه دوستی داریم. آن‌ها و همچنین مردم عادی قره‌باغ کوهستانی، از این وضعیت، بیشتر، مستأصل شده‌اند. لکن ریش‌دارها، به این‌ها امکان نمی‌دهند. آن‌ها را می‌ترسانند و به قتل و آتش زدن خانه‌هایشان تهدید می‌کنند و دایم تحت نظر می‌گیرند. در دیدارهایی که با اعضای کمیته تشکیلات جمهوری در قره‌باغ کوهستانی داشتم، این را یک بار دیگر دیده و یقین کرده‌ام.

- سنگینی اساسی حلّ دشواری‌های بی‌حدّ و حسابی که در رابطه با «قره‌باغ کوهستانی» پیش می‌آید بر دوش بخش «آق‌دام» می‌افتد...

- درست است. دست کم در بدو پیدایش حوادث، روستاهای مناطق «آق‌دره»، «عسگران» و «مارتونی»، تک‌تک در بین تشکیلات، ادارات و مؤسسات «آق‌دام» تقسیم شدند. هر روز کاروان‌های ماشین پر از مصالح ساختمانی و ارزاق، به سوی روستاهای کوهستانی راه افتادند. به زودی برای نخستین بار در جمهوری، اولین صندوق کمک، در بخشمان دایر گردید. هدف، کمک مادی و اسکان دادن آوارگانی بود که بی‌خانمان شده بودند. پس از تأسیس کمیته کمک مردمی «قره‌باغ» هم، این کمک و مساعدت، بیشتر شکل پی‌گیر به خود گرفت.

صحبت درباره زندگی اجتماعی سخت روستاهای آذری‌نشین «قره‌باغ کوهستانی» بی‌فایده است. این را هم اضافه کنیم، در این اواخر در مدّت نزدیک به سه سال، همین آبادی‌ها، از طرف تشکیلات و ادارات «خان‌کندی»، محاصره اقتصادی شده بودند. کار بدانجا رسیده بود که تعدادی از آبادی‌هایی که نتوانسته بودند، هیچ‌گونه هزینه مالی، تکنیک و سوخت بگیرند، در اصل رها شده بودند. در این شرایط، در پیشبرد امور زراعت و حلّ مسائل اجتماعی، کمک و توجه ویژه به آن‌ها خیلی لازم است. بجاست که بعضی ارقام را ساده‌تر کنیم، تنها بخش «آق‌دام»، در روستاهای آذری‌نشین، بیش از یکصد کیلومتر راه احداث کرده، پل‌ها ساخته و نزدیک به ۵۰ ساختمان را یا ساخته و یا تعمیر کرده است. در این اواخر، مجتمع مصالح ساختمانی «آق‌دام»، هر روز به روستاهای آذری‌نشین «قره‌باغ کوهستانی»، بیش از ۴۰ هزار تن

سنگ، آهک و دیگر مصالح ساختمانی می‌فرستند.

- آیا مصائب «قره‌باغ کوهستانی»، مانع حلّ مسائل اقتصادی و اجتماعی می‌شود؟

- البته که مانع می‌شود. تشویش و ناراحتی، که نزدیک به سه سال ادامه یافته، و روحیه اهالی را متزلزل کرده است. ساعات ممنوعه که ماه‌ها ادامه یافته و بالاخره وضعیّت فوق‌العاده، توجّه را از مسئله اساسی منحرف نموده و تولید عصبانیّت و اضطراب کرده است.

ولی هر چیزی را هم نمی‌شود خودسر رها کرد. در تشکیلات حزبی، دیدارهایی که در اجتماعات کارگری انجام گردیده و صحبت‌هایی که با ریش‌سفیدان شده، اصل حقیقت را روشن نموده و به فردا امیدوارانه نگاه کردن را طلب می‌کند. علت اصلی این است که دست اهالی، برای کار کردن سرد نمی‌شود. با رضامندی یادآور می‌شوم، تدابیری که در این اواخر به مرحله عمل درآمده، نتایج خوبی به دست داده، در تشکیلات حزبی، فضای سالم و معنوی به وجود آمده است. علیرغم سختی‌ها، تهدیدها و تعقیب‌کردن‌ها، همه سرکار خود هستند و برای پیاده کردن برنامه‌های طرح‌ریزی شده، با عزم هر چه تمام‌تر تلاش می‌گردند.

سفارشات فصل اوّل سال، توان گفت که در تمام زمینه‌ها با موفقیت عملی گردیده است. مقدار تهیه علوفه، در مقایسه با مدّت مشابه سال گذشته، خیلی زیاد شده است. مزرعه‌داران مان، از نظر تکنیک کشاورزی در حد بالایی به کشتزارها می‌رسند. ما به محاسبات اولیه، بازدهی امسال، در هر هکتار نسبت به سال گذشته دست کم ۵-۴ سنتنر اضافه محصول خواهد بود. کشت پنبه به موقع به پایان رسیده است. در حال حاضر، کارهای پرورش اولیه ادامه دارد. به عنوان مثال: نزدیک به ۱۰ سال است که مؤسسه‌ی تهیه علوفه در بین آبادی‌ها تأسیس گردیده، لکن جای تأسف است، مؤسسه‌ای که قرار بود، علوفه دیگر آبادی‌ها را به طور گسترده تأمین کند، برای خودش نیز نمی‌توانست به قدر کافی علوفه تهیه نماید. در جلسه سیار کمیته حزبی بخش که در همین مؤسسه برگزار شد، امکانات و منابع ذخیره، به طور همه‌جانبه، مورد بررسی قرار گرفت و کمبودها به طور اصولی مشخص گردید و راه‌های جبران آن‌ها نیز نشان داده شد. از آن موقع، فقط چند ماه گذشته است. تحوّل خیلی محسوس است.

- در این اواخر، در مدّت نزدیک به سه سال، توان گفت که هر روز، این سخنان تکرار می‌گردد: چرا به این خودسری‌ها و جنایات قلدرهای ارمنی، نقطه پایان گذاشته نمی‌شود؟ آخر ما دارای دولت نیرومند و قوانین محکمی هستیم. درست است که در گذشته، یک سری تصمیمات گرفته شد، ولی شرایط هنوز هم به حال عادی در نمی‌آید. به نظر شما، دیگر چه چیزی لازم است؟

اگر پس از استقرار حکومت نظامی، درگیری، حمله و تهدید قطع نمی‌گردد و باز هم افراد،

## ۹۶ ■ جنگ قره‌باغ

مورد آزار قرار گرفته و خودروها خرد می‌گردند، علت اجرا نشدن آن فرامین، باید مورد بررسی قرار گیرد. باید با قلدرهای ارمنی که با سلاح‌های مدرن مسلح شده‌اند قاطعانه مبارزه کرد. هنگام بازرسی از روستاهای ارمنی نشین همسایه، چقدر سلاح آتشین و مواد منفجره و آتش‌زا پیدا شده بود. سؤال می‌شود: آن‌ها را با چه هدفی به اینجا آورده بودند؟

مدتی بعد، گله‌های ما و همچنین همسایگانمان، به بیلاق برده خواهد شد. راه‌های بیلاق از «آق‌دره»، «عسگران» و «مارتونی» می‌گذرد. سال گذشته به اهالی سر به زیر این مناطق، چند بار حمله گردیده و رمه‌های برّه و گوسفند به یغما رفت. تشکیلات ذیربط از هم‌اکنون باید تدابیر جدی اندیشیده و با اجرا کردن آن‌ها، امنیت اهالی را تأمین نمایند.

مردم مطرح هستند: پایان شب سیه سپید است. موقع‌اش فرا خواهد رسید و این سختی‌ها و ناراحتی‌ها به پایان خواهد آمد، توده‌های ارمنی، خوب را از بد و حق را از ناحق، تمیز خواهند داد...



## روزهای پرهیجان در مرز

... به محل حادثه می‌رویم. از روستای «سادینلی» خبر هیجان‌انگیزی دریافت شده است. آرامنه ریش‌دار، روستا را زیر آتش گرفته بودند. «جوانشیر ابراهیم‌اوف»، چوپان کلخوز «اسماعیل میرزایوف» کشته شده است.

همسفرانم، «حسن ایمانوف» دادستان بخش، «علی‌اصغر علی‌اوف» رئیس شعبه امور داخلی بخش و «الکساندر پتروف» فرمانده نظامی لاجین، بی‌صبرانه، گاه به راست و گاه به چپ نگاه کرده، راننده را به شتاب وامی‌داشتند. آن‌ها به این راه کوهستانی پرخطر و ناهنجار، آشنایی زیادی دارند. مجبور می‌شدیم که زودزود، از پیچ‌های تند، گذرگاه‌های پربرف و جنگل‌های انبوه عبور کنیم. روز هم، نیمه شب هم.

روستای «سادینلی» با بخش «گوروس» ارمنستان، هم‌مرز است. کشتزارها، مزارع دامداری، چراگاه‌ها، متصل به هم قرار گرفته‌اند. چوپان «ج. ابراهیم‌اوف» نیز در مرتع، هنگام چرانیدن احشام کشته شده بود، در خاک خود، در اراضی کلخوز خود قلدرهای ارمنی، تخمیناً یک کیلومتر از مرز جلوتر آمده و همین حادثه خونین را به وجود آورده بودند.

طول مرز لاجین، با بخش‌های «گوروس» و «سیسیان»، ۱۲۰ کیلومتر است. در طول مرز، ۱۵ آبادی و ۴۰ روستا قرار گرفته است. در این اواخر، اشتغال به کشت و زرع در اینجا، به راحتی، ممکن نیست. قلدرهای ریش‌دار، چشم‌شان، به هر کسی که می‌افتد تیراندازی می‌کنند و احشام را دزدیده و می‌برند. بنابراین، اراضی همجوار مرز، توان گفت که بدون استفاده مانده است.

از کوچه‌های روستای «سادینلی» عبور می‌کنیم. به نظر می‌رسد که این روستای کوچک کوهستانی، تازه روزهای جنگ و گریز را پشت سر گذاشته است. در هر قدم، نشانه‌ای از درگیری‌ها دیده می‌شود، در بعضی منازل، جای گلوله‌ها بر روی درها، پنجره‌ها و درختان حیاط باقی مانده است. در راه‌های وسط روستا، با افرادی که در مقابل خانه‌ها با علایق روزمره‌شان مشغول هستند، مواجه می‌شویم. گرچه در چهره‌هایشان، حالت انتظار و نگرانی هویداست،

لکن از ما با تبسم استقبال می‌کنند. ولی یکی از جوانان، نمی‌تواند اعصابش را کنترل کند: - شما هم بلدید که بیایید ما را سؤال پیچ کنید. با صحبت‌های پوچ، کار از پیش نمی‌رود، ما کمک لازم داریم...

از سخنان تند این پسر سیه‌چرده که جای سیبلش، تازه سبز می‌شد، هیچ یک از ماها نرنجیدیم. برعکس با ضربان‌های قلبش که به سرعت می‌زد، همراه شدیم.

ولی بی‌حوصلگی وی، به ریش سفیدان برخورد کرده بود. پسره نتوانست نگاه‌های سرزنش‌بار آن‌ها را تحمل کند، سرش را پایین انداخته از آنجا دور شد.

«علی میرزایوف» با گفتن بچه‌ها، به دلتان نگیرید، عذرخواهی نموده و اضافه کرد، در اصل جای نکوهش نیست. شب و روز نداریم. گاه‌آ چند روز، لباس از تنمان کنده نمی‌شود. هر روز و هر ساعت، در انتظار حمله آرامنه ریش‌دار، به سر می‌بریم. راستش، از زندگی پراضطراب، به تنگ آمده‌ایم.

ریش سفید «سادیلی»، با قطع سخنانش، دیدگانش را به کوه‌هایی که در بالای روستا قرار گرفته می‌گرداند. در چهره چین و چروک خورده‌اش، متانت هم هست، انتظار و دلواپسی هم. او می‌گوید: علیرغم تهدیدات، حملات و زد و خورد‌های بی‌وقفه، حتی یک خانواده هم، از روستاهای مرزی، کوچ نکرده است.

سپس «فرهاد الله‌وثردیف صدر کلخوزا. میرزایوف» صحبت را این چنین ادامه می‌دهد: به محض این که آرامش نسبی مستقر می‌گردد، به مزارع رفته و کارهایمان را انجام می‌دهیم. دست کشاورزان و دامداران مان از کار سرد نشده است.

در روستای جیجیملی پایین، پیرمردی اظهار می‌دارد:

به خاک، مادر می‌گوییم. مادر را نمی‌شود طرد کرد. «عموموسی» با حفظ متانت، با وقار سخن می‌گوید: منظور همسایگان مان روشن است. می‌خواهند ما را فراری داده و موطن مان را تصاحب نمایند. لکن هیچ وقت به این هدف‌شان نخواهند رسید. هیچ کسی نمی‌تواند ما را از سرزمینی که نیاکان مان در آنجا زیسته‌اند، جدا کند. عاقله مردان خلق ارمنی، بالاخره باید، این واقعیت را درک کنند.

«رجب رجب‌اوف» هم با همین قاطعیت، به صدا در می‌آید:

«در عرض این سه سال، از طرف ما حتی یک بار هم، به سوی همسایگان، تیراندازی نشده است. سرمان را پایین انداخته و کارمان را انجام می‌دهیم. خلع سلاح و سر جای خود نشانندن قلدرها، وظیفه ارگان‌های دولتی و ارتش است. اگر نمی‌توانند از عهده‌ی او باش برآیند و

## روزهای پرهیجان در مرز ■ ۹۹

یا نمی خواهند برآیند، به صراحت بگویند ما هم عاجز نیستیم، در مورد خود، چاره‌جویی می‌کنیم.»

راه‌مان به سوی سواحل «هکری» است. از اینجا، از «آئری قایا» به آن طرف، مرز آغاز می‌گردد. در این سوی رودخانه، «لاچین» و در آن سو، «گوروس» قرار گرفته است. قصبه «قایغی» در اینجا احداث گردیده است. راستش، گمان می‌کردیم که در احداث قصبه، تکاپو و ازدحام خواهیم دید. ولی نه با یک معمار مواجه شدیم و نه یک مکانیک ماشین دیدیم.

هنگام نهادن سنگ پی «قصبه» می‌گفتند: تا پایان سال ۱۹۸۹ مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت. انصافاً روزهای اول، پیشرفت کار بد نبود. ولی سپس قول‌شان را از یاد بردند. هم اهالی «قایغی»، هم مسئولان بخش و هم ادارات شهرسازی جمهوری...

از اتحاد، غیرت و حس ملی با دهان پر صحبت می‌کنیم. ولی هنگامی که پا به مرحله عمل می‌گذاریم... چشم انداز تأسف‌بار کنونی قصبه «قایغی» که برای کوچندگان از ارمنستان ساخته می‌شود، بهترین مثال، بر این واقعیت است.

چند ماه است که بر وضعیت لاجین، مأموران وزارت کشور شوروی نظارت می‌نمایند. درباره مصادره سلاح‌ها و ابزار جنگی و تحویل داوطلبانه آن‌ها تدابیری به مرحله اجرا درآمده است. علیرغم اعلام وضعیت فوق‌العاده در بخش همسایه «گوروس»، دسته‌های مسلح، شب و روز، در طول مرز گشت زده و مزاحم می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که در آنجا یا به دستورات حکومت نظامی اعتناء نمی‌شود، یا سپاهیان نمی‌توانند از پس ریش‌دارها بریایند.

از «الکساندر پتروف»، فرمانده نظامی «لاچین» خواهش کردیم که درباره وضعیت موجود توضیحی بدهد. او گفت:

«راستش، به علت این که در «گوروس» نبوده‌ام، نمی‌توانم اظهار نظر مشخصی بکنم. لکن این هست که حرکات قلدرهای ارمنی، نه تنها اهالی «لاچین»، بلکه ما سپاهی‌ها را هم به ستوه آورده است. تدابیر قاطعی لازم است که اهالی بتوانند، در سرزمین خود با آرامش و امنیت زندگی کنند.

«ایمانوف» دادستان «لاچین» با گفتن این که تاکنون ۲۸ جنایت، در رابطه با مناسبات ملت‌ها رخ داده، وارد صحبت شد و اضافه کرد، همه جنایات نیز کار آرامنه افراطی بوده است. طرف «گوروس» هم، در پیدا کردن جنایتکاران، از هر لحاظ مانع ایجاد می‌کند. علیرغم بارها مراجعت به سازمان‌های ذیربط، تدبیر مؤثری به کار بسته نشده است.

به زودی، احشام، به بیلاق برده خواهد شد. بیلاق‌هایی که در مرز ارمنستان واقع شده‌اند،

## ۱۰۰ ■ جنگ قره‌باغ

باید از طرف ارگان‌های مسئول، مورد بازرسی و نظارت جدی قرار گیرد. از دست قلدرها هرچه بگویید برمی‌آید.

ناراحتی بی‌خود نیست. در مرز «لاچین-گوروس»، زودزود انفجار رخ می‌دهد. تا دیر نشده، باید با اندیشیدن تدابیر جدی، جلوی بدبختی‌های جدید را گرفت.

روستاهای مرزی را، هم با ناراحتی و هم با اطمینان ترک می‌کنیم. جای خوشبختی است که در «لاچین»، بر روی هر وجب خاک مان، فرزندان غیور و جسوری زندگی می‌کنند که از سرزمین‌شان، مثل مردمک چشم‌شان حراست می‌نمایند...

## خوجالی شهر امید است

از «آق‌دام» تا «خوجالی» با ماشین، حداکثر ۶-۵ دقیقه راه است. لکن درست سه سال است که این راه، هم برای قره‌باغی‌ها و هم برای مهمانان، تبدیل به سخت‌ترین و طولانی‌ترین راه دنیا شده است. راه ۶-۵ دقیقه‌ای را نیم‌ساعته و گاه‌به‌گاه به زحمت یک ساعته می‌روی: از چهار نقطه، گذشتن از پست‌های نظامی لازم است. سربازان سهمناک مسلسل به دست، دستورات حکومت نظامی را به دقت اجرا می‌کنند. مدارک را بازرسی و در مورد مقصد و این‌که مسافر کجا می‌رود، حساس‌تر می‌شوند. این بار هم، چنین شد. در آخرین پست هم... ستوان زردچهره، با تردید، سرش را تکان داد و گفت:

- به نظر می‌رسد، شما اشتباه می‌کنید. به نام «خوجالی»، شهر نیست. روستا هست. بین، از اینجا به سمت راست می‌پیچید، جمعاً سه کیلومتر می‌شود...

به ستوان، دیگر چیزی نگفتم. در اصل، حرفی هم برای گفتن نداشتم. به سادگی با حالت پشیمانی، به رویش نگاه کردم: می‌بینی آیا این تنها ستوان است که شهر بودن خوجالی را نمی‌داند؟

از تصمیم هیئت‌رئیس شورای عالی جمهوری آذربایجان، مبنی بر نگهداشتن اسم اولیه «خوجالی» و داخل کردن آن، به جرگه شهرهای دارای بخش‌های تابعه، چند ماه می‌گذرد.

یقیناً افرادی هم پیدا می‌شوند که ما را نکوهش کنند: «وقت خیلی کم است، در عرض چند ماه که نمی‌شود شهر ساخت؟» در اصل هم این‌ها فقط ظاهر قضیه هستند. بر طبق لوایح یکدستی، به اتمام رساندن خانه‌های مسکونی، نه در عرض دو سه ماه، بلکه در یک ماه ممکن است. این یک، ثانیاً به ساختمان‌هایی که پی آن‌ها دو سال پیش ریخته شده، چه می‌گویید؟ ساختن و به پایان بردن آن‌ها که به موقع امکان‌پذیر بود!...

با «ائلمان محمدوف» صدر شورای شهر «خوجالی» زیاد دیدار کرده‌ایم: در کشتزارهای غله، باغات انگور و مزارع دامداری. اینک صحبت‌مان را در اتاق کار او ادامه می‌دهیم. با بی‌میلی

رضایت می دهد. دو اتاق یک ساختمان کهنه، تنگ و نامتناسب را نشان داده و می گوید: «اینجا محل استقرار شورای شهر است.»

به علت تردیدهای او، هم‌اکنون پی بردیم. با خود گفتیم، معلوم نیست که ۱۰ نفر اعضای شورای شهر، چگونه در این دو اتاق جا می گیرند؟

خواستیم که راهمان را از جلوی شعبه آموزش و پرورش، گروه میلشیا و بانک رهنی بپندازیم. لکن نگو که این ادارات و مؤسسات، فقط اسماً وجود دارند. به علت نبودن ساختمان‌های مناسب، سازمان دادن کار، ممکن نیست، افراد را در کوچه، خانه و حیاط پذیرفتن، صحبت نمودن و راهنمایی کردن لازم می آید.

در حال حاضر، تعداد ساکنان «خوجالی»، بیش از چهار هزار نفر است. به غیر از آن، وضعیت که از نظر خانه مسکونی، سخت بود، پس از آمدن آواره‌ها، سخت‌تر شده است. به ویژه، پس از آن که «خوجالی»، از نظر تقسیمات کشوری، به شهر تبدیل شده، مهم‌ترین وظیفه، سرعت بخشیدن به ساختمان‌سازی و ماندن اهالی در اینجا و اسکان یافتن آنهاست. در این زمینه، کارهای مشخصی انجام می‌گردد، مثلاً برای احداث خانه مسکونی، به دوست خانواده، زمین واگذار شده است. از این تعداد، فقط ۵۰ خانوار توانسته‌اند ساختمان‌شان را به پایان برسانند. بقیه نیز... به علت کمبود مصالح ساختمانی، فعلاً کار ساخت را شروع نکرده‌اند.

به نظر می‌رسد، با در نظر گرفتن این نیازها، اداره مسکن «گنجه»، ساختن ۱۴۰ واحد مسکونی را در «خوجالی» به عهده گرفته است. چنین پیش‌بینی شده است که این پروژه، تا پایان سال جاری، مورد بهره‌برداری قرار گیرد. لکن در حال حاضر، یک منزل هم حاضر نیست. اگر معماران، کار را با این سرعت ادامه بدهند، مشکل بتواند به وعده‌هایشان عمل کنند.

سخن دایمانه‌ای از پدرانمان هست: «زیاد هستند که جان‌جان می‌گویند...» پس از آن که «خوجالی»، نام شهر بر خود گرفت، اکثر شهرها، بخش‌ها و مؤسسات بزرگ ساختمانی، برای انجام یک سری پروژه‌های ساختمانی در کوتاه‌مدت در «خوجالی» وعده‌ها دادند. روزها و ماه‌ها می‌گذرد... لکن آن‌هایی که به حرکت درآمده و آستین‌ها را بالا زده و کار مشخصی انجام دهند و گام‌های واقعی بردارند، تعدادشان خیلی کم است. اگر نمایندگان شهر «علی بایراملی» ساختن ۱۰ خانه مسکونی، بخش «کوردمیر» ۵ خانه، بخش «زرداب» ۴ خانه را در «خوجالی» تعهد کرده‌اند، فعلاً هیچ خبری نیست. بخش کیروف، احداث و تحویل ساختمان برای شورای شهر، بخش قویا هم ساختن باشگاه و سالن ورزشی را به عهده گرفته‌اند، لکن از آن‌ها هم خبری نیست: نه یکی می‌آید و نه کسی که سنگی روی سنگ بگذارد.

### خوجالی شهر امید است ■ ۱۰۳

در حال حاضر، در شهرهای بزرگ، مراکز بخش‌ها و حتی در بسیاری از روستاها هم، مهمانسرا هست. لکن در «خوجالی» که از قدیم، پذیرای مهمان‌ها بوده، نه در گذشته و نه از موقعی که به شهر تبدیل شده، کسی نبوده است که به فکر ساختن مهمانسرای باشد. استادیوم هم که مثل آن، ناقص مانده است. در حال حاضر، جمعاً در این شهر، دو مدرسه عمومی دایر است. هر دو هم، دونوبته کار می‌کنند. دانش‌آموزان مجبور هستند، سه نفری بنشینند. با در نظر گرفتن نیازهای جدی، احداث ساختمان دبیرستانی با ظرفیت پذیرش ۶۲۴ محصل آغاز شده است. یک گروه دانشجو - عمرانی، به نام «ختان» نیز برای کمک به این پروژه جلب شده است. ولی متأسفانه سرعت کارهای ساختمانی، رضایت‌بخش نیست. آخر باید در نظر گرفت که به سپتامبر، چیزی مانده است.

در سال ۱۹۸۸، در «خوجالی»، اداره مستقل مسکن تأسیس گردید. هدف هم، تسریع و هماهنگی، در احداث منازل مسکونی و ساختمان‌های اداری بود. انصافاً کار، در اوایل، خوب پیش می‌رفت. لکن بعدها، به علت رخنه سستی‌های بی‌اساس، پراکندگی و هرج و مرج حاکم گردید. شگفت‌آور است که اداره، کارهای ساختمانی را در «خوجالی» ناتمام گذاشته و در نقاط دیگر کار می‌کند. معلوم نیست، چه موقعی، وعده‌های «مبارز علی‌اوف» رئیس این اداره، جامه عمل خواهد پوشید.

البته، با همه این‌ها، در این فکر نیستیم که بر روی کارهایی که در «خوجالی» انجام شده، خط بطلان بکشیم. چون وزارتخانه، اداره کل و بخش‌هایی هم هستند که به وعده‌ها و تعهدات خود وجداناً عمل کرده‌اند. هنگامی که در «خوجالی» بودیم، با «احتراف محمودوف» معاون وزیر مسکن جمهوری دیدار کردیم. یک پای او در «خوجالی» است. اطلاع یافتیم که در اینجا ساختمان مناسبی برای اداره مسکن ساخته می‌شود. احداث ساختمان را هم وزارتخانه به عهده گرفته است. در حال حاضر، زمین برای ساختمان، اختصاص داده شده و کار به سرعت ادامه دارد.

از وزارتخانه‌های بهداری و آموزش، سخنان خوشحال‌کننده‌ای شنیدیم. مثلاً وزارت بهداری، در کوتاه‌مدت، در اینجا، شبکه بهداری و خانه پزشک، دایر کرده و آن‌ها را با تجهیزات مدرن، مجهز نموده است. همه این اقدامات، از سوی اهالی محل، با شادمانی، مورد استقبال قرار گرفته است.

در شهر «خوجالی»، توان گفت که مسئله بیکاری، حل شده است. و این مهم، اساساً با تأسیس شعبه‌های ادارات کل و اتحادیه‌ها عملی گردیده است. فاز اول کارخانه بافندگی اتحادیه

تولیدات ابریشم شکی، در «خوجالی» خیلی وقت است که آغاز به کار کرده است. در حال حاضر، نزدیک به ۲۰۰ نفر کارگر در اینجا مشغول به کار هستند. در نظر است که به زودی فاز دوم و سوم کارخانه نیز راه‌اندازی گردد. در آن صورت، تعداد کارکنان کارخانه به ۷۵۰ الی ۸۰۰ نفر خواهد رسید.

چند ماه است که در «خوجالی»، قرارگاه خصوصی به ریاست «زلفی حاجی اوف»، معاون نخست‌وزیر جمهوری آذربایجان تشکیل شده است. هدف، قبل از هر چیز این است که روند کارهای ساختمانی، زیر نظارت جدی قرار گرفته، نیروها و تلاش‌ها هر چه بیشتر هماهنگ گردد.

از نوباوگی، با «خوجالی» آشنا هستم: تمام کوچه‌ها، پس‌کوچه‌ها و خانه‌هایش را می‌شناسم. راستش را بگویم که گذشته، با هیچ چیز، متفاوت نمی‌شد. «آدیجه» یکی از روستاهایمان بود. در سفر اخیرم هم، به «خوجالی»، امید، ایمان و محبت عجیبی داشتم. آمدم، گشتم، دیدم و در آن نیز در دفتر یادداشت‌م، سخنان ستوان زردچهره، بیدار شد. اگر قلبم با غم و تأسف عمیقی هم بطید، به ستوان حق دادم. آخر، ما کدام یک از ثروت‌های مادی و معنوی بی‌نظیری را که دارا هستیم، به طور شایسته شناسانده‌ایم؟ آن هم شهر «خوجالی» را که دیروز تأسیس شده است. امروز شهر «خوجالی» یکی از مناطق بزرگ آذری‌نشین «قره‌باغ کوهستانی» است که در وسط «خان‌کندی» و «عسگران» قرار گرفته است. خانه به خانه و کوچه به کوچه بزرگ شده و زیباتر می‌گردد. تنها افرادی نیستند که در آغوش آن زندگی می‌کنند، ساختمان‌های احداث شده، درخت‌های کاشته شده و چشمه‌های جاری شده هم، محکم به این دیار، پای فشرده و به فردا با امید و افتخار سرک می‌کشند. بیاید، این کار مفید اجتماعی را که شروع کرده‌ایم، بیشتر سرعت بخشیده و از پای ننشینیم: تو هم، من هم، او هم، همه‌مان...

آخر «خوجالی»، تنها شهر، به معنای جغرافیایی آن نیست...

«خوجالی»، شهر امید و تکیه‌گاه هم هست<sup>(۱)</sup>...

ژوئن ۱۹۹۰

۱- شب ۲۶ فوریه ۱۹۹۲ نیروهای مسلح ارمنه به کمک هنگ شماره ۱۳۶۶ ارتش روسیه مستقر در «خان‌کندی»، با استفاده از تکنیک جنگی و بی‌رحمانه‌ترین روش‌ها، شهر «خوجالی» آذربایجان را اشغال کردند. در جریان تحقیقات، دو هزار نفر از آسیب‌دیدگان و شاهدان مورد بازپرسی قرار گرفتند. طبق آمار مقدماتی، بر اثر این فاجعه، ۲۸۲ نفر از ساکنان غیرنظامی کشته، بیش از ۳۰۰ نفر مجروح شده و صد نفر مفقودالامر شده‌اند. طبق آمار موجود ۳۰ نفر هنوز هم در دست ارمنه‌گروگان هستند. در اثر این عمل وحشیانه اشغالگران ارمنی، به املاک شخصی و تقریباً صد مؤسسه دولتی، خسارات اقتصادی به مبلغ میبازدها روبل وارد گردیده است.

(راديو باکو ۱۳۷۱/۱۲/۶)



## راه‌های ییلاق، از قره‌باغ کوهستانی می‌گذرد...

همه ساله، گله‌های احشام بیش از ۲۰ بخش آذربایجان، در ییلاق‌های «لاچین - کلبجر» پرورده می‌شوند. خیلی وقت است که نفس داغ تابستان، چوپان‌ها را به ستوه آورده است، امروز و فردا ایلات به ییلاق خواهند آمد. راه‌های ییلاق هم، اساساً از اراضی «قره‌باغ کوهستانی»، از مناطق «آق‌دره»، «عسگران» و «مارتونی» می‌گذرد. چوپان‌ها و خانواده‌هایشان، در حالت هیجان و انتظار به سر می‌برند: وضعیت راه‌ها چگونه است، آیا آرامش و امنیت، تأمین شده است؟ صحیح و سالم رفتن و به مقصد رسیدن ممکن خواهد بود؟

... «خاسای قلی اوف»، نزدیک به سی سال است که چوپان است. زندگی‌اش را در ییلاق، قشلاق و راه‌های کوهستانی گذرانده است. لکن پانز سال گذشته را به هیچ وجه، نمی‌تواند فراموش کند.

از زمان پدرانمان، از ییلاق و قشلاق و راه کنارگذر «خان‌کندی» رفت و آمد کرده‌ایم. پارسال نیز علیرغم ناراحتی‌ها و تهدیدات و حملاتی که در راه‌ها رخ می‌دهد، راه‌مان را گرفتیم و آمدیم. در نزدیکی «خان‌کندی»... اوباش مسلح، ناگهان حمله کردند و گله را پس از تقسیم، به یغما بردند. هر چقدر هم تلاش کردیم و به اینجا و آنجا شکایت نمودیم، نتیجه‌ای نداد. ببینیم، امسال برسرمان چه خواهد آمد...

ناراحتی چوپان مجرب، نامعقول نیست. به یغما رفتن اموال مردم که با هزاران زحمت پرورده و با مراقبت تکثیر کرده، بد جوری، در روحیه‌اش، تأثیر گذاشته است. اطلاع یافتیم که در پانز سال گذشته، هنگامی که دامداران «سووخوزج. حسینوف» از توابع «آق‌دام» به قصد جلگه، از کوه پایین می‌آمدند، قلدرهای ارمنی با هجوم به آن‌ها، ۳۸۶ رأس بره و گوسفندشان را برده بودند. این رقم، تنها مربوط به یک آبادی است. حرکات قلدری و خودسری، بارها در

## ۱۰۶ ■ جنگ قره‌باغ

راه‌های کوچ‌رو تکرار شده بود.

عده‌ای از چوپان‌ها، با دیدن این وضعیت، مجبور شده بودند که از راه «لاچین - قبادلی» بیایند. در نتیجه راهشان خیلی دور شده بود. متخصصان، دقیق حساب کرده بودند: به علت دور افتادن راه‌ها، تعداد تلفات احشام، تنها از آبادی‌های بخش «آق‌دام»، بیش از ۲۵۰۰ رأس بوده است.

مسئولان ارگان‌های حزبی، شورایی و اقتصادی «آق‌دام»، «بردع»، «آغ‌جابدیغ»، «میریشیر» و دیگر بخش‌ها با فرماندهان حکومت‌های نظامی دیدار و خواستار اجرای تدابیر امنیتی در راه‌های ییلاقی گردیده بودند. اگر بخواهیم به صراحت بگوییم، فکرهای مختلفی هست: یکی احشام را با ماشین بردن و دیگری با تقویت نظارت، از راه همیشگی رفتن را پیشنهاد می‌کند، آن دیگری راه «لاچین - قبادلی» را ترجیح می‌دهد. بدین ترتیب، وقت فرا می‌رسد. به زودی، رمه‌های بزه و گوسفند، تاب گرمای شدید را نیاورده، تب کرده و بیمار خواهند شد.

این را هم اضافه کنیم که علیرغم بارها نوشتن و گفتن، یک سری مشکلات مهم راه‌های ییلاق، هنوز هم، حل نشده باقی مانده است. مثلاً راه کوچ از قشلاق تا ییلاق‌ها، از راه ماشین‌رویی می‌گذرد که از هر دو طرف، محصور است. در حالی که بنا بر آموزش‌های مربوطه، در قسمت‌های معین، راه کوچ‌رو، دایر کردن اقامتگاه‌های موقتی، ضروری است. چوپان‌ها و خانواده‌هایشان که شب و روز بی‌خواب مانده‌اند، لاقل، مدت اندکی، استراحت می‌کنند. اینک نیز... از یک طرف، تهدیدات و حملات ارمنی‌های ریش‌دار و از طرف دیگر راه‌ها در این وضعیت...

درباره یکی دیگر از نگرانی‌های چوپان‌ها، معلوم است که مناطق ییلاقی، اساساً در مرز ارمنستان قرار گرفته است. اگر در نظر بگیریم که همین مرز ۶-۵ ماه است که بدون کنترل است، آن وقت، موقعیت آن مناطق روشن می‌گردد. چون از امنه افراطی، به همه گونه، نامردی و فتنه و فساد، دست می‌زنند. آن‌ها در مرز «لاچین - گوروس» نیز، چند بار در راه‌ها مین‌گذاری کرده‌اند، که چقدر ماشین منفجر شده و انسان‌های بی‌گناه زخمی گردیده‌اند. به هر حال، مناطق ییلاقی، باید کنترل جدی گردیده و در این راستا تدابیر مشخصی به مرحله اجرا درآید.

در این روزها، در راه‌های «آق‌دام - شوشا» و «میریشیر - کلبجر»، باز هم ماشین‌ها خرد گردیده و انسان‌ها کتک خورده و تحقیر می‌شوند. تهدید، حمله و درگیری قطع نمی‌شود. چوپان‌ها در یک همچو وضعیتی، طی طریق می‌کنند. فرماندهی حکومت نظامی و میلیشیاها باید امنیت آن‌ها را تأمین نمایند.

## روزی در «مانیکلی»

در این سال‌ها، روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی چه‌ها که ندیدند: وحشت، تهدید، حمله، درگیری و مرگ... پس از قطع ارتباط با مراکز بخش، از محصولات عادی ارزاق گرفته تا مصالح ساختمانی و سوخت، ارسال قطع گردیده، و در اصل، این روستاها، محاصره اقتصادی گشتند. خانواده‌هایی بودند که ماه‌ها و حتی سال‌ها، روی وسایل زندگی ندیدند. در این اواخر، مثل این که وضعیّت دارد بهتر می‌شود. در روستاهای آذری‌نشین، آبادی‌های دیگری احداث می‌شود. این آبادی‌ها، در بخش آق‌دره نیز تأسیس می‌گردد: کلخوزهایی به نام‌های «شهریار»، «خودی محمدوف»، «صمد وورغون» و «م. ف. آخوندوف». صحبت‌مان درباره کلخوز «صمد وورغون» و روستای همجوار آن «مانیکلی» است.

... رگبار بهاری، در نزدیکی‌های «آیری‌قایا» در راه تند کوهستانی که از کمره گردنه جنگلی امتداد می‌یابد، بر سرمان فرو ریخت. اندکی بعد، تگرگ شروع شد. برف پاک‌کن‌ها، اگر چه به آرامی کار می‌کردند، لکن دیدن جلو، ممکن نبود. راننده جوان که ناراحتی از رخسارش هویدا بود، فرمان را کمی به راست، به طرف درخت گردو پیچاند. سیل پرقدرتی که از کوه‌ها جاری بود، اینجا را فرامی‌گرفت. همسفرمان، «عارف علی‌وف»، این مناطق را خوب می‌شناخت. به همین علت هم، به آرامی به شیشه بغلی ماشین تکیه داده، و به پایین، به درّه‌هایی که جولانگاه سیل بود نگاه کرده و به راننده که گاه به راست و گاه به چپ، سرک می‌کشید، دل و جرئت می‌داد، می‌گفت:

«طبیعت کوه‌ها چنین است، به زودی، ابرها پراکنده شده و آفتاب درخواهد آمد.»

به راستی، رگبار بهاری، همان گونه که ناگهانی شروع شده بود، ناگهانی هم قطع شده و آسمان صاف گردید. ماشین از راه خاکی ناهنجاری که از سینه کوه‌ها امتداد می‌یافت، گام به گام جلو می‌رفت. از آخرین گذرگاه هم گذشتیم. روستای «مانیکلی»، از اینجا به روشنی دیده می‌شد. زیبایی بی‌نظیر این روستای کوچک که با جنگل‌های انبوه و کوه‌های خشن احاطه شده بود، انسان را واله می‌کرد. خانه‌های روستا، درست روبروی گردنه‌های غیرقابل عبور و صخره‌های مرتفع، ساخته شده است. در قلب‌مان فوق‌العاده، احساس غیرقابل تکرار بیدار می‌گردد: در اینجا همانند خود این کوه‌ها، انسان‌هایی می‌توانند زندگی کنند که بلندهمت، مرد و جسور باشند.

«سلمان بابا»، ریش سفید روستای «مانیکلی»، از ما استقبال کرد. اهالی روستا همگی، در کار زراعت بودند. در دشت «گویملی» ذرت کاشته شده بود. در سوی دیگر، برای کشت سبزیجات و تره‌بار زمینه آماده می‌شد. «سلمان امیراصلان‌اوف» که سنش به ۱۲۰ سال رسیده است، با متانت صحبت می‌کند:

«چشمم را باز کرده و این کوه‌ها، دشت‌ها و چشمه‌های خنک را دیده‌ام. پدر و اجدادم نیز، در این سرزمین، ادامه حیات داده‌اند. در اینجا انسان‌هایی زندگی می‌کنند که بی‌آلایش و جوانمرد هستند و روحرف خود می‌ایستند. اگر همسایه‌های دیوار به دیوارمان، به نان و نمکی که سال‌ها، در یک سفره خورده‌ایم، خیانت هم بکنند، دست‌مان برای کار کردن، سرد نمی‌شود. چهره «عموسلمان» را احساس غریبی، سایه انداخته بود. که می‌داند، شاید هم، از جلوی چشمان پیرمرد، روزهای گذشته عمرش و خاطرات دوستانش که در این دیار، با آن‌ها روزگار گذرانده، می‌گذشت. آخر چگونه می‌شود، همه این‌ها را در یک آن فراموش کرد؟

با افراد زحمتکش روستای «مانیکلی»، در سرکارشان، دیدار و صحبت می‌کنیم. گویی بهار پربرکت امسال، برای آن‌ها، امید به ارمغان آورده و در نتیجه، ناراحتی و انتظارشان، اندکی تخفیف یافته است. همه با علایق روزمره‌شان زندگی می‌کنند. مکانیک، «ابوالفتح علی‌اوف» گفت:

نزدیک به سه سال است که بر سر دوراهی مانده‌ایم. نه از راه حلال می‌توانستیم، موجب‌مان را بگیریم و نه دستمان برای کار کردن دراز می‌شد. پس از جدایی آبادی‌مان، همه چیز، منظم‌تر شده است. امور زراعت و مسائل اجتماعی، در آستانه حل شدن است. لکن یکی از ناراحتی‌مان، هنوز باقی است. آن هم کمبود زمین در «کلخوز» است.

او حق داشت. اطلاع یافتیم که در «کلخوز صمد وورغون»، زمین مناسب، برای زراعت،

خیلی کم است. مسئله در اینجا است که قبلاً روستای «مانیکلی» با روستاهای ارمنی نشین «جانیاتاق» و «گولیئاتاق»، در یک «سووخوز» با هم بودند. صدها هکتار باغات انگور، کشتزارهای غله و مراتع، در اختیار آبادی بود. پس از حادثه معلوم، آرامنه روستاهای «جانیاتاق» و «گولیئاتاق»، همین زمین‌های مشترک را تصرف کردند. در حال حاضر، مساحت زمین‌هایی که در اختیار اهالی «مانیکلی» است، جمعاً ۲۷ هکتار می‌باشد. تعداد اهالی نیز نزدیک به ۹۰۰ نفر است. از طرف دیگر، ۲۰ خانواده هم، به روستای «مانیکلی» پناه آورده‌اند. تأمین شغلی آن‌ها یک طرف، مشکل مسکن‌شان، هنوز حل نشده است.

در کوچه‌های روستای «مانیکلی» می‌گردیم و چشم‌مان دنبال ساختمان‌های اداری «کلخوز»، خانه فرهنگ، شعبه ارتباطات و بیمارستان است. لکن صحبت در این زمینه، چندان ارزشی ندارد. چون سال‌های متمادی احداث ساختمان، برای ارگان‌های یاد شده، مورد توجه نبوده و توجه اساسی، به روستاهای «جانیاتاق» و «گولیئاتاق» معطوف شده است. گاز، آب آشامیدنی و تلفن نیست... «اژدر علی اکبروف» صدر کلخوز صمدوورغون اظهار داشت:

«من قبلاً هم در زمینه‌های مختلف آبادی تلاش کرده‌ام. سرمهندس و دبیر تشکیلات حزب بوده‌ام. درباره وضعیت اجتماعی غیرقابل تحمل روستا به صدر کلخوز و مسئولان بخش و حتی تشکیلات جمهوری اطلاع داده‌ام. اعتنایی نکرده‌اند. نتیجه‌اش هم این...»

«مانیکلی» از سه طرف، توسط روستاهای ارمنی نشین، احاطه شده است. تنها راه خروجیش، از روستای «قالایچیلار» از توابع «آق‌دام» می‌باشد. تا این اواخر، رفت و آمد، از این راه توأم با ناراحتی بود. اخیراً کار تسطیح انجام گردیده، لکن راه‌های ناهنجار کوهستانی، بیشتر به ترمیم جدی نیازمند است.

گفتیم که یکی از بزرگ‌ترین دل‌مشغولی‌های روستا، مسئله بیکاری است. اینک در نظر است که شعبه جدید وزارت صنایع سبک جمهوری، در اینجا دایر گردد. ولی کار احداث ساختمان، به تأخیر انداخته می‌شود.

لازم به یادآوری است که اخیراً برای پیشرفت سریع «مانیکلی»، وظایف، مشخص شده‌اند: ۶۰ هکتار از زمین‌های اطراف روستا، باید از خس و خاشاک و سنگ و کلوخ، پاکسازی گردیده و نزدیک به چهل خانه مسکونی، کلوپ، کتابخانه و خانه بهداشت ساخته شود. در هر صورت، کمک، ضروری است. اهالی «مانیکلی» در میتینگ، فریاد «قره‌باغ»، «قره‌باغ» برمی‌آورند، اما از جوانانی که دست به سیاه و سفید نمی‌زنند، به روستایشان دعوت می‌کنند.

اخیراً در بخش‌های «قره‌باغ کوهستانی»، پایگاه‌های کمیته تشکیلات جمهوری تشکیل شده.

است. در سطح منطقه «آق‌دره»، این پایگاه، در روستای «مانیکلی» تأسیس گردیده است، و «عارف علی‌اوف»، ریاست آن را برعهده دارد. او مدّت طولانی، در کمیته حزبی بخش «آق‌دره»، به عنوان دبیر دوّم، انجام وظیفه کرده است. به همین علت، به وضعیت اجتماعی و اقتصادی و مشکلات این منطقه آشنایی بیشتری دارد. روابط با وزارتخانه‌های مختلف و ادارات کلّ جمهوری و به نظم و قاعده درآوردن حمل ارزاق و مصالح ساختمانی و سوخت، مشکلات بی‌حد و حساب مربوط به آوارگان و دشواری‌های آبادی‌های جدیدالاحداث... در یک کلام اعضای پایگاه، شب و روز، در تلاش هستند. از اظهارات «ع. علی‌اوف»:

«مهم‌ترین کارمان، ایجاد رابطه حمل و نقل با روستاهای آذری‌نشین است. تقویت اقتصادی آبادی‌ها، ایجاد محل‌های جدید کاریابی و تسریع در روند کار احداث ساختمان‌های ارگان‌های اجتماعی، از برنامه‌های روزمرّه ماست. در صحبت‌ها و دیدارهایی که در «قره‌باغ کوهستانی»، از جمله در روستاهای آذری‌نشین منطقه «آق‌دره» داشتیم، یک حقیقت را هر چه عمیق‌تر حسّ می‌کنم: آن‌ها به سرزمینی که در آنجا چشم به جهان گشوده و رشد و نموّ کرده‌اند و ارواح مقدّس پدرانشان نیز چشم به آنجا دارند، علاقه‌شان روز به روز بیشتر می‌شود...»

... هنگام بازگشت، مسیرمان را از سرچشمه «میرزا» انداختیم. نسیم خنک بهاری می‌وزید. سایه کوه‌های بلند بالا و درختان بزرگ، دراز شده و به روی چشمه افتاده بود. از آب زلال چشمه، که مثل اشک چشم می‌نمود، به قدر کافی خوردیم. یکی از ریش‌سفیدان، دستش را جلو برده و با تأسف، سرش را تکان داد... و گفت:

«راهی است که به روستای «جانیا‌تاق» می‌رود. علف گرفته... همه‌مان، به آن سو نگاه کردیم. واقعاً هم، به علت قطع رفت و آمد، راه به زحمت دیده می‌شد. آب خنک چشمه میرزا هم از میان شکوفه‌های بهاری که تا زانو بالا آمده بود، جاری گردیده و به رودخانه پایینی می‌پیوست...»

## موقعیت هیجان آمیز در کوهها

چند روز است که دامداران کلخوزهای «م. ف. آخوندوف» و «ایستی بولاق»، احشام را به ییلاق «آلاگولر» که از سطح دریا سه هزار متر بلندتر است برده‌اند. ییلاق «آلاگولر» با بخش «واردنيس» ارمنستان هم‌مرز است. در نهم ژوئن، هنگام عصر، قلدراهای مسلح ارمنی، به محل اتراق چوپان‌ها هجوم برده و با مرعوب کردن آن‌ها، گله‌ها را تقسیم کرده و برده بودند. ریش‌دارها، ۵۴۷ رأس احشام کلخوز «م. ف. آخوندوف» و ۱۴۰۰ گوسفند کلخوز «ایستی بولاق» را غارت کرده بودند.

ارگان‌های حزبی، شورایی، اقتصادی، انتظامی و همچنین فرماندهی نظامی بخش «کلبجر»، برای ایجاد نظم و برگرداندن احشام به یغما رفته، تدابیری می‌اندیشند. ژنرال «گ. مالیوشکین»، نماینده فرمانده حکومت نظامی ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی»، با نمایندگان مهاجمین مسطح دیدار و اعلام کرده بود که در صورت عدم استرداد رمه‌ها، درباره اوپاش، تدابیر جدی به کار بسته خواهد شد.

در یازدهم ماه، صبح زود، آرامنه تندرو، جنایت دیگری را مرتکب شدند. بیش از ۵۰ نفر ریش‌دار مسلح، با هجوم به آبادی پشتیبانی‌کننده مجتمع گوشت و شیر، ۶۰۰ رأس گوسفند و ۲۰ رأس گاو را برده بودند. چوپان‌ها «بهادر جبرائیل‌اوف» و دو پسرش، ائلدار و علمدار، بر اثر اصابت گلوله، به شدت زخمی شده بودند. هر سه در بیمارستان «کلبجر» بستری گردیده و علیرغم تلاش‌های جدی پزشکان، ائلدار در گذشته بود.

این مسئله خصوصاً ایجاد ناراحتی می‌کند که هر دو حادثه در خاک ما، در اراضی بخش «کلبجر» رخ داده است. «مختارنجف‌اوف» دادستان بخش، ضمن صحبت درباره ماهیت قضیه، اظهار داشت:

«اینک تابستان است و ایلات در ییلاق هستند. مناطق ییلاقی نیز، در مرز ارمنستان قرار گرفته است. باید در نقاط مناسب، پاسگاه دایر شده و امنیت چوپان‌ها و خانواده‌هایشان تأمین گردد.»

**۱۱۲ ■ جنگ قره‌باغ**

جای تأسف است که تاکنون، هیچ‌کس، به فکر این تدبیر ضروری نبوده است.  
در کوه‌ها، شرایط هیجان‌انگیزی به وجود آمده است. اهالی محلّ و همچنین بیش از ۲۰  
چوپانی که گله‌های احشام را به ییلاق می‌برند، در انتظار و هیجان شدیدی به سر می‌برند: آیا این  
وضعیت، زیاد دوام خواهد کرد؟

ژوئن ۱۹۹۰



## حادثه در «ساری یئر»

در ییلاق‌های «کلبجر» و «لاچین»، هر روز، صدای گلوله شنیده می‌شود: دسته‌های مسلح ارمنی، به افراد بی‌گناهی که گله‌ها را به ییلاق‌ها می‌برند، حمله کرده و اموال مردم را به یغما می‌برند. به همین علت هم، در حال حاضر، نقاط مرزی، تحت نظارت نمایندگان گارد نظامی است.

در ۲۴ ماه، هنگام عصر، که سربازان با هلی‌کوپتر، مناطق ییلاقی را می‌گشتند، هنگام رسیدن به ییلاق «ساری‌یئر» با یک منظره غیرعادی روبرو می‌شوند. در پایین، در اراضی وسیع، ریش‌دارهای مسلح ایستاده‌اند، تعداد زیادی ماشین هست. جنایتکاران، مانع بر زمین نشستن هلی‌کوپتر گشته و پی در پی آتش می‌کنند. لکن خلبان‌های باتجربه، با کمک نظامیان، هلی‌کوپتر را بر روی زمین می‌نشانند. جنگ اصلی نیز، بعد از این آغاز می‌شود.

زد و خورد طول می‌کشد. نظامیان، ریش‌دارها را به طرف مرز ارمنستان فراری داده و دو تن از آنها را دستگیر می‌کنند. گلوله جنایتکاران بی‌نتیجه نبود: سه سرباز زخمی شدند. از منطقه زد و خورد، نزدیک به ۹۰۰ فشنگ مسلسل، مقدار زیادی مواد منفجره و آتش‌زا و تعدادی کارت شناسایی میلشیا و سرباز پیدا شده بود.

## وحشیگری

در ۲۱ ماه، قلدرهای ارمنی، یک جنایت دیگر نیز مرتکب شدند. دسته‌های مسلح، «کامل سلیم‌اوف» و پسرش «ائلچین سلیم‌اوف» از اهالی «کهنه‌کند» در منطقه «لاچین» را گرفته و زیر شکنجه به قتل‌شان رساندند.

در همان روز، آن‌ها موظف به چرانیدن گوسفندان بودند. پدر و دو پسرش، گله را به نزدیکی‌های مرتع «سیدلر» برده بودند. چراگاه «سیدلر» هم در نزدیکی اراضی بخش «هادروت» واقع شده است. جنایتکاران مسلح، در همین جا، آن‌ها را زیر نظر گرفته بودند. لاچین که در کنار گله ایستاده بود. پس از دیدن گرفتاری پدر و برادرش، از راه درّه، به صورت سینه‌خیز به زحمت، به روستا فرار کرده و داد و بیداد راه می‌اندازد...

اهالی با شگفتی و تغییر پرسیده بودند: اگر با وجود حکومت نظامی، این چنین بی‌بند و باری به وجود بیاید، ما به که و چه امید بندیم؟

## راهزنی

پس از استقرار حکومت نظامی، در «قره‌باغ کوهستانی» و بخش‌های پیرامون، اهالی تصور می‌کردند: دیگر بعد از این، به زد و خوردها، یورش‌ها و تهدیدها، نقطه پایان گذاشته شده و آرامش و امنیت انسان‌ها تأمین گردیده و رفت و آمد، به صورت عادی در خواهد آمد. متأسفانه تصور باطلی بود. علیرغم گشت تانک‌ها و زره‌پوش‌ها در جا‌ده‌ها و قیافه سهمناک سربازان مسلسل به دست، وضعیّت، باز هم وخیم است. در حملات و زد و خوردهای روزمره، ماشین‌ها خرد گردیده و احشام به سرقت می‌روند.

در ۱۳ ژوئن، آرامنه تندرو، حادثه دیگری آفریدند. آن‌ها در نزدیکی کارخانه الکتروتکنیک «خان‌کندی»، به اتوبوس مخصوص شماره ۹۹-۹۷ مؤسسه حمل و نقل شوشا حمله کردند. اتوبوس مسافربری تحت سرپرستی «نوفل مختاروف» از «آق‌دام» به شوشا می‌رفت. پس از اصابت ضربات سنگ و آجر، اتوبوس له گردیده و شیشه‌هایش خرد شده بود. خوشبختانه کسی متحمل خسارت نگردیده بود.

هر روز ماشین‌های آرامنه از «خان‌کندی» به «آق‌دره» و «مارتونی» می‌روند: مسافر و بار حمل می‌کنند. خودش هم، در اکثر اوقات، بدون همراهی نظامیان، تک‌تک، هر کس، هر وقت بخواهد... بی هیچ مانعی و بدون ترس و واهمه‌ای... از «میریشیر» به «کلبجر» و از «آق‌دام» به «شوشا» و «لاچین» هم، تنها با همراهی نمایندگان حکومت نظامی، رفت و آمد ممکن است. آن هم که با این وضعیّت... مقایسه‌ای عبرت‌آمیز و در عین حال دردناک است. این طور نیست؟...

ژوئن ۱۹۹۰

## پژواک

تصویب‌نامه شورای عالی جمهوری آذربایجان، مبنی بر استقرار نظم و آرامش، در بخش‌های مرزی مثل همه جا، در «کلبجر» و «لاچین» نیز، با رضایت کامل، مورد استقبال قرار گرفت.

... راه‌های ناهنجار کوهستانی، سر به فلک می‌کشد. قصبه «آب گرم» در پایین، مثل کف دست، دیده می‌شود. به سوی چشمه «جیغیرجیران» که به آن طرف دراز شده، می‌رود. راه‌هایی هم که به سربالایی «سلطان حیدر»، «یوزبولاق»، «گلین قایاسی»، «ساری یئر» می‌روند، از اینجا از بلندی‌های آب گرم می‌گذرند. در این فصل سال، در قصبه آب گرم و به طور کلی، در ییلاق‌های «لاچین - کلبجر»، بساط دیگری برپا می‌شد. در سرزمین نیاکان، آلاچیق‌ها برپا می‌گردید و گله‌های بَرّه و گوسفند، در سینه کوه‌ها، پخش می‌شدند.

لکن امسال، ییلاق‌ها بی‌کس مانده‌اند، و به جای آواز چوپان‌ها و هیاهوی انسان‌ها، صدای گلوله، به گوش می‌رسد. دسته‌های قلدر، در مناطقی که هم‌مرز با ارمنستان هستند می‌گردند. حملات و زد و خوردها قطع نمی‌گردد. گوسفند و بَرّه و رمه‌ها را می‌برند و مزارع را غارت می‌کنند.

در حال حاضر، گله‌های احشام، در اراضی بخش‌های «لاچین» و «کلبجر» هستند. چوپان‌ها هنوز، برای رفتن به ییلاق، جرئت نمی‌کنند. در اصل آن‌ها را هم نمی‌شود نکوهش کرد. چون در همین روزها، سرقت احشام در آبادی پشتیبانی‌کننده مجتمع گوشت و شیر کلخوزهای «م. ف. آخوندوف» و «ایستی بولاق» در منطقه «کلبجر» و زخمی شدن چوپان‌ها و حتی کشته شدن برخی از آنان، ایجاد تشویش کرده است.

درباره ایجاد پاسگاه در ییلاق‌ها چند ماه است که گفتگو جریان دارد. روزنامه کمونیست، در این باره سه بار، مطلب نوشته است. پس منتظر چه کسی هستیم و چرا؟ پس از وقوع حادثه و گذشتن آب از سد، به دست و پا افتادن و داد و بیداد راه انداختن، عادت دیرینه ماست.

## پژوای ■ ۱۱۷

«سووخوز لنین»، یکی از بزرگ‌ترین آبادی‌های پرورش گوسفند در بخش «لاچین» است. با «میرزا جباروف» سرچوپان این آبادی که عضو شورای عالی جمهوری است به صحبت می‌نشینیم:

«هم‌اکنون، می‌بایستی، ما در ییلاق‌های «سویوق بولاق»، «ایشیق‌لی»، «آیری قار» و «بوداقلی» مزارع دامداری داشتیم. اما عجالتاً رسیدن به آن ممکن نیست. ما نمی‌خواهیم اموال مردم را که با هزاران زحمت پرورده و تکثیر کرده‌ایم، به جانی‌ها بدهیم. تصویب‌نامه شورای عالی جمهوری آذربایجان، در عادی کردن وضعیت، گام جسورانه و کمک واقعی است. به همین علت هم، رضایت قلبی خود را نسبت به این سند، اعلام می‌کنیم.

سرهنگ «ماهر الیاس‌وف»، رئیس شعبه امور داخلی بخش «کلبجر» می‌گوید:

«تصویب‌نامه شورای عالی جمهوری آذربایجان، بالاخره به حملات، زد و خوردها و هرج و مرج سه ساله در نقاط مرزی پایان خواهد داد. در حال حاضر، مسئله مهم، پیاده کردن واقعی تصویب‌نامه است. باید در نظر گرفت که تنها چوپان‌های بیش از ۲۰ منطقه آذربایجان، بعد از این خواهند توانست، گله‌های خود را بدون مانع و ترس و واهمه، به ییلاق‌های مرزی ببرند.

ییلاق‌های سبز، چشمه‌های خنک، جاهای آلاچسیق‌ها که میراث نیاکان است و استراحتگاه‌های پربرکت موقتی رمه‌ها در مراتع، چشم به راه ساکنان قدیمی هستند. تدابیر قابل انتظار، به زودی به مرحله اجرا درخواهند آمد. تصویب‌نامه شورای عالی جمهوری آذربایجان، برای گفتن این سخنان حق می‌دهد.

ژوئن ۱۹۹۰

## شب طولانی

... بایستید! صدای پرطنینی، تاریکی شب را مثل شمشیر برید. راننده فوراً ماشین را نگه داشت. دو نفر در هیئت میلیشیا، هر کدام، از یک طرف جاّده، به خودرو نزدیک شدند.  
- بی احتیاطی می کنید. هر دو با هم به صدا درآمدند. آرامنه ریش دار، هم اکنون، راهی را که شما آمدید، بسته بودند...

اولین بار نبود که به روستای مرزی می آمدیم. تمام راه ها، پیچ ها، کوه ها و دشت هایش را می شناسیم. این را هم می دانستیم، راهی را که می آمدیم، در اراضی ما واقع شده است. حتی چراگاه هایی که از اینجا تا آن طرف امتداد یافته، جزو اراضی روستای «جینلی» و «سوخوزم». ف. آخوندوف» می باشد. در واقع، راه را درست آمده ایم. کسانی که از مرز گذشتند، باز هم، آرامنه او باش بوده اند.

رفقایم، «ذاکر محمدوف» دادستان بخش «آق دام» و «اصلاح پاشایوف» رئیس شعبه امور داخلی بخش، فوراً کم و کیف قضیه را فهمیدند. بنابراین از بیراهه به پایین، به طرف پاسگاه آمدیم. در اینجا اعضای میلیشیا و جوانان روستا منتظر ما بودند.

زیاد طول نکشید که از آن سوی راه خاکی، از داخل جنگل، پی در پی تیراندازی کردند. در مقام پاسخگویی از سمت عقب هم فشنگ ها به جولان درآمدند. گویی به این بند بودند: در بالا، پروژکتورهای قوی که در قلّه کوه های بلند، نصب شده بودند، همه جا را روشن کردند.

تازه به پاسگاه رسیده بودیم که از سمت روستای ارمنی نشین، از سه جهت، صدای آتش شنیده شد. سرهنگ «میلیشیا یلمار محمدوف»، ستوان «وکیل رستم اوف» و ساکنان روستایی که به کمک آمده بودند، «اللهوئردی قنبروف»، «عادل قلی اوف» و دیگران، برای بررسی وضعیت ایستادند. کمی بعد، صدای گلوله ها از مسافت خیلی نزدیک شنیده شد. از بالاسرمان، باران گلوله، به روستا می بارید. دیگر بیش از آن، معطلی جایز نبود. بنابراین آتش متقابل گشوده شد. زد و خورد، سه ساعت طول کشید. نزدیکی های صبح، بر اثر کمک میلیشیا و ساکنان روستا،

## شب طولانی ■ ۱۱۹

عقب نشانیدن آرامنه ریش‌دار ممکن گردید. همین شب، شبی که از ۲۰ تا ۲۱ ژوئیه گذشت، نه فقط برای من، بلکه برای همه کسانی که در آن درگیری شرکت داشتند، سخت‌ترین، وحشتناک‌ترین و طولانی‌ترین شب بود.

در کوچه‌های روستای «جینلی» قدم می‌زنیم. نشانه‌های زد و خوردهای شب گذشته، قدم به قدم دیده می‌شود. گلوله‌ها، تنه و شاخ و برگ درختان را سوراخ‌سوراخ کرده است. برگ‌ها توی کوچه‌ها ریخته‌اند. این برگ‌ها پاییزی نیست، برگ‌های زخمی است...

لازم به یادآوری است که این اولین بار نیست که آرامنه اوباش، به روستای «جینلی» حمله می‌کنند. در این اواخر، توان‌گفت که یورش، حمله و زد و خورد، هر روز تکرار می‌گردد. در پاییز سال گذشته هم، ساکنان «جینلی» سه نفر ارمنی مسلح را که به داخل روستا رخنه کرده بودند، گرفته و به شعبه امور داخلی بخش آورده بودند.

در «گولابلی»، «خیدیرلی»، «علی آقالی»، «قالایچیلار» و دیگر روستاهای مرزی هم، شرایط به شدت رو به وخامت گذاشته است. قلدرهای ارمنی، احشام را به سرقت می‌برند و با پراکندن شایعات مختلف، می‌خواهند مردم روستا بر اثر حمله و تهدید، به ستوه آمده و مجبور به مهاجرت گردند.

در روستای «خاچین دربند» با «موسی نصیب‌اوف» بازنشسته دیدار کردیم. نتوانست تعجب و حیرتش را پنهان کند:

«اگر در شرایط استقرار حکومت نظامی هم، هجوم، زد و خورد ادامه یابد، آن موقع ببینید وضعیت چگونه است؟ به صراحت بگویم که در این اواخر، امیدمان از همه جا قطع شده بود. ما خودمان هستیم که باید از خاک و امنیت روستایمان حراست کنیم.

«ذاکر محمدوف» دادستان بخش، از تدابیر اندیشیده شده، درباره تأمین امنیت اهالی روستا سخن می‌گوید:

«در ۱۵ روستای مرزی، پاسگاه‌هایی از نمایندگان ملیشیا دایر کرده‌ایم. البته، ما در این فکر نیستیم که به کسی تیراندازی و یا فردی را اذیت کنیم. فقط می‌خواهیم، موطنمان را از گزند آرامنه ریش‌دار مصون نگه داریم.»

از وی می‌پرسیم: در این سه سال، در رابطه با مناسبات ملی، چند فقره جنایت را رسیدگی کرده‌اید:

«بیشتر از بیست مورد. دادستان با تأسف، سرش را تکان می‌دهد. ولی مشکل در اینجاست که طرف ارمنی، نمی‌خواهد جنایتکاران را پیدا کرده و معرفی کند. مهم‌ترین علت بی‌کیفر ماندن

اوباش هم در اغلب موارد، همین است.»

دیروز عصر، به دادستانی و شعبه امور داخلی بخش، تلفن کردم. می‌خواستم بپرسم: روز گذشته، درگیری، حمله و حادثه رخ نداده است که؟ گفتند که همه در روستای «گولابلی» هستند. ریش‌دارها از طرف روستای «آقبولاغ» از توابع عسگران حمله کرده‌اند. این را هم بگوییم که در حال حاضر، در استراحتگاه «گولابلی»، صدها نفر در حال استراحت هستند. برای تأمین امنیت آن‌ها و حراست کردن از آرامش و راحتی انسان‌ها گاه‌ساعت‌ها و روزها بیدار ماندن لازم است. نگهبان بی‌هدف گفت: رفقای که به محل حادثه رفته‌اند، یقیناً صبح برخواهند گشت...

ژوئیه ۱۹۹۰



## اگر به خاک مادر می‌گوییم...

«کلبجر»، یکی از بخش‌های آذربایجان است که دارای سخت‌ترین شرایط جغرافیایی است. در ۱۳۰ کیلومتر دورتر واقع شدن، داشتن راه‌های ناهنجار کوهستانی و زمستان پربرف و بوران که ۶-۷ ماه طول می‌کشد و کمبود زمین مناسب، برای زراعت، یک سری مشکلات اقتصادی و اجتماعی جدی به وجود می‌آورد.

لکن سختی‌های بدتر از این‌ها هم هست. سه سال است که آرامنه تندرو، با ارتکاب جنایاتی، حیات اقتصادی، اجتماعی و معنوی این منطقه را بیش از پیش بحرانی‌تر کرده و ناراحتی را به نهایت رسانده‌اند. اهالی «کلبجر»، در طول این مدت، حقیقتاً با مژه‌هایشان آتش برداشته‌اند. منطقه، مدتی، محاصره اقتصادی شده بود. جنایتکاران مسلح، پس از بستن یگانه راه - راه آق دره - اهالی، ماه‌ها با هلی‌کوپتر رفت و آمد می‌کردند. راه‌های «کلبجر - لاجین» و «کلبجر - گنجه»، در این شرایط دشوار و غیرمنتظره به راه افتاد.

اکنون فصل پررفت و آمد ییلاق‌های «کلبجر» هست. رمه‌های احشام، بیش از بیست بخش جمهوری‌مان در «ده‌لی داغ»، «ساری یثر»، «گلین قایا» و دیگر ییلاق‌ها به سر می‌برند. هم‌اکنون نیز، دسته‌های مسلح آرامنه، هر روز به افراد غیرمسلح حمله کرده و اغنام را به سرقت می‌برند. چشمه‌های خنک که هماهنگ با بیایاتی‌های چوپان‌ها جاری می‌شوند، کوه‌های پربرف و دشت‌های پربرکت، از صدای گلوله‌ها مضمض می‌شوند.

بلی، بخش «کلبجر»، واقعاً در محاصره اقتصادی است. در آن سو، جنایتکاران ارمنستان و در این طرف هم، ریش‌دارهای «آق‌دره». فرزندان دیار کوهستان، شب و روز سرپا هستند. اگر انتظار، نگرانی و هیجان، به نهایت هم برسد، پاهایشان را به این سرزمین که در آن زاده و پرورده شده‌اند، هر چه محکم‌تر فشرده، زندگی و تلاش می‌کنند و به فردا با حس عمیق ایمان می‌نگرند. صحبت‌مان با «زاهد اسماعیل‌اوف»، دبیر کمیته حزب بخش نیز در همین زمینه است. با «نیکلای چتوئرکین»، فرمانده نظامی بخش، به استراحتگاه آب گرم رفته بودیم. راستش

## ۱۲۲ ■ جنگ قره‌باغ

قلبم درد گرفت. چون در گذشته، در این فصل سال، در آب گرم «گلین‌قایا» و «جیران پولاغی»، از انبوه جمعیت تکان خوردن ممکن نبود. در استراحتگاه آب گرم نیز، همزمان نزدیک به ۱۵۰۰ نفر، مورد مداوا قرار می‌گرفتند. ولی در حال حاضر، جمعاً ۶۰ نفر هست. من، البته نمی‌خواهم آن‌هایی را که نیامده‌اند، مذمت کنم. انسان، یک بار به دنیا می‌آید. هیچ کس نمی‌خواهد، خود را آماج گلوله قرار دهد.

لکن نمی‌شود، مسئله را از یاد برد. ما باید قدر دیارمان را هم بدانیم. خودتان تصوّر کنید. اگر رفت و آمد به منطقه مرزی کم‌گردد و افراد اندکی بیابند، این به نفع کیست؟ می‌خواهم بگویم که ما نمی‌توانیم سرزمین مان را بی‌صاحب بگذاریم. در حال حاضر، بیش از پیش، زود زود آمدن به این مناطق لازم است. بگذار تندروها، بالاخره بدانند که ما یک وجب از سرزمین نیاکانمان را به کسی نمی‌دهیم.

- جا دارد که مسئله‌ای را روشن کنیم: به طور کلی، از روستاهای مرزی، از «کلبجر» به دیگر نقاط هم کوچ کرده‌اند؟

- قطعاً نه. تنها راه اگر ماه‌ها هم بسته‌گردد و در حمل‌ارزاق و دیگر محصولات فاصله هم یفتد، توان گفت که یک نفر هم خانمانش را ترک نکرده است. در هنگام سختی و روز مبادا، در رفتن و پنهان شدن، و در سوراخ سنبه، وقت گذراندن، زبیده ما نیست.

کلبجر، دشواری‌های دیگری دارد که بر همگان روشن است. مهم‌ترین آن‌ها بیکاری است. مثالی بیاوریم. در حال حاضر، در این بخش، ۲۱ هزار نفر از اهالی، مستعد کار کردن هستند که ۱۵ هزار نفرشان بیکارند. کسانی که برای اسکان خانواده‌شان، سال‌ها در انتظار خانه مسکونی هستند، اگر به بخش‌های پایینی و یا شهرهای جمهوری و کشورمان رو می‌آورند، از دیگر مشکلات است. حساب کرده‌ایم، در حال حاضر ۲۵ هزار نفر از اهالی «کلبجر» در دیگر نقاط تلاش می‌کنند. در حالی که عوامل بالقوه اقتصادی و اجتماعی بخش، به قدر کافی غنی است. می‌خواهیم بگوییم که با بهره‌برداری از منابع موجود، می‌توان آن عده از اهالی را که ده‌ها سال است از موطنشان دور افتاده‌اند، مجدداً به این منطقه جلب کرد. متأسفانه، سال‌های متمادی، هیچ کس به فکر این مسئله ضروری نیفتاده است.

در این اواخر، یک رشته تدابیر، به مرحله اجرا درآمده است. در بخش، بیش از ۲۲ مؤسسه تأسیس شده است. می‌خواهم چند تای آن‌ها را نام ببرم: اداره بازرگانی آب گرم، کارخانه آماده‌سازی گوشت و شیر، کارگاه قالی، کارگاه آماده‌سازی پوست و چرم، اداره گاز و غیره. در نتیجه در کوتاه‌مدت، تأمین شغل، برای ۵ هزار نفر ممکن شده است.

اگر به خاک مادر می‌گوییم... ■ ۱۲۳

قبلاً مصالح ساختمانی را تقریباً از بخش‌های پایینی می‌آوردیم. در حالی که منطقه ما از نظر مصالح ساختمانی غنی است. اینک هر ماه، به هموطنان و مؤسسات ساختمانی، ۳۰ هزار عدد قطعات همشکل سنگ صادر می‌گردد.

- اخیراً در «یثنی لیک» روزنامه بخش، مطلبی خواندیم: لیست افرادی که در نوبت کالاهای کمیاب، مبل، ماشین و غیره ایستاده‌اند، درج شده است...

- ما با دست زدن به یک همچو تدبیری، قبل از هر چیز، آرزوها و خواست‌های زحمت‌کشان را در نظر می‌گیریم. این را هم یادآوری کنیم که شکایت و نارضایتی هم، اساساً در این زمینه بود. به همین علت هم، لیست نوبت را پس از مشخص کردن، در روزنامه بخش، درج کردیم. در حال حاضر، در این زمینه، اطمینان کامل داریم. همه، به همدیگر، نظارت می‌کنند. دقیق می‌دانند که چه کسی، نوبتش بعد از کیست، چه وقت، در کجا و چه چیزی خواهد گرفت. جا دارد بگوییم که تنها با این حساب، شکایاتی که به کمیته‌های حزبی و اجرایی بخش رسیده، تعدادشان، نسبت به سال‌های گذشته ۴-۳ بار کمتر شده است.

... در دفترچه توجیبیم، به یادداشت‌هایم نگاه می‌کنم. کار حزبی، قبل از هر چیز، فعالیت دسته‌جمعی است. دائم، در بین افراد بودن، به آرزوها و نیازهای آن‌ها حساس شدن و تبادل افکار با پیرمردان و پیرزنان، در پیشبرد کار خیلی مؤثر است، و به حلّ تکالیفی که در مقابل ما قرار گرفته، با تلاش مشترک امکان می‌دهد. هیچ دور نرویم. راهی که از «آق‌دره» می‌گذرد، توسط دسته‌های مسلح بسته شده بود. لکن اهالی منطقه روحیه خود را نباختند و به عبارت دیگر، دست روی دست نگذاشتند. احداث راه‌های «کلبجر- گنجه» و «کلبجر- لاجین» به مسئله اصلی منطقه تبدیل شد. در یکی از نشست‌هایی که به طور منظم تشکیل می‌گردید، تصمیم گرفته شد که برای احداث تونل کوه «موروو»، نخستین صندوق تعاونی را کلبجری‌ها خودشان تأسیس کنند.

در بانک کشاورزی - صنعتی، حساب شماره ۱۴۲۴۴ باز شد. هر یک از ساکنان «کلبجر»، درآمد یک ماهه‌اش را به این حساب واریز کرد.

همه می‌دانند که در «کلبجر»، زمین مناسب برای کشاورزی خیلی کم است. توتون، یونجه، ذرت، اساساً در کنار رودخانه‌ها، درّه‌های کوچک و مراتع جنگلی کشت می‌گردد. در دو سال اخیر، در نتیجه تمیز کردن بستر رودخانه‌ها از سنگ و کلوخ و خس و خاشاک، بیش از ۵۰۰ هکتار، به اراضی زراعتی اضافه شده است.

مثال دیگر، در کوه‌ها جمع‌آوری علف، از اواسط ژوئیه شروع می‌شود. هنگامی که هوا

## ۱۲۴ ■ جنگ قره‌باغ

خشک و بی‌باران است کوهپایه‌ها می‌سوزند و در نتیجه، جمع کردن علف ممکن نمی‌گردد. به همین علت هم، ضرورت آبیاری چمن‌زارها احساس می‌گردد. به همین منظور، کانال‌های آب از «آلا گولر» به آبادی‌های پایینی کشیده شده است. بدین ترتیب، رساندن آب به شش آبادی این منطقه ممکن گردیده است. آن هم نه با ابزار و هزینه اساسی، بلکه با شالوده‌های اجتماعی و از طریق خودیاری...

صحبت‌مان را ادامه می‌دهیم. دبیر با قاطعیت سخن می‌گوید: کوه‌های «کلیجر» از قدیم، مسکن جوانمردان به حساب می‌آید. آن‌هایی که با سوه‌نیت و با قصد خیانت، به این دیار آمده‌اند، رسوا گردیده‌اند. اگر همسایگانمان سر و صدا هم بکنند و در سوراخ سنبه پنهان شده، به افراد بی‌گناه تیراندازی هم بکنند، باکی نداریم. خاکمان را مادر خطاب می‌کنیم و مادر هم مقدّس است...

ژوئیه ۱۹۹۰

## مه، بیا برو از این کوه‌ها...

.... پای اسب لغزید. «عموبهادر» نتوانست، خودش را از گلوله ناگهانی، حفظ کند. درست، زیر پای اسب، به زمین خورد. لکن خودش را نباخت. تمام نیرویش را جمع کرده، خواست ببیند که در اطراف، چه اتفاقی افتاده و گلوله از کدام سمت، شلیک شده است. گلوله‌های نامردی، از مرز ارمنستان شلیک می‌شد. «بهادر» زخمی شدن قمر را هم دید، خون از سینه‌اش، مثل سیل، جاری بود.

اسب، زخم خود را از یاد برده و از صاحبش که نقش بر زمین گشته بود، دست بر نمی‌داشت. دست‌ها و صورتش را بوئیده و آهسته شیهه می‌کشید. افسار، به بازوی مرد پیچ خورده بود. اسب این را حس کرده بود، و یا به علل دیگری، خود را به طرف درختی که در آن نزدیکی بود، می‌کشید. آن حیوان می‌خواست از تیررس تیراندازان و از این فلاکت دور شده و صاحبش را هم با خودش ببرد.

درست، در همین هنگام، معجزه‌ای رخ داد. «آلاباش» سگ عموبهادر که خیلی دوستش داشت، از پایین، از روستا، عوعوکنان و زوزه‌کشان، خودش را به در و دیوارزان، به صاحبش رساند. دمرو افتادن مرد را روی خاک و دست و پا زدن قمر را در خون دید. سگ در مقابل این صحنه، تاب نیاورده، رویش را به طرف روستا گرفته و به شدت زوزه کشید. سپس به سمتی که که تیراندازی شده بود خیز برداشت. ولی... تیر دشمن، او را هم به پهلو خواباند. «عموبهادر» از فرط تعجب و حیرت، زخم گلوله را فراموش کرد. چون او، سگ را همین صبح، در روستا گذاشته و آمده بود. «آلاباش» به تنگنا افتادن و با گلوله نامردی، زخمی شدن صاحبش را چگونه فهمیده بود؟

«عموبهادر» خواست، به طرف سگ سینه‌خیز برود، لکن نتوانست. وی گویا با احساس ناتوانی خود و یا قابلیت‌تی که «آلاباش» در آخرین لحظه‌ها نشان داده بود و یا به چه علتی، چشمانش، پر از اشک شد. سرش را به سنگینی تکان داد: «آیا مصیبت، از این هم بزرگ‌تر می‌شود؟»

## ۱۲۶ ■ جنگ قره‌باغ

«پس، ائلدار و علمدار کجا ماندند؟ چرا صدایی از آن‌ها نمی‌آید؟» مرد پسرانش را یاد کرد. آخر، صبح زود گله را همراه با آن‌ها از کوه بالا برده بود. یقین خبر ندارند، صدای گلوله را هنوز نشنیده‌اند. ای کاش بیایند، والا نامردها مرا در این وضعیت گرفته و می‌برند. خدا نکند. مرگ بهتر از آن است. بیچاره عموبهادر از کجا بداند که پسرانش هم بر اثر اصابت گلوله دشمنان، نقش بر زمین شده و ناله و زاری می‌کنند. قلدرها، رمه آن‌ها را نیز جمع کرده و برده بودند.

همان روز، در «کلبجر» بودیم. به محض شنیدن، فوراً به محل حادثه، به روستای «یثللیجه» رفتیم. همسفرانم، ژنرال «گ. مالیوشکین»، فرمانده حکومت نظامی ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» و بخش‌های پیرامون، «م. نجفوف»، دادستان بخش و «م. الیاس‌اوف»، رئیس شعبه امور داخلی بخش بودند. خودرو نتوانست از گذرگاه‌های تند کوه‌ها بالا رفته و به نزد مجروحین برود. تا آمدن ما، عده زیادی از اهالی روستا، در اینجا بودند. همه آن‌هایی که خبر را شنیده بودند، خود را به آنجا رسانده و زخمی‌ها، «عموبهادر» و دو پسرش «ائلدار» و «علمدار» را رو دوششان، از راه‌های باریک مالروی کوهستانی، به روستا می‌آوردند.

دسته‌های آرامنه اوباش، از آبادی پشٹیانی‌کننده مجتمع گوشت - شیر در بخش «کلبجر»، ۶۰۰ رأس گوسفند و ۲۰ رأس گاو برده بودند. لکن جای تأسف است که خسارات، با این‌ها تمام نمی‌گردد. علیرغم تلاش مجددانه پزشکان، نجات زندگی «ائلدار» ۳۳ ساله ممکن نشد و او در بیمارستان درگذشت. «عموبهادر» و پسر ۱۶ ساله‌اش «علمدار» در بیمارستان تحت مداوا هستند.

در رابطه با حوادث «قره‌باغ کوهستانی»، بارها شاهد حملات و یورش‌ها، زد و خوردها، قتل انسان‌ها، ستم‌های غیرمنتظره و شکنجه‌ها شده‌ام. لکن حادثه‌ای را مطمئناً تا پایان عمرم، فراموش نخواهم کرد. در حالی که اهالی، زخمی‌ها را رو دوششان به روستا می‌آوردند، دختر چهارساله «ائلدار» پدر مهربانش را بغل کرده و فریاد می‌زد: «تو را کی زد، تو را کی زد». این صحنه را اگر سنگ هم می‌دید، آب می‌شد.

فردای آن روز، آرامنه مسلح، در بخش کلبجر، از کلخوزهای «م. ف. آخوندوف» و «ایستی‌سو»، ۱۴۰۰ رأس گوسفند و ۵۴۷ رأس دام چپاول کرده بودند. خوشبختانه این چپاول، تلفات انسانی نداشت.

از وقوع فاجعه خونین در بخش «آق‌دره»، در هنگام حمله به کاروان ماشینی که از «کلبجر» می‌آمد، نیز اینک همه اطلاع دارند.

با استفاده از فرصت، با «گ. مالیوشکین» فرمانده حکومت نظامی ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی» و بخش‌های پیرامون صحبت می‌کنیم. او هم اینک، از مرز ارمنستان که با نمایندگان

مه، بیا برو از این کوه‌ها... □ ۱۲۷

گروه‌های اوباش دیدار کرده، برگشته است. از چهره‌اش، خستگی و خشم و غضب می‌بارد. او می‌گوید: آن‌ها قول دادند که تعدادی از احشام سرقت شده را مسترد نمایند. البته مسئله، با این، متفی نمی‌گردد. آخر، انسان‌ها تا کی با ترس و اضطراب، زندگی خواهند کرد. آن‌ها حق دارند که از ما بالاخره آرامش و امنیت بخواهند.

درک کردن ژنرال، آن قدرها هم سخت نیست. گروه‌های مسلح آرامنه، حقیقتاً به مدرن‌ترین سلاح‌ها مسلحند. این واقعیت، از سلاح‌های مختلف و ابزار جنگی که از ریش‌دارها به غنیمت گرفته شده به اثبات می‌رسد. مسئله اساسی، به قول معروف، آن‌ها را بی‌ضرر کردن و پایان دادن به حس کینه‌جویی و دشمنی‌هاست.

سه سال است، هر روز صبح، به عنوان خبرنگار، خواه ناخواه، در وهله اول، در «قره‌باغ کوهستانی»، با روستاهای آذری‌نشین و مناطق «شوشا»، «کلبجر» و «لاچین» ارتباط برقرار می‌کنم. دیروز چگونه گذشته، آیا زد و خورد و یا حمله‌ای رخ داده و انسانی کشته نشده است که؟ امروز هم چنین است! خبرهایی که یکی بعد از دیگری، هیجان‌آور است، قلبم را مثل منگنه فشار می‌دهد. «کامل سلیم‌اوف» و پسرش «انلچین سلیم‌اوف» از ساکنان روستای کهنه کند از توابع «لاچین»، به دست ریش‌دارها، زیر شکنجه کشته شده‌اند. در نزدیکی قصبه «قایغی» و در منطقه «مین‌کند»، آرامنه زودزود افراد بی‌گناه را گلوله‌باران می‌کنند. به اتوبوس مسافربری که از «آق‌دام» به شوشا می‌رفت حمله کرده‌اند. و همچنین کاروان ماشینی که به روستای «مشه‌لی» مصالح ساختمانی و ارزاق حمل می‌کرد، مورد تهاجم قرار گرفته است. از سپاهیان و افراد بومی، تعدادی زخمی شده‌اند و غیره.

لکن این خبرها، هر چقدر هم هیجان‌آمیز باشند، هموطنان‌مان را نمی‌ترساند و روحیه‌شان را متزلزل نمی‌کند: آن‌ها پاهایشان را به این سرزمین‌ها که در آن زاده و پرورده شده و ارواح مقدس نیاکانمان در آن می‌زیند، بیشتر فشرده، زندگی و تلاش کرده و برای فردا با حس امیدوارانه‌ای نگاه می‌کنند. در حال حاضر نزدیک به ۶۰ روستای آذری‌نشین «قره‌باغ کوهستانی»، حقیقتاً، کارگاه ساختمانی را به خاطر می‌آورد. «مشه‌لی»، «سیرخاوند»، «مانیکلی»، «جمیلی»، «امیدلی»... یک سری مشکلات اقتصادی و اجتماعی که سال‌های متمادی روی هم انباشته شده و مانده‌اند، در کوتاه‌مدت حل می‌گردند، شعبات جدید گشایش می‌یابد، کلپ، بیمارستان، دبیرستان و غیره ساخته شده و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

معلوم است که با تصویب هیئت رئیسه شورای عالی جمهوری آذربایجان، خوجالی با حفظ نام قبلیش، در ترکیب شهرهایی که دارای بخش هستند، داخل گردیده است. بنابراین، قبل از هر چیز، برای پیشرفت سریع خوجالی که جمعیتش، بیش از چهار هزار نفر و صدها نفر آواره را در

آغوش خود جا داده است، امکانات زیادی در اختیارش گذاشته‌اند. شعبه اتحادیه تولیدات ابریشم شکی، در فاز اول راه‌اندازی خود، شرایط اشتغال ۲۰۰ نفر از اهالی را فراهم آورده است. در نظر است که فازهای دوم و سوم نیز به زودی راه‌اندازی گردد. در آن صورت، تعداد کارکنان، در اینجا به ۸۰۰ - ۷۵۰ نفر بالغ خواهد شد. شعبات وزارت صنایع دستی جمهوری، کارخانه قالی «آق‌دام»، مؤسسه حمل و نقل مسافربری شوشا هم با موفقیت به فعالیت مشغول هستند. در سال تحصیلی جاری نیز، شعبه انستیتو بازرگانی باکو هم در «خوجالی» گشایش خواهد یافت.

به طور کلی، در اینجا برنامه‌های وسیعی، در زمینه ساخت منازل مسکونی و همچنین به پایان رساندن یک سری از پروژه‌های ضروری، به مرحله اجرا درمی‌آید: بدون تردید، «خوجالی» به زودی، چهره‌اش را عوض کرده و به یکی از شهرهای زیبا و مدرن «قره‌باغ» تبدیل خواهد شد. بنابراین، در وهله اول، باید تعدادی از وزارتخانه‌ها و ادارات کل جمهوری، همگام با ارگان‌های حزبی و شورایی محلی، به فعالیت‌های خود، در خیلی زمینه‌ها سرعت ببخشند. شوشا در حال حاضر، به یکی از مراکز اساسی علم و فرهنگ آذربایجان تبدیل شده است. در حال حاضر، دانشکده جدیدی به نام «لنین»، کانون فرهنگی «م. عزیزبیگ‌اوف»، هنرسرای موسیقی «م.م. نواب»، انستیتوی کشاورزی «م.ح. وزیروف» و شعبه دانشکده پزشکی «خان‌کندی» در شوشا فعالیت دارند.

... کشاورز، برای رسیدن به کشتزار، دامدار به مزرعه دامداری، معلم به کلاس و پزشک به بیمارستان عجله می‌کنند. در یک کلام، زندگی، در بستر خود جریان دارد. همه در سر کار هستند. همه در موطن و منزلشان به سر می‌برند. آن‌ها علیرغم حملات و تهدیدات همسایگان‌شان که سال‌های متمادی در یک سفره، نان و نمک خورده و اینک ناجوانمردانه، در سوراخ‌سنبه پنهان شده و افراد بی‌گناه را زیر رگبار می‌گیرند، به فردا با حس امیدوارانه‌ای نگاه می‌کنند و یقین دارند که حق و عدالت، بالاخره حاکم خواهد شد. خردمندی و لیاقت سنگین‌تر از کوه خلق‌مان، احترام و صداقت‌مان، نسبت به ارواح طیبیه اجدادمان، هنوز هم، ما را به خارج شدن از مجرای مان، اجازه نمی‌دهد. ولی سران خلق ارمنی، باید درک کنند که بالاخره صبر و بردباری هم، اندازه‌ای دارد.

روزگاران در کوه‌ها و دشت‌های «قره‌باغ»، پدرانمان، عمری سپری کرده، اسب‌تازی نموده و نسل، پرورش داده‌اند... اینک نوبت ماست و فردا هم نوبت فرزندانمان...



## گلوه ناگهانی

... معلوم نبود که گلوه از کدام سمت شلیک گردید. چون هر دو طرف راه را، صخره‌های تند و جنگل‌های انبوه فرا گرفته بود. نظامیانی که کاروان ماشین را همراهی می‌کردند، فوراً فهمیدند که مسئله چیست، قلدرهای ارمنی، راه را بسته بودند. آن‌ها در یک چشم به هم زدن، به پایین پریده و متقابلاً آتش گشودند. درگیری، یک ساعت و نیم ادامه یافت. در نتیجه، سه نفر، «جیمناز اسماعیل‌اوا» ساکن «کلبجر»، «شاهلار شکروف» رئیس شعبه امور داخلی بخش «زرداب» و یکی از نظامیان به نام «سرگئی مزنتسوف» از پا درآمده و ۲۴ نفر هم زخمی گردیدند.

این حادثه خونین، در ۱۱ ژوئیه، در اراضی بخش «کلبجر»، در محلی به نام «اتاق قایا» رخ داده بود. کاروانی را که از «میربشیر» به کلبجر می‌رفت، ۱۶ ماشین تشکیل می‌داد که چهار دستگاه‌شان اتوبوس مسافربری بود.

ارامنه ریش‌دار برای قتل عام دسته‌جمعی نیز برنامه‌ریزی کرده بودند: در پنج نقطه جا‌ده، مین‌گذاری کرده بودند. لکن جای خوشبختی است که این طرح جنایت‌بار تحقق نیافت. چون نظامی، «سرگئی مزنتسوف» و یکی از سرنشینان، به نام «چنگیز سلیمان‌اوف» در زیر باران گلوه، با مردانگی و دلاوری، مین‌ها را از کار انداختند.

ما به محل حادثه، یک روز بعد رفتیم. خاک زیر و رو شده و درختان آسیب دیده، خبر از یک زد و خورد وحشتناک و مبارزه مرگ و زندگی می‌داد. از محل حادثه ۳ گیرنده رادیویی، ۲۵ کیلوگرم مواد منفجره و تعداد زیادی فشنگ پیدا شده بود.

«جیمناز اسماعیل‌اوا»، همسر دبیر اول کمیته حزب بخش «کلبجر» و مادر سه فرزند بود. در همان روز، همراه با دختر و دامادش و طفل شیرخوار آن‌ها از «باکو» به «کلبجر» می‌رفت. راننده با حالت تأثیربار صحبت می‌کند و نمی‌تواند خودش را کنترل کند:

- قبل از تیراندازی، کودک، در بغل خاله «جیمناز» بود. چه فکری کرد، بچه را به روی زانویش نشاند. در همان لحظه، گلوه نامرد شلیک شد.

«عوض شکروف»، یک فرد قوی هیكلی است. نگاه‌های تیز و چهره موقری دارد. همه او را شخصی مدبّر، جوانمرد و کسی که به قول خود پای‌بند است، می‌شناسند. قلبش مثل دریا، در تلاطم هم باشد، سعی می‌کند که قدش را راست کرده و از مهمانانی که از دور و نزدیک به محل عزا می‌آیند با چهره باز استقبال کند. درک ناراحتی پدری که پسری مثل «شاهلار» را از دست داده، مشکل نیست. لکن «عموعوض» تسلیم مصیبت نگردیده و ما را هم به صبر و شکیبایی دعوت کرد:

- گلوله نامردان، اگر به «شاهلار» هم اصابت نمی‌کرد، یکی دیگر از کلبجری‌ها را از پای درمی‌آورد. صحبت در این نیست. این رنج‌آور است که مادر خاک حلال خود نمی‌توانیم با آرامش زندگی کنیم. مردم ما از دوران آبا و اجدادشان، ذرّه‌ای از ارمنی‌ها نترسیده‌اند. بارها گفته‌ام و حالا نیز می‌گویم: من با ۶-۵ نفر جوان، آرامنه را در عرض یک روز رانده و به آن طرف می‌ریزم. پس حکومت، پس قوانین و انتظامات چه؟ تاکنون چیزی که جلوی ما حصار کشیده، احترام به کوچک و بزرگ و ایمان‌مان به حزب و حکومت بوده است.

با مجروحین عملیات «اتاق قایا» آشنا می‌شویم. «تثللی موسی اوا»، «خاسای صفی‌اوف»، «نورانگیز نوری‌اوا»، «ایگور ماسلوف»، «کامران ساری‌اوف» و دیگران. یکی به خانه‌اش، دیگری به محل کارش و برخی‌ها نیز برای استراحت به استراحتگاه «آب گرم» می‌رفتند. به آن‌ها دلداری دادن هم مشکل است...

## راه‌ها در امتداد توتر است...

... فرمانده نظامی بخش «آق‌دام»، ضمن راه رفتن، دستش را در هوا تکان داد...

- من نمی‌توانم، این مسئولیت را قبول کنم. یکی دو روز منتظر باشید. بلکه، وضعیت، اندکی بهتر شد... سرهنگ یک فرد حساس بود. در نگاه‌هایم، خشم و انتظار را همان لحظه متوجه شد. در چهره‌اش، جلوه غیرعادی نشست.

گفت: می‌دانید، شما را درک می‌کنم. لکن چه کاری می‌توانم بکنم. هر کسی، جای خاص خود را دارد. من پاسخگوی «آق‌دام» هستم...

تنها امید به هلی‌کوپتر است. پس از آخرین حادثه فاجعه‌بار در راه «آق‌دره - کلبجر»، توان گفت که رفت و آمد قطع شده بود. عبور از «آق‌دره»، از روستای ارمنی‌نشین نزدیک آن، از راه‌هایی که از جنگل‌های انبوه و پیچ‌های تند می‌گذرد، بدون همراهی نظامیان ممکن نبود. سربازان هم... جرأت نمی‌کردند.

برای افرادی که شرایط را این‌گونه دیدند، تنها یک امید باقی ماند: در رابطه با موسم ییلاق، یگانه هلی‌کوپتری که در کوه‌های «کلبجر» هست، برای پر کردن سوخت، چه موقعی به بخش‌های پایین خواهد آمد؟ درست پس از پنج ساعت، هلی‌کوپتری که از «کلبجر» می‌آمد، در فرودگاه «آق‌دام» به زمین نشست. ده‌ها نفر در یک چشم به هم زدن، آن را احاطه کردند، ولی خلبان هلی‌کوپتر، با صدای رسایی اعلام کرد:

- حداکثر ۱۵ نفر می‌توانم سوار کنم.

افرادی که برای رسیدن به موطن‌شان تقلا می‌کردند، بعد از برخاستن هلی‌کوپتر، با نگاه‌های حسرت‌بار، بر جای ماندند.

از «کلبجر»، با ماشین به روستای «چرکتار» آمدیم. به تصویر کشیدن سرگذشت این راه با جزئیاتش، اصلاً تصادفی نیست. اهالی گاه‌آ‌روزها و هفته‌ها نمی‌توانند به خانه و کاشانه‌شان بروند.

گشایش خطّ هلی کوپتر به «کلبجر» و «لاچین»، بی هیچ علّتی، به تأخیر می افتاد. این روزها یخ تنبلی ذوب گردیده و در نتیجه از «یئولاخ» به «کلبجر»، خطّ پرواز هلی کوپتر گشایش یافته است. هزاران زحمت‌کش آرزو می‌کنند که این گام مفید، موقّتی نباشد.

«چرکتار»، یکی از روستاهای کوهستانی منطقه «آق‌دره» می‌باشد. خانه‌ها در امتداد گلوگاه «ترتر»، در دره کم‌عرضی ساخته شده است. هر طرف کوه و جنگل است. آنچه که از طرز ساخت خانه‌ها، در نگاه اول، نظر را جلب می‌کند، ویژگی خاصی است. آن‌ها مثل منازل سایر روستاها فاصله‌دار نیست: در اینجا گویی خانه‌ها به آغوش همدیگر پناه آورده‌اند. شاید هم، مردان کوه‌نشین که سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند، روز مبادا را در نظر گرفته‌اند...

با ریش‌سفیدان دیدار کردیم. در ورودی روستا، در سایه درخت پرشاخ و برگ بلوط نشسته و صحبت می‌کردند. که می‌داند، شاید هم از جلوی چشمانشان، روزهای گذشته عمر، می‌گذرد که در این مناطق، اسب تاخته و روزگار گذرانده‌اند. چنین به نظر می‌آید که در این پیرمردان بلندقامت و تیزنگاه، تمام یک عصر و زمانه زندگی می‌کند. نگاه‌های عموعیسی، کوه‌های مقابل را می‌گردد و او آرام‌آرام صحبت می‌کند:

- پدر و جدّم نیز بر روی این خاک زندگی کرده‌اند، من هم در این جا به حیات خود ادامه می‌دهم، فرزندانمان نیز از اینجا، به هیچ نقطه‌ای نخواهند رفت.

اهالی روستای «چرکتار»، از روزگاران گذشته، اساساً به دامداری و کشاورزی اشتغال داشتند. لکن زمین مناسب، برای زراعت کم است. در این اواخر، وضعیت اهالی «چرکتار»، هر چه بیشتر دشوارتر شده بود. قبلاً این روستا با روستاهای همسایه، «کرملی» و «چاپار» در یک آبادی، مشترک بودند. بعد از آن حوادث، «چرکتار» به یک آبادی مستقل تبدیل شد. اراضی حاصلخیز و اکثر قسمت‌های زمین‌های زراعی، سهم همسایه‌ها گردید. لکن شرایط به وجود آمده نتوانست روحیه اهالی کوه‌نشین را متزلزل کند. آن‌ها دست روی دست نگذاشتند. بستر رودخانه‌ها، درّه‌های کوچک و کناره‌های جنگل را از خس و خاشاک و سنگ و کلوخ پاکسازی کرده و به زمین مناسب تبدیل کردند و در آنجا انواع محصولات کشاورزی پرورش دادند.

اهالی «چرکتار»، انسان‌های فعالی هستند، به طوری که از سنگ، نان درمی‌آورند. ولی زمین، برای کار کردن کم است. تصور کنید: در سال جاری، در اینجا جمعاً در شش هکتار، توتون و در شش هکتار، سیب‌زمینی کشت گردیده است. کلخوز، ۱۰۰ هکتار زمین زراعتی و ۳۰۰ رأس احشام دارد. والسلام. زحمت‌کشان مستعدی که در این روستا، زندگی می‌کنند، تأمین شغلی حتّی ۵۰ درصد آن‌ها نیز ممکن نیست. پس باقی مانده ساکنان روستا چه؟

راه‌ها در امتداد ترتر است... ■ ۱۳۳

- بیشتر اهالی نمی‌توانند کار مناسب پیدا کنند. در این رابطه، مهاجرت به دیگر نقاط نیز، به غیرت‌شان برمی‌خورد. «راسیم حسین‌اوف» صدر کلخوز صابر با هیجان صحبت می‌کند. در هر حال، مسائل خانه و کاشانه و خانواده را نیز نمی‌شود فراموش کرد. محل‌های دائمی کار لازم است. بهتر است که حداقل در روستا شعبه‌ای گشایش یابد و یا زمین اضافی اختصاص داده شود.

با «سمندر قاسم‌اوف» مکانیک صحبت می‌کنیم. به او حق می‌دهیم که نگران است: - خیلی وقت بود که در انتظار فرمان رئیس جمهوری شوروی بودیم: مسئله در اینجا است که فعلاً طرف ارمنی، به این هم اعتنایی نمی‌کند. حملات، تهدیدات و درگیری‌هایی که پس از صدور فرمان، رخ داده است، این گفته را ثابت می‌کند. راستش، درمانده‌ایم. مرکز تاکی با ناز آرامنه ملت‌گرا بازی خواهد کرد؟

علاقه‌مند شدیم که با حیات اجتماعی روستای «چرکتار» آشنا شویم و خواستیم که از مدرسه، خانه فرهنگ و کتابخانه این روستا بازدید کنیم. ولی جای تأسف است که این نهادها فقط اسماً وجود دارند. سال‌های متمادی، سنگ روی سنگ گذاشته‌اند. ساختمان دبیرستان که چند سال قبل، از تخته ساخته شده است، اینک در حال فرو ریختن است. ساختمان اداره کلخوز هم مثل آن. ساختمان برای خانه بهداشت، شورای روستا و کتابخانه موجود نیست. تاکنون به روستا، لوله‌کشی گاز انجام نشده است. از نظر آب آشامیدنی، در مضیقه هستند و راه‌ها در حال از بین رفتن است. مایه شگفتی است که در این سه سال اخیر، آن همه برنامه‌های وسیع اقتصادی و اجتماعی که در روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی به مرحله اجرا درآمده، به چه علت، «چرکتار» مشمول آن‌ها نگردیده است. تلخ است که علیرغم نیازهای جدی، در این مدت، در اینجا پی یک بنا نیز نهاده نشده است.

- قبلاً در این زمینه، بارها به تشکیلات بخش، ایالت و حتی جمهوری گزارش داده‌ایم. لکن گوش شنوایی نبوده است. اینک معلوم نیست که مانع چیست؟ راستش، در گذشته، نمایندگان بخش‌هایی را که ما را مورد پشتیبانی قرار داده بودند، در روستایمان می‌دیدیم. با گذشت ایام، آهسته، آهسته، پای آن‌ها نیز قطع گردیده - گله و شکایت «آزاد عباس‌اوف»، صدر شورای روستای «چرکتار» کلاً بجاست.

... باید به عقب برگردیم. اگر از چند لحظه پیش با همدیگر مشورت هم می‌کردیم نمی‌توانستیم به یک تصمیمی برسیم. برخی مجدداً به «کلبجر» بازگشتن را، از آنجا یا با هلی‌کوپتر، یا از راه «لاچین» و یا از طریق «موروو» صلاح می‌دانستند. کسانی هم بودند که

## ۱۳۴ ■ جنگ قره‌باغ

گذشتن از «آق‌دره» را پیشنهاد می‌کردند. نخستین راه، دور و خسته‌کننده، دومین راه کوتاه، ولی سخت و بیمتاک بود. راننده جوان سیه‌چرده که موهای سیلش تازه سبز می‌شد، سمت ماشین را به پایین، به امتداد «ترتر» برگرداند. راهمان از بیچ‌های تند، جنگل‌های انبوه و یکی هم از «آق‌دره» می‌گذشت...

آگوست ۱۹۹۲

## تا آب از سد گذشته...

«پل آقا» که یکی از آثار تاریخی زیبای معماری است، منفجر شده بود. خودش هم با وجود پاسگاه سربازان در ۴-۵ قدمی پل. پس از چند ماه، پل مابین «آق‌دام» و «عسگران» نیز رو هوا پرت شد. چند ماه گذشته بود که پل «کونده‌لن» در بخش فضولی نیز به سرنوشت آن‌ها دچار گردید. اینک نیز پل «قارقار» در «آق‌دام». آیا این‌ها اعمال جنایتکارانه از پیش طرح شده نیست؟ انسان را وحشت فرا می‌گیرد: چرا در دومین انفجار، لاقل در سوّمی بیدار نشدیم. چرا در جنب این آثار، پاسگاه‌های نظارت از دسته‌های میلشیا برپا نکردیم و چرا به عقلمان نرسید که گوش به زنگ باشیم. آخر دشمن تادم درمان می‌آید، راهمان رامی‌بندد و پل‌مان را منفجر می‌کند. پل «قارقار» کاملاً چسبیده به «آق‌دام» است. حادثه در ۲۲ آگوست، هنگام صبح رخ می‌دهد. در حال حاضر، در اینجا، به سرعت مشغول بازسازی هستند. یقین که در روزهای اخیر، رفت و آمد برقرار خواهد شد. در این حرفی نداریم. گویی مطلبی که می‌خواستیم بگوییم این نیست. بیاید نگذاریم که حادثه‌ای رخ دهد. هشیار باشیم و به موقع جلوش را بگیریم. پس از وقوع حادثه، به قول معروف، پس از گذشتن آب از سد، هر چه قدر می‌خواهی حرف بزنی، تهدید کن، بگیر و ببند، چه فایده‌ای دارد. کار از کار گذشته و آنچه بشود، شده است.

## نور می تابد

در سه سال اخیر، تعدادی از کانون‌های آموزشی «قره‌باغ کوهستانی»، مجبور شده بودند که فعالیت‌شان را متوقف کنند، در نتیجه، شاگردان از تحصیل محروم گردیده بودند. پس وضعیت، اکنون چگونه است! آیا وعده‌هایی که درباره احداث کانون‌های جدید تدریس و تعمیر مدارس موجود، داده شده بود، به مرحله اجرا درآمده است؟

برای شناخت اولیه، از قصبه کرگی جهان، شروع کردیم. در اینجا، در آستانه سال تحصیلی جدید، یک دبیرستان مدرن، احداث و مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. قبلاً ساختمان دبیرستان هشت کلاسه «قصبه»، یک بنای کهنه و تنگ بود. شاگردان مجبور بودند، در سه نوبت، درس بخوانند. شکایات مکرر به مسئولان شهر و ایالت، درباره شرایط موجود غیرقابل تحمل، بی نتیجه مانده بود.

کودکان روستای «یالوبا» از توابع بخش «عسگران» نیز، برای اولین بار، از سال تحصیلی جدید، در ساختمان مدرسه، استقبال کردند. جالب توجه است که تاکنون، در این روستا، مدرسه وجود نداشت. دانش‌آموزان، در منازل شخصی، به نحوی درس می‌خواندند. ساختمان مدرسه ابتدایی که از طرف تشکیلات ساختمانی بخش «اوجار» ساخته می‌شد، در کوتاه‌مدت، ساخته شده و مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

مدرسه هشت کلاسه روستای «قاراگاو» هم مثل آن. در اینجا هم تاکنون، هیچ کانونی، برای تحصیل نبوده است. حتی اسم روستا، در نقشه بخش هم دیده نمی‌شود. والدین مجبور می‌شدند، کودکانشان را هر کجا که امکان داشت، برای تحصیل بفرستند. تشکیلات ساختمانی بخش «وارتاشن» در این روستا، یک مدرسه هشت کلاسه احداث کرده است.

درد شاگردان روستای «نورشن»، از توابع بخش «هادروت»، هر چه بیشتر، غیرقابل تحمل بود. به علت نبودن مدرسه در روستا، آن‌ها مجبور می‌شدند، برای تحصیل به مدارس بخش «فضولی» که در همسایگی‌شان قرار داشت بروند. دوری راه و برف و سرمای زمستان و پاییز،



## جنگ قره‌باغ ■ ۱۳۷

کودکان را از توان انداخته بود. اینک شاگردان، از سال تحصیلی جدید، در مدرسه روستای خودشان، استقبال می‌کنند.

این‌ها، البته، خیلی خوب است. لکن جای تأسف است که اغلب روستاهای آذری‌نشین بخش‌های «آق‌دره»، «عسگران»، «مارتونی» و «هادروت» برای سال تحصیلی جدید، آمادگی کامل ندارند. برخی تشکیلات پشتیبانی‌کننده، به وعده‌هایی که در اوایل سال داده‌اند، عمل نکرده‌اند، در نتیجه کارهای ساختمانی مدارس جدید، به پایان نرسیده و کارهای تعمیر و بازسازی نیز به تأخیر افتاده است. درست است که پس از تأسیس اداره آموزش و پرورش در شهر «خوجالی»، آمادگی برای سال تحصیلی جدید، قدری سریع‌گردیده و روال سازمان یافته و پیگیری به خود گرفته است. لکن، خیلی از نقایص، هنوز باقی است. مثلاً مدارس روستاهای «مشه‌لی» در بخش «عسگران»، «آخوللی» در بخش «مارتونی»، «اورتاگوئی پیه» در «آق‌دره» تا آخر سپتامبر آماده خواهند شد. تشکیلات ساختمانی بخش‌های «بردع» و «فضولی» که ساخت این مدارس را پشتیبانی می‌کنند، باید به فعالیت خود بیفزایند. در مدرسه ابتدایی شهر «خوجالی»، شرایط عجیبی به وجود آمده است. به علت کوچ و آمدن ترک‌های مسکنتی<sup>(۱)</sup>، در این منطقه شهر، تعداد شاگردان ۵-۴ برابر شده است. مدرسه ابتدایی هم، در یکی از اتاق‌های مهدکودک اینجا به فعالیت ادامه می‌دهد. خودتان تصور کنید، ۱۰۷ دانش‌آموز چگونه می‌توانند، تنها در یک کلاس درس بخوانند؟ تنها راه حل این مشکل این است که تعدادی از این دانش‌آموزان، در دبیرستان‌های شهر، درس بخوانند. لکن راه دور است. دانش‌آموزان دوره

---

۱- در سال ۱۹۴۴ همه ترک‌های مسکنتی و سایر اقوام ترک یا ترک‌زبان احتمالاً به دلیل امنیت نظامی از این منطقه [گرجستان] تبعید شدند، زیرا این منطقه در مجاورت شمال شرقی ترکیه قرار داشت. در آن زمان تعداد آن‌ها حدود دویست هزار نفر بود که به آسیای مرکزی و قزاقستان و عمدتاً به استپ‌های مجارستان کوچانده شدند. در جریان تبعید و در خلال اولین سال‌ها حدود سی‌الی پنجاه هزار نفر از آن‌ها جان خود را از دست دادند. به بقیه قول دادند که در سال ۱۹۶۸ آنان را به زادگاهشان برگردانند...

(شیرین آکینر - اقوام مسلمان اتحاد شوروی - ترجمه علی خزاعی - ص ۳۱۹)

در دوره گورباچف، بعد از اعاده حیثیت، بسیاری از این اقوام به سرزمین مادری خود برگشتند که در میان برگشتگان، قوم «ماساژت سکایی» با نام مخفف مسکنتی‌ها (ماساگتی = ماساژتی) نیز بودند که از گرجستان تبعید شده بودند. ولی در برگشت سردمداران گرجستان از قبول آن‌ها خودداری کردند. برای این که دانشمندان گرجی به صراحت گفته بودند که آن‌ها از «بازماندگان اقوام سکایی» هستند و به زبان «ترکی آذربایجانی» صحبت می‌کنند. لذا باید به آذربایجان بروند. این کشمکش ادامه داشت تا گرجستان قبول کرد که عده‌ای از آنان در مرز گرجستان و آذربایجان مستقر شوند و دولت آذربایجان نیز عده‌ای از آنان را در داخل آذربایجان در مناطق «ساعتلی»، «صیبرآباد»، «قویا» و... سکونت داد.

(دکتر حسین فیض‌اللهی وحید - نوید آذربایجان - ۱/۵/۱۳۸۴ - ص ۶)

ابتدایی، دچار مشکل هستند. باید اتوبوس ویژه اختصاص داده شود. جای تأسف است که تاکنون، علیرغم مراجعات مکرر، این مسئله عادی حل نشده است...

در روستای «یثنی قارالار» از توابع بخش «آق‌دره» هم تخمیناً شرایط مشابهی به وجود آمده است. با این تفاوت که احداث ساختمان مدرسه در «یثنی قارالار» به راحتی فراموش شده است. در این روستا که آوارگان، زندگی می‌کنند، باید خط اتوبوس دایر گردیده و دانش‌آموزان را به روستای سیرخاوند که در همسایگی این روستا قرار دارد، ببرد.

از صحبت‌های «مراد شکروف»، رئیس آموزش و پرورش شهر خوجالی فهمیدیم که کلاً در روستاهای آذری‌نشین قره‌باغ کوهستانی، در سال جاری ۲۳ دبیرستان و شش مدرسه ابتدایی فعالیت خواهند کرد. اضافه کنیم: تنها دو باب از این مراکز آموزشی، نوساز هستند. در مراکز آموزشی، از نظر تهیه کتب درسی و وسایل کمک درسی نیز، زیاد کار شده است. تاکنون در بین دانش‌آموزان وسایل کمک درسی، به ارزش بیش از ۱۲ هزار منات توزیع گردیده است.

در حال حاضر، در مدارس قصبه‌ها و روستاهایی که وابسته به اداره آموزش و پرورش شهر «خوجالی» هستند، به کادر معلم نیاز جدی وجود دارد. مثلاً در سال جاری، در اینجا جمعاً سه نفر، معلم زبان‌های خارجی تدریس خواهند کرد. کلاً به بیش از ۵۰ نفر معلمین مختلف نیاز هست.

... گوئی در چشمان «وقار کوچولو» نوری تابید. با دیدن قلم و دفتر کیف مدرسه در دستش پرسیدیم، کدام کلاس خواهی رفت؟ پاسخ داد که نه سال دارم، ولی امسال به کلاس اول می‌روم. سپس هم بچه با ساده‌لوحی گفت:

«آیا می‌دانید که تاکنون، در روستا مدرسه نداشتیم. عموها سلامت باشند، برای ما مدرسه زیبایی ساخته‌اند. من هم درس خواهم خواند، همسایه‌مان «علی» هم، همه‌مان...»

فکر می‌کردیم که در روستاهای آذری‌نشین «قره‌باغ کوهستانی»، چگونه نور خواهد تابید. بیایید، نگذاریم این نور، در چشمان «وقار کوچولو» خاموش گردد.

## برای پاسداری از روستایم می‌روم ...

آی فرزندم کیستید، لحظه‌ای بایستید!

به طرفی که صدا می‌آمد برگشتیم. در روی صخره، مردی تیزنگاه، چهارشانه و پرابهت ایستاده بود. نگاه تردیدآمیزمان را نسبت به خود دیده، تبسم ملیحی بر چهره‌اش نقش بست. از روی صخره، پایین آمده و از راه باریکی، به ما نزدیک شده و خوش آمد گفت. غریبه بودنمان را دانست و یا به چه علتی، دستش را به بالا، به سمت کوه‌ها دراز کرد:  
- این منطقه، لانه قلدر و اوباش است. گفتم یک موقعی، اطلاع پیدا نمی‌کنید و به آن سمت عبور می‌کنید...

وقتی که آشنا بودنمان را با این منطقه، به اطلاعش رساندیم، «عمو لقمان» احساس راحتی کرد. سپس هم «به امان خدا» گفته و مثل پرنده، به پشت اسب پرید. در یک چشم به هم زدن، از گردنه روبرو گذشت.

راه‌های مارپیچ که از سینه کوه‌ها امتداد می‌یافت، به روستای «جاغازور» منتهی می‌شد. این روستا ساختار عجیبی دارد. خانه‌ها، در ته درّه هستند. گویی روستا به کوه‌ها پناه برده و در آغوش آن‌ها مأمّن گرفته است.

کوه‌هایی که در آن طرف، دیده می‌شوند، اراضی بخش گوروس است. قلدرهای ارمنی هم از همین جا، از سر کوه‌ها روستا را زیر آتش می‌گیرند.

به نظرم رسید، انسان‌هایی که در این روستای کوچک مرزی، زندگی می‌کنند، خانه‌هایی که دیده می‌شوند و راه‌هایی که امتداد می‌یابند، از دیگران متفاوت هستند. آن‌ها به انسان‌ها، خانه‌ها و راه‌هایی که هر روز می‌بینیم و به آن‌ها عادت کرده‌ایم، شبیه نیستند: در چهره همه، یک نوع نگرانی، شکیبایی و حسرت، دیده می‌شود. با بچه‌ها و نوجوانان صحبت کرده و به چشمانشان نگاه می‌کنم. نگرانی و حسرت، آن‌ها را نیز، مرد، جدی و موقر، بار آورده است. نه شوخی می‌کنند و نه کم و زیاد حرف می‌زنند. «کوچری عبدالرحمن‌اوف» آنچه را که از دل‌مان

## ۱۴۰ ■ جنگ قره‌باغ

می‌گذشت، در چشمانمان خواننده و اظهار داشت:

- آن‌ها قابل نکوهش نیستند. آخر ناراحتی، تشویش و زد و خورد، یک ماه طول می‌کشد، یک سال ادامه می‌یابد... درست سه سال است. پایانش هم دیده نمی‌شود.

چند ماه است که در اینجا، پایگاهی از سربازان و میلیشیای محلی تأسیس شده است. آن‌ها به یورش‌های آرامنه تندرو، پاسخ مناسب می‌دهند. ما در پایگاه با «سراوی آندره تالاشوف» آشنا شدیم. با وجود خستگی زیاد، قدش را راست می‌گیرد. بلی تمام روز را سرپا ایستادن و کشیک دادن شوخی نیست.

- سرزمین زیبا و انسان‌های صادق و با محبتی دارید. آن‌ها باید در آرامش و امنیت زندگی کنند. ولی چه می‌شود کرد که آرامنه اوباش، راحت نمی‌نشینند و به طور متناوب، این آرامش را به هم می‌زنند. ایجاد امنیت و آرامش، وظیفه ماست. در این راستا، هر چه از دستمان بریاید کوتاهی نخواهیم کرد.

- چگونه فکر می‌کنید آندره. برای اهالی که غیر مسلح هستند، خیلی مشکل است. آخر طرف مقابل سر تا پا مسلح است. ولی در اینجا چنانچه می‌بینید، یک تفنگ شکاری هم نیست. - حق باشماست، تا امنیت کامل، برقرار نشده و تا دسته‌های مسلح آرامنه شناسایی و سرجایشان نشانده نشده‌اند، از اینجا رفتن، بی‌خردی است.

در پایگاه، اعضای میلیشیا هم کشیک می‌دهند. در اینجا با چند تن از آنان، آشنا می‌شویم. «نورالدین ابراهیموف»، «راسیم بایراموف»، «عباس حسن اوف» و «انتقام علی اوف»...

مابین اهالی و سربازان، رابطه صمیمانه‌ای به وجود آمده است. همه به این جوانان که جای سبیل‌شان، تازه سبز شده، مثل فرزندان خود می‌نگرند. سربازان نمی‌توانند، تعجب‌شان را پنهان کنند: «به این انسان‌های خیرخواه و مهمان‌دوست هم می‌شود تیراندازی کرد؟»

در روستای «جیجیملی پایین»، واقعیت دهشتناکی را برای ما گفتند: «قلدرهای آرامنی، ۵۶۰ بار، به این منطقه، حمله کرده‌اند. ۵۶۰ بار! پس وحشت، هیجان، تلاش و مرگ... محاسبه این‌ها که ممکن نیست. پایگاه اینجا با نظم عالی، دقت و جسارتش، از دیگران متمایز می‌گردد. با سربازان و میلیشیای محلی دیدار کردیم. «سرگئی دولگو پولتس» با تأسف، سرش را تکان می‌دهد:

مسئله در اینجا است که فرمان رئیس جمهوری شوروی، درباره خلع سلاح دسته‌های غیرقانونی و تحویل دادن سلاح آن‌ها در وضعیت بخش همسایه، هیچ‌گونه تغییری ایجاد نکرده است. باز هم خون افراد بی‌گناه ریخته می‌شود و حملات و زدو خورد‌ها قطع نمی‌گردد. این

شرایط، از ما سربازان، هوشیاری و جسارت بیشتری را طلب می‌کند. دانستیم که «سرگئی دولگوپولتس»، روس سفید است. در شهر «مینسک»، به دنیا آمده و ۱۹ سال دارد. بیش از چهارماه است که در اینجا به سر می‌برد. پدرش «ایوان میخائیلویچ» و مادرش «آلاپتروونا» هر دو کارگر هستند و در کارخانه کار می‌کنند. «س. دولگوپولتس» خاطر نشان ساخت که هر هفته، نامه‌ای از خانواده‌ام، دریافت می‌کنم. خیلی ناراحت هستند. آن‌ها را هم نمی‌شود مذمت کرد. چون مطبوعات و رادیو تلویزیون مرکزی، رویدادها را آن گونه که رخ می‌دهند، منعکس نمی‌کنند، و آشکارا موضع یکجانبه می‌گیرند. ولی چون ما در اینجا، در بطن حوادث، به سر می‌بریم و به قول معروف، با چشمان خود می‌بینیم، چه کسانی ذی‌حق و چه اشخاصی، ناحق هستند. به همین علت هم، در این زمینه، به خانواده‌مان، نامه‌های مفصلی نوشته و حقیقت را برایشان روشن می‌کنیم.

«یورامیتو شنیده»، خصوصیات واقعی نظامی دارد. کم صحبت می‌کند و در یادداشت‌هایم، نگاه تیز و سیمای سهمناکش، باقی مانده است. او می‌گوید:

«ما سربازان، تابع دستور هستیم. فعلاً اینجا هستیم، که می‌داند فردا در کجا خواهیم بود. او به وضعیت منطقه نگاه می‌کند. به صراحت بگویم که فقط اهالی بومی نیستند، ما نظامیان نیز به ستوه آمده‌ایم.

«واقف اسماعیل‌وف»، صدر کلخوز صابر، از روابط صمیمانه اهالی و سربازان سخن آغاز کرده و می‌گوید: «آن‌ها فرزندان و برادران ما هستند». کوه‌نشینان، آدم‌های گشاده‌دست و جوانمردی هستند. جوانان روستا، هنگام زد و خورد که ساعت‌ها طول می‌کشد، سربازان را تنها نمی‌گذارند. در هر چیز از خوردن و آشامیدن گرفته، تا استراحتشان، به آن‌ها کمک می‌کنند.

گرچه زد و خورد و حمله قطع نمی‌گردد، لکن زندگی در روستاهای مرزی، مثل سابق ادامه دارد: اگر دل‌های انسان‌ها بر اثر تشویش و نگرانی، با ضربان شدید هم بزنند، دست‌هایشان برای کار کردن سرد نمی‌شود، همگی در کشت و درو هستند. همه با این امید زندگی می‌کنند که در نهایت، حق و عدالت و راستی باز خواهد گشت و قلدرهای ارمنی، پاسخ لازم را دریافت خواهند کرد.

به روستای «حاجیلار»، هنگام عصر رسیدیم. یکی از پایگاه‌ها هم در اینجا مستقر گردیده است. سربازان، اعضای میلشیا و اهالی، خسته و عصبانی به نظر می‌رسیدند. گفتند که قلدرهای ارمنی، به روستا حمله کرده بودند. زد و خورد بیش از سه ساعت طول کشید.

محلی که پایگاه در آنجا مستقر بود، میدان اصلی نبرد را به خاطر می‌آورد. خاک، در هم

## ۱۴۲ ■ جنگ قره‌باغ

تاییده شده است. در تنه و شاخ و برگ درختان بلند، جای گلوله‌ها دیده می‌شود. به زمین‌ها، درخت‌ها و شکوفه‌های زخمی، نمی‌توانم نگاه کنم. جهتم را به سوی کوه‌ها برمی‌گردانم: کوه‌ها دور، سرد و مه‌آلود است.

از صحبت با سرهنگ «آ. پرویف» فرمانده نظامی لاجین فهمیدیم که در روستاهای مرزی، ۱۸ پایگاه تأسیس شده است. سربازان از نظر تکنیک و لوازم ضروری تأمین شده‌اند. آن‌ها برای پاسخ مناسب به آرامنه تندرو آمادگی کامل دارند.

سرهنگ اضافه کرد که قبل از اعزام به «آذربایجان» و «لاچین»، قبلاً در شهر «اوژرونیکیدزه»، خدمت کرده است. در آنجا همسر و دو فرزندش زندگی می‌کنند. از دوری خانواده‌اش ناراحت نیست. برای این که وجود او در اینجا خیلی ضروری است. لازم است که به حملات آرامنه اوباش، پاسخ مناسب داده شده و امنیت و آرامش در این منطقه برقرار گردد.

پائیز، خودش را نشان می‌دهد. نفس سردش، در کوه‌ها بیشتر حس می‌گردد. در چنین مواقعی، سربازانی که به شرایط اقلیمی، عادت نکرده‌اند، با دشواری‌هایی روبرو می‌گردند. در وهله اول، مشکلات آن‌ها باید از نظر استراحت حل گردد. در این زمینه، کمیته‌های حزبی و اجرائی بخش، و همچنین مسئولان ارگان‌های اقتصادی محلی، آنچه که از دستشان برمی‌آید کوتاهی نمی‌کنند.

... از «حاجیلار»، رو به پایین می‌رفتیم. در انتهای روستا، بر روی تپه کوچکی، با کودکی مواجه شدیم. چماقی را که شاید از خودش بزرگ‌تر بود، رو دوشش گذاشته بود. اسم و مقصدش را سؤال کردیم. با تردید به رویمان نگاه کرد، سپس با جدیتی که مناسب با سنش نبود گفت: «نامم وقار است. برای پاسداری از روستایم می‌روم!»

اکتبر ۱۹۹۰

## ابر در پشت سر ماند...

بعد از تشکیل کمیته تشکیلات جمهوری، در ایالت خودمختار «قره‌باغ کوهستانی»، این پنجمین بار است که به طور دسته‌جمعی، به «خان‌کندی» می‌آییم. خواننده‌ها رپرتاژهای قبلیمان از «لانه شر» را به خاطر دارند. مشاهداتمان از قلعه «عسگران» تا شهر را یک به یک به روی کاغذ آورده‌ایم. بنابراین، این بار، از چگونگی عبورمان از پاسگاه، با همراهی سرباز مسلح و از احساس ناراحتی که در طول راه، ما را ترک نمی‌کرد، با طول و تفصیل صحبت نخواهیم کرد. فقط می‌خواهیم، به یکی از سئوالات خوانندگان جواب بدهیم. بعد از هر سفر، به «قره‌باغ کوهستانی» از ما می‌پرسیدند: پس نمی‌ترسیدید؟ راستش را خواهیم گفت. البته، می‌ترسیدیم. چون به ماشین‌مان، سنگ هم پرتاب کرده‌اند، به صورت‌مان، تف هم انداخته‌اند، تلاش کرده‌اند که ما را گروگان هم بگیرند. یک بار، درست وسط «عسگران»، لاستیک ماشینمان ترکید. بدون شک، آرامنه، در عوض کردن لاستیک، به راننده جسورمان، «شاهمار» کمک نکردند. اینک هر وقت که نگاه‌های پرمعنای آن‌ها را در لحاظتی که دور ما جمع شده بودند، به خاطر می‌آوریم، تمنان را وحشت فرا می‌گیرد. در همان لحظه، اگر یک زره‌پوش نمی‌آمد و در نزد ما نمی‌ایستاد، که می‌داند عاقبت ما چه می‌شد...

منظور از نوشتن این‌ها، ترساندن افرادی نیست که برای رفتن به «خان‌کندی» و دیگر نقاط «قره‌باغ کوهستانی» خود را آماده می‌کنند، برعکس، ایجاد اطمینان در آن‌هاست. «رفتن به خان‌کندی لازم است!»، «با گفتن این که قره‌باغ کوهستانی مال ماست، کار به انجام نمی‌رسد. برای این که قره‌باغ از آن ما باشد، باید ما هم از آن قره‌باغ باشیم. بگذار، آن‌هایی که در خواب‌شان هم با دیدن ارمنستان بزرگ هذیان می‌گویند، ببینند حس ملی و محبت وطن را که در دل ما هست، سخن خشک و خالی نیست، بلکه از سلاح‌های مدرن آن‌ها نیز مؤثرتر است. از رپرتاژ قبلیمان به این طرف، از اتفاقات رخ داده، در قره‌باغ کوهستانی، از گزارشاتی که «آذربایفرم»، وزارت کشور آذربایجان و کمیته امنیت دولتی منتشر کرده‌اند مطلع هستید.» ی.

ایشخانوا»، رئیس فرودگاه «خان‌کندی» به قتل رسیده، مرکز تلویزیون منفجر شده، لباس رزمی که گویا از ارمنستان برای کودکان ارسال گردیده بود، صادره شده، کاروان اتومبیلی که به «شوشا» می‌رفت، هدف آتش قرار گرفته، «زوری بالایان» الهام‌دهنده آرامنه قره‌باغ، در مسکو اعتصاب غذا کرده، زنان و کودکان، برای انحلال کمیته تشکیلات جمهوری، در مقابل ساختمان کمیته ایالتی حزب، در اجتماعی شبیه به میتینگ، ایجاد اغتشاش کرده‌اند... عجیب است، در ایروان، آرامنه خواستار انحلال حزب کمونیست هستند. ولی در «خان‌کندی»، خواهان تأیید صلاحیت کمیته ایالتی حزب. ایروان، مسکو را تهدید می‌کند که مقاله‌نامه جدید را امضاء نخواهد کرد، ولی در «خان‌کندی» به این مقاله‌نامه با امید زیادی علاقه نشان می‌دهند که شاید ایالت خودمختار قره‌باغ کوهستانی، جداگانه در ترکیب کشور داخل گردد.

پیشخوان‌های مغازه‌های «خان‌کندی» به کلی خالی است، به طوری که دکان‌های زرگرهای باکو را به خاطر می‌آورد. قیمت یک دسته سبزی، یک منات است. بنابراین، آرامنه قره‌باغ، مجبور به خوردن خیال‌پلوهایی هستند که آشپزهای ایروان می‌پزند.

مثل همه جای کشور، در «خان‌کندی» هم سیگار نیست. به همین علت، ساکنان این شهر، از بابت کمبود سیگار، زیاد تحت فشار هستند، اگر چه نمی‌توانند بر زبان بیاورند، لکن از نگاه‌هایشان، آشکارا خوانده می‌شود: بس است، با مالیخولیای «ارمنستان بزرگ» زندگی راحت‌مان را به هم زدید. بگذارید لااقل پس از این، لقمه نانی درآورده و بچه‌هایمان را بزرگ کنیم.

... این هم ساختمان کمیته ایالتی حزب. اعضای کمیته تشکیلات جمهوری و نمایندگان فرماندهی نظامی، در این ساختمان، کار و زندگی می‌کنند. بلی، هرکس، شب را در اتاق خود به صبح می‌رساند. البته اگر بتواند حس ناراحتی را خفه کرده و خواب به چشمانش بیاید. تلفن کرده و به ترور تهدید می‌کنند. ولی علیرغم این، کمیته تشکیلات، به کارش ادامه می‌دهد.

«و. پ. پولیانچکو» در باکوست. «م. ای. رادایف» به روستاها رفته است. با «سیاوش ولی محمدوف» عضو کمیته تشکیلات، دیدار کردیم. با چگونگی آمدنمان به «خان‌کندی» آشنا می‌شود. سپس می‌گوید:

- ناراحتی ما علت دارد. در این روزها وضعیت، در ایالت خیلی بحرانی شده است. در راه‌ها ناراحتی هست، می‌خواهند برای شوراهای محلی، پنهانی انتخابات برگزار کنند.

- سیاوش معلم، نزدیک به یک سال است که در شرایط بحرانی کار می‌کنید. مشکل نیست؟

- چطور؟ نزدیک به یک سال است؟ این مدت چقدر زود گذشت... باور کنید، مثل این که، در



ابر در پشت سر ماند... ■ ۱۴۵

روزهای اخیر، به «خان‌کندی» آمده‌ام. درست است به علت پیچیدگی شرایط، کارمان زیاد به چشم نمی‌آید. اما در این مدت کوتاه، چقدر کار انجام شده، و چقدر مشکلات حل گردیده است!

روزهای نخست را که به اینجا آمدیم، به خاطر می‌آورم. ارتباط با روستاهای آذری‌نشین قطع شده، شوراهای آبادی‌ها و روستاها، فعالیت‌شان را متوقف کرده و زمینه برای کوچ اهالی آماده شده بود. نخستین وظیفه ما، بازگرداندن اطمینان مردم و پشتیبانی کردن از آنان بود. باید چنان شرایطی مهیا می‌کردیم که افراد با ریسمان‌های ناگسستی، به سرزمین آباء و اجدادیشان بسته بشوند و علیرغم هر نوع تهدید و حرکات تروریستی، این سرزمین را ترک نکنند. در این راستا لازم بود که آبادی‌ها برپا گردیده، رفت و آمد زیاد شده و زندگی اجتماعی شکوفا گردد. تصور کنید، روی مستمری نمی‌دیدند.

در روستاهای آذری‌نشین، نزدیک به چهل تشکیلات اولیه حزبی هست. لکن کمیته‌های حزبی «آق‌دره»، «مارتونی»، «عسگران» و «هادروت» ارتباطشان را کلاً با این تشکیلات قطع کرده، حتی قبول عضویت، برای حزب را متوقف کرده‌اند. در حالی که در این روستاها خیلی‌ها می‌خواستند که به عضویت حزب درآیند. در حال حاضر، از این تشکیلات‌های حزبی، کمیته حزبی «شوشا» عضو می‌پذیرد. در مدت اندکی، نزدیک به سی نفر، کارت عضویت حزب «گنجه» تقدیم شده است.

- اهالی از نظر تأمین شغلی، در چه وضعیتی هستند؟

- در روستاهای آذری‌نشین، هشت آبادی و همان تعداد هم شورای روستایی تأسیس شده است. به آبادی‌ها، زمین اضافی و تکنیک، اختصاص داده شده است. این اقدام، به تأمین شغلی خیلی از افراد، کمک کرده است. دوری روستاهای آذری‌نشین از همدیگر، کار را مشکل کرده است. آن‌ها در اراضی چهار بخش قرار گرفته‌اند. این را در نظر گرفته و به تأسیس اداره آموزش و پرورش و کمیته کشاورزی - صنعتی «خوجالی» موفق شده‌ایم. در حال حاضر، قبول مسئولیت عملی، ممکن است، چون که تکنیک، سوخت، عمران یک دست و هماهنگ شده است.

حتماً هنگام رفتن به «کلبجر» با هلی‌کوپتر توجه کرده‌اید. در ۷۰ سال اخیر، اولین بار است که همزمان، در شش نقطه، ساختمان مدرسه ساخته می‌شود. در نزدیکی‌های روستاهای فراموش شده، نواحی مسکونی مدرنی احداث می‌گردد: «قارالار جدید»، «خوجالی جدید» و «سیرخاوند جدید»... البته، بدون مساعدت پشتیبانان، انجام این کار، میسر نیست. بخش‌های مختلف جمهوری، به روستاهای «قره‌باغ کوهستانی»، به همراه ارزاق، مقدار زیادی مصالح

ساختمانی، تکنیک و نیروی انسانی می‌فرستند، بدین ترتیب، چهره اجتماعی روستاها تغییر می‌یابد، همه می‌بینند که آذربایجانی‌ها کسانی نیستند که موطنشان را ترک نمایند.

- آرامنه، به این کارهای آبادانی - ساختمانی، چگونه می‌نگرند؟

- نخست کمی هیاهو راه انداختند و شایعات مختلفی پخش کردند. ما اعلام کردیم که حاضریم به آن‌ها کمک کنیم، قبول نکردند. این را هم بگویم که به روستاهای ارمنی‌نشین، بیش از روستاهای ما، مصالح ساختمانی فرستاده می‌شود. عیبی ندارد، بگذار بسازند، ساخته شده در وطن می‌ماند.

- آیا ارمنی‌ها به کمیته تشکیلات جمهوری مراجعت می‌کنند؟

- بلی، بیش از هزار نفر ارمنی، مراجعت کرده‌اند. برخی از این مراجعات، مربوط به مسائل منزل و املاک بوده است. خیلی از آرامنه، آینده‌نگر هستند و موقعیت را خوب می‌سنجند و می‌خواهند هر چه زودتر، خودسری‌ها پایان یابد. درک کردن آن‌ها مشکل نیست. وعده‌های دروغ، میتینگ‌های پرطنین و شایعات فتنه‌انگیز، نتیجه‌ای نمی‌دهد...

پس از گفتگو با «سیاوش» معلم، در یک طبقه بالا، به فرماندهی رفتیم. متأسفانه نتوانستیم با فرمانده حکومت نظامی ملاقات کنیم. گفتند که برای فرماندهی عملیات، به روستا رفته، وقت بازگشت‌اش معلوم نیست، خواهش کردیم که یکی از نظامیان، ما را به یکی از مؤسسات ببرد. پاسخ، قطعی و صریح بود: اگر اجازه فرماندهی نباشد، ممکن نیست، موقعیت پیچیده است. یکی از سربازان از پنجره، به آسمان سرک کشید:

- گویی باران می‌بارد...

ما هم نگاه کردیم. دو توده ابر سیاه، در حال اصطحکاک بودند. فوراً پایین رفته و در ماشین نشستیم. به طرف قلعه «عسگران» برگشته و یک بار هم به آسمان نگاه کردیم. توده‌های ابر سیاه، در پشت سر مانده بود. اصطحکاک پیدا کردند، یا نکردند، نفهمیدیم...

## در حسرت روشنائی ...

صحبت از گروگان گرفته شدن «عارف علی اوف»، دبیر دوّم کمیته حزبی بخش «آق‌دره»، توسط آرامنه اوباش و ۱۲ روز مداوم زیر شکنجه‌های فیزیکی و معنوی بودن او می‌رود. «عارف علی اوف» را از خیلی وقت پیش، از سال‌های کودکی می‌شناسم. از او چهره‌ای بردبار، مهربان و اندکی هم پراحساس، در خاطرم مانده است. بعدها سرنوشت، هر یک از ما را به سمتی برد. او در دبیرستان تدریس می‌کرد و در روستای زادگاهش «کوسالار»، مسئولیت اقتصادی به عهده گرفت، بعدها در کمیته‌های حزبی و اجرایی ایالت، در سمت‌های مختلف تلاش می‌کرد. در سال ۱۹۸۰ به عنوان دبیر دوّم کمیته حزب «آق‌دره» انتخاب گردید. سال‌های بعد هم، «عارف علی اوف»، به کار در کمیته تشکیلات جمهوری دعوت شده بود.

هم در گذشته و هم در حال حاضر، دسته‌جمعی، زیاد سفر کرده‌ایم. توان گفت که تمام روستاهای «قره‌باغ» را و جب به و جب گشته‌ایم. همیشه هم به همدیگر دل و جرأت داده‌ایم: «در سرزمین خود، برای چه احتیاط خواهیم کرد». این بار هم... برای دیدار با او عجله نمی‌کردم. گرچه قلبم مثل سیم تار می‌لرزید و دلم برای «عارف» معلم تنگ شده بود، لکن نمی‌توانستم قدم بره‌ارم. چرا که من همیشه او را سالم و تندرست دیده بودم. اینک نیز... می‌گفتند فشار و شکنجه ۱۲ روزه، او را از پا انداخته است. بنابراین، آگاهانه از سرعت قدم‌هایم کاستم، به دیدار «عارف علی اوف»، در این روزها رفتم...

حادثه در دهم سپتامبر، صبح زود اتفاق افتاد. «عارف علی اوف»، همراه با راننده‌اش «بایرام میصیراوف»، از «فضولی» به «آق‌دام» و از آنجا نیز به روستای «مانیکلی» در بخش «آق‌دره» می‌رفت. راه از بخش «مارتونی» می‌گذشت. دهم سپتامبر، هم برای «عارف» معلم و هم برای «بایرام» روز فرخنده‌ای بود. جشن تولّد «آنار» پسر «عارف» معلم بود. «بایرام» نیز صاحب پسری شده بود. ضربان قلب هر دو با مهر و غرور پدري می‌زد. به همین علت هم خاطر جمع بودند. چنان که فراموش کرده بودند راه از میان آرامنه ریش‌دار و لانه عداوت و دشمنی می‌گذرد. قلب

هر دو مثل همان صبح پائیزی، با احساسات پاکی می‌طپید. هنگام گذشتن از پیچ جلوثی هم... گوئی هر دو از خواب غفلت بیدار شدند. راننده، پس از لحظه‌ای تردید، از سرعت ماشین کاست. با هیجان و اضطراب، به همدیگر نگاه کردند. بلی، وضعیت دگرگونه بود. قلدرهای ارمنی، راه را بسته بودند. خواستند برگردند. لکن «کاماز» پشت سر آنها ایستاده بود. «عارف» معلم فهمید که روز وحشتناکی که از خیلی وقت پیش، انتظار می‌رفت، فرا رسیده و او به محاصره قلدرها درآمده است. با این همه، خودش را نباخت و رو به «بایرام» کرده و گفت: «آرامش خود را حفظ کن و ماشین را به سمت راست، به روستای آذری‌نشین خوجاوند بران» آنها تازه به راه افتاده بودند که گویی «زیل» بزرگ، از آسمان افتاد و تنها راه خروجی را هم بست. در یک چشم به هم زدن، صدها نفر بر روی دو نفر ریختند. آنها را از ماشین، به زیر انداخته و زیرکتک گرفتند. دست هر کس، به هر چه می‌رسید: با چوب، قنداق مسلسل و لگد... سر و صورت و تن هر دو، آغشته به خون گردید.

سپس نیز مثل کلاف برداشته و داخل ماشین انداختند. نخست، در «قصبه مارتونی» به مدرسه کهنه‌ای آوردند. لکن در آنجا زیاد نگه نداشتند. «عارف معلم»، از صحبت‌هایی که به زبان ارمنی ادا می‌شد، فهمید که آنها از رد پا پیدا کردن نظامیان و آمدنشان به اینجا می‌ترسند. در حالی که جنایتکاران می‌توانستند، ناراحت نشوند. چون حادثه قبلی، درست در نزدیکی پاسگاه نظامی، اتفاق افتاده بود. کسی که می‌خواست به داد برسد، آن موقع می‌آمد، نه الان... روزهای سخت، ناآرام و پراضطراب آغاز شد. یک روز بعد، دو نفر گروگان دیگر را نیز نزد آنان آوردند: «امیرخان بخشعلی اوف» سرمهندس «بردع» و راننده‌اش «خاسای».

با «عارف معلم» روبرو نشسته‌ایم. یواش یواش صحبت می‌کند، چراکه برای به خاطر آوردن و دقت کردن، می‌کوشد. اگر چه گاه‌ب‌گاه بر چهره‌اش تبسم نقش می‌بندد، ولی معلوم است که درد و رنج امان نمی‌دهد و سنگین نفس می‌کشد.

با گفتن از کدام راه آمده‌ای؟ سرش را بلند کرده و درست توی چشمانم نگاه می‌کند.

- از راهی که از «مارتونی» می‌گذرد...

- خوب کاری کردی. باید رفت و آمد قطع نگردد. بعضی‌ها برای رفتن به «فضولی»، از «آغجابدیع» و «بیلقان» دور زده و می‌آیند. این کار به منزله آب به آسیاب قلدرها ریختن است.

در هر حال باید احتیاط را رعایت کنیم... اینک قاطعانه و قدری هم عصبانی صحبت می‌کرد.

آغاز حوادث نخستین «قره‌باغ کوهستانی»، تخمیناً سه سال قبل را به یاد می‌آورم. با «عارف معلم»، توان گفت که هر روز، یا دیداری داشتیم و یا تلفنی صحبت می‌کردیم. همیشه این سخنان

## در حسرت روشنائی... ■ ۱۴۹

را تکرار می‌کرد: «نه از اینجا خواهم رفت، و نه خانه سازمانیم را از آق‌دره خواهم برد.» این چنین هم شد. در بحرانی‌ترین روزهای حوادث، مجبور شد که خانواده‌اش را ببرد، آن‌ها را به «فضولی» پیش خویشاوندانش برد. از منزل، باریکه چوبی هم برنداشت. به همسایگانش هم چنین گفت: «تا یکی دو روز دیگر، باز خواهیم گشت». منزلش در «خان‌کندی» هم مثل آن.

- لاقل، مقداری از وسایل خانه را برمی‌داشتید، آخر، خانه کاشانه درست کردن، کار آسانی نیست. آن را در طول سال‌ها با چنگ و دندان گرد آورده‌اید.

- راستش، توانستم بر خود بقبولانم. گفتم، همسایه‌ها فکر می‌کنند که من ترسیده و فرار می‌کنم. بگذار بدانند که ما باز هم به خانه و کاشانه خود باز خواهیم گشت.

جای اسرا را زود زود عوض می‌کردند: در طول ۱۲ روز، به ۹ جا بردند. «کلیسای کهنه»، «طوبله احشام»، عمیق‌ترین نقطه دره... آن‌ها را افرادی که آموزش مخصوص دیده بودند کتک می‌زدند. ضربه‌ها را هم به نقاطی از بدنشان وارد می‌کردند که برای همیشه علیلشان کنند. «بازپرسی» گاه‌اوقات ساعت‌ها به طول می‌کشید: «در آذربایجان چه تعداد، نظامی وجود دارد»، «چقدر اسلحه دارید»، «نخستین بار، به کجا حمله خواهید کرد»، «سلاح‌ها را در کجا پنهان می‌کنید»، «از ترکیه و ایران، چقدر سلاح آورده‌اید»...

چه خوب گفته‌اند که مردانگی و قهرمانی، در لحظات دشوار و روز مبادا مورد سنجش قرار می‌گیرد. یک بار دو مرد مسلح ریش‌دار، به آن‌ها نزدیک شده و گفتند:

- یکی از شماها را باید بکشیم. خودتان تصمیم بگیرید...

در یک لحظه، دنیا در برابر چشمان عارف، سیاه شد. دوران کودکی و سال‌های نوجوانی، فرزندان و خویشاوندانش آمده و از برابر دیدگانش رد شدند. از سوی فرزندانش، خاطر جمع بود. دست همه‌شان، خوب یا بد به دهانشان می‌رسید. تنها ته‌تغاریش «آنار»... فقط ده سال دارد. «چه می‌شود کرد، به نظر می‌رسد که وظیفه من تا اینجا بود». عارف بدون تردید به پا خاست و گفت:

- شما هنوز جوان هستید، باید زندگی کنید. من هم... سلامت باشید...

لحظه مرگ... انسان آن را یک بار، در پایان عمرش لمس می‌کند. ولی عارف، این لحظه را، شاید صدبار دیده است. خودش هم جمعاً در ۱۲ روز.

«اسرا» را در وضعیت دست و چشم بسته، به دیوار تکیه دادند و به آنان گفتند: «هم‌اکنون شما را تیرباران خواهیم کرد، شما هم راحت بشوید ما هم». مسلسل‌ها به صدا درآمدند، ولی... گلوله‌ها از بالاسر آن‌ها به هوا شلیک گردید.

## ۱۵۰ ■ جنگ قره‌باغ

دومین روز گروگان‌گیری بود. بازجوها از «عارف علی‌اوف» می‌پرسیدند: «چرا از آرتساخ کوچ کرده و نمی‌روید؟ چرا نمی‌فهمید که مسئله حل شده و این سرزمین مال ماست. چرا در روستاهای آذری‌نشین کارهای آبادانی و ساختمانی انجام می‌دهید؟» یکی از آن‌ها که قد کوتاه و ریش بلند داشت، با صدای بلند، فریادزنان، به سوی او پیش رفت. با مشت و لگد، بر سر و پهلویش چپش، ضربات کوبنده‌ای وارد آورد: «یکی از تشکیلاتچی‌ها تو هستی. ببین، الان تو را به آن دنیا خواهم فرستاد» اسیر دست بسته، نزدیک به یک ساعت، درازکش، در توی گل، ناله و زاری می‌کرد...

بازجویی عصر هم، با شکنجه‌های سنگین، در انتظار «عارف علی‌اوف» بود. چون که او اندکی قبل، همه آنچه را که از دلش می‌گذشت، به ریش‌دارها گفته بود.

- بی‌خود، به خود زحمت می‌دهید. یاد از صخره، چیزی نمی‌برد. ما کسی نیستیم که یک وجب از خاک قره‌باغ را به شما بدهیم. بروید و این حرف‌ها را به رئیس‌تان هم بگویید، تا او هم بداند. تا دیر نشده، خوب بسنجید و سبک - سنگین کنید و الا نسل‌های آینده، شما را نخواهند بخشید.

نهمین روز... گویی می‌خواستند، جای «عارف علی‌اوف» و «بایرام میصیراوف» را عوض کنند. یک نفر سیه‌چرده و بلندقد که مسلسل به دست داشت، وارد شد:

- بروید بیرون، داریم می‌رویم...

آن‌ها را سوار ماشین کرده و در حدود نیم ساعت راه رفتند. سپس هم به کلیسای کنار جنگل آوردند. هنگام پیاده شدن از ماشین، در یک لحظه، نگاه‌ها تصادم کرد. شخص مسلسل به دست، «عارف علی‌اوف» را شناخته بود. گرچه همه جا را فرا گرفته بود، لکن «عارف معلم» هم توانست، او را به خاطر آورد. محبت و احترام سال‌های گذشته، با حق نان و نمک و یا حس انسانیت، سر برآورده بود. مرد مسلسل به دست، آهسته به «عارف معلم» نزدیک شده و گفت:

دیگران نفهمند. با پشت دستش، خون سر و صورتش را پاک کرده، آهسته زمزمه کرد:

- یکی دو روز هم صبر کنید. در فکر کشتن شما نیستند. شاید عوض کردند...

قلدرها چند روزی با تأکید، از «عارف علی‌اوف» می‌خواستند که به این سئوالات پاسخ دهد:

- کمیته تشکیلات می‌خواهد تو را به عنوان دبیر اول کمیته حزب بخش «مارتونی» به کار بگمارد. ما اطلاعات دقیقی داریم. بگو ببینیم این کار کی انجام خواهد شد.

عارف در دلش، با استهزاء تبسم می‌کند: «اگر تمام اطلاعاتتان، این قدر دقیق باشد، وای به حالتان». سپس نیز با حفظ متانت:

- دروغ است، نه کمیته تشکیلات و نه من، همچو تصمیمی نداریم.

بازجویی، گاهاً ۶-۵ ساعت ادامه می‌یافت. خودش هم در اوقات مختلف: روز روشن، صبح زود و نصف شب.

در اعماق جنگل، در اردوگاه‌های نظامی، ریش‌دارها ایستگاه‌های پر قدرت بی‌سیم راه‌اندازی کرده بودند. آن‌ها در اینجا به گفتگوهای بخش‌های آذری‌نشین همسایه، به آسانی گوش می‌کردند.

درست است که جنایتکاران، همه گروگان‌ها را اذیت کرده و کتک می‌زدند. لکن آن‌ها دقت‌شان را بیشتر روی «عارف علی‌اوف»، متمرکز کرده بودند. این هم هیچ تصادفی نبود. او نزدیک به ده سال، به عنوان دبیر دوم کمیته حزب بخش «آق‌دره»، تلاش کرده، سپس هم، در کمیته تشکیلات جمهوری، به طور متوالی و با قاطعیت، مشغول فعالیت بود. با این همه، «عارف»، روحیه‌اش را نباخته و شکنجه‌های طاقت‌فرسای فیزیکی و معنوی را تحمل کرده و به دوستانش نیز دل و جرأت می‌داد.

یک روز، در هنگام بازجویی، «عارف علی‌اوف»، از صحبت‌های قلدرها فهمید که می‌خواهند آن‌ها را با آرامنه جنایتکاری که دستگیر شده‌اند، عوض کنند. همین جانی‌ها چند روز قبل، به روستای «دیوانلی‌لار» در بخش «فضولی»، حمله کرده بودند. بعد از سبک - سنگین کردن و مشورت زیاد، آن‌ها را سوار ماشین کرده، خیلی راه بردند. به علت بسته بودن دست‌ها و چشم‌هایشان، دقیق نمی‌دانستند که به کدام سمت می‌روند. کلاً در عرض ۱۲ روز، دست‌ها و چشمان اسرا را چنان سفت و محکم می‌بستند که نزدیک بود خون در بدنشان، از جریان بیفتد. جای زخم‌ها، هنوز هم باقی است.

- اینجا منتظر باشید، اینک آمده و شما را خواهند برد...

ریش‌دارها، این را گفته و با عجله خود را به کوه‌ها کشیدند. زیاد طول نکشید که نظامیان از بخش «مارتونی» سر رسیدند. دست‌ها و چشم‌های افرادی را که شاید از صدها جا با مفتول و طناب، بسته شده بود، باز کردند. سپس سوار ماشین کرده و به بخش «مارتونی» آوردند. در اینجا آن‌ها را با جنایتکارانی که به روستای «دیوانلی‌لار»، حمله کرده بودند، معاوضه نمودند.

«عارف علی‌اوف»، با تلخی یاد می‌کند:

چشمانمان را آنقدر بسته نگه داشته بودند که مدتی نمی‌توانستیم به نور عادت کنیم.

در حال حاضر، وضع عارف علی‌اوف، از نظر صحت، خوب است. بنابه تجویز پزشکان، به این زودی، شروع به کار خواهد کرد. او برای رفتن، به جبهه مقدم، نزدیک دوستانش عجله می‌کند. آخر، در اینجا کارهای مهمی که «عارف علی‌اوف» شروع کرده، مسائلی که حل شده...

## ۱۵۲ ■ جنگ قره‌باغ

واجب است و مشکلات جدی، منتظر او هستند.

خدا حافظی کردیم. در چشمانش، باز هم سکوت، وقار و یک جلوه پرنور هست، مثل ۵-۶ سال قبل. تبسم کرد. در چهره‌اش، لبخند ملیحی نقش بست، گفت:  
هفته آینده می‌آیم و با هم به «امیدلی» می‌رویم...

نوامبر ۱۹۹۰



# QARABAG

## MOHAREBASI

ZIAADDIN SOLTANOV

S. SARDARY NIA



ISBN:964-8402-10-8